**عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه (1)**

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجرهورامی

بسم الله و الحمد لله

اما بعد:

پس از اینکه انسان به دنیا می آید اصل در مورد آن این است که نسبت به احکام دین و روش اداره ی زندگی دنیوی خود جاهل و بی علم است. جهت رفع این جهل و نادانی، الله متعال سه ابزار در اختیار انسان قرار داده است: گوش (شنیدن)، چشم (دیدن) و قلب (جهت تعقل، تفقه و فهم داده های گوش و چشم). الله متعال می فرمایند: وَاللّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(نحل/78) خداوند شما را از شكمهاي مادرانتان بيرون آورد در حالي كه چيزي نمي‌دانستيد ، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاري كنيد.

با در اختیار داشتن این سه ابزار، شریعت اسلام، در همان ابتداء، در مساله ی عقیده، تقلید را جایز نمی داند . در این صورت در اساسی ترین مسأله ی زندگی، انسان به صورت تدریجی و پشت سر نمودن موانع از حالت جهل به حالت علم ارتقاء می یابد. زمانی که قبل از قبول توحید علم قرار می گیرد « فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (قتال/19) بدون شک مبین این امر مهم است که جهلی وجود دارد که باید با علم ابتدا برداشته شود تا انسان به «لَا إِلَهَ» یا کفر به طاغوت و «إِلَّااللَّهُ» یا ایمان به الله و قوانین و فرامینش دست یابد، و به دنبال آن ممکن است مسلمان در راه رفع این جهل دچار انواع اشتباهات و حتی گناهان غیر عمدی گردد. این نوع از جهل، با جهل در امور اجرائی و عملی جامعه که از دایره ی شخصی خارج شده و به محدوده ی حق الناس ختم می گردد تفاوتهائی دارد. این هم تابع قوانین خاص خود است. اما باز در همان قالب جهل مورد محاسبه قرار می گیرد.

در این صورت جهل در عقیده از بچگی شروع می شود و به صورت تدریجی به علم منتهی می گردد و در عقیده هم تقلید جایز نیست تا انتظار داشته باشیم زود رفع گردد . یعنی باید به همین ترتیب تدریجی و بر اثر خطا وتکرار و به صورت شخصی کسب گردد.

جهل در هر صورتی «فقر» مذمومی است که منشأ بسیاری از گرفتاریها، ناهنجاریها، قوانین انحرافی، فرهنگهای غلط و جرمها می گردد، که بسیاری از زندگیهای فردی و اجتماعی انسانها را آلوده، آشفته و مسموم نموده است. در این صورت جهل یک مانع در برابر رشد و تکامل انسان است که باید با علم و آگاهی برداشته شود، و غیره قابل تصور است که الله متعال در مورد جاهلی که عملی را انجام دهد اما مفهوم حقیقی آن را درک ننموده، یا اصلاً تصوری از حرام بودن یا ممنوعیت عمل خود نداشته، و یا اینکه جهل در اموری چون درک عقیده و یادگیری احکام شریعت و اموری چون فراموشی و خطاء که برای مسلمین غیر قابل اجتناب است، بی تفاوت مانده باشد.

اسلام جهت رفع فقر مادی راهکارهائی چون سیستم زکات، انفاق، صدقه و... را در نظر گرفته است و انتظار می رود که جهت رفع فقر معنوی نیز دارای راهکارهائی باشد. چون شخص جاهل در میان اطرافیان و مردم جامعه زندگی می کند و پیداست که جهل آثار غیر قابل انکاری بر روابط اجتماعی افراد دارد. در اثنای این رابطه ممکن است شخص جاهل موجب خساراتی به حقوق معنوی و عقیدتی دیگر مسلمین و یا حقوق مادی آنها گردد؛ شریعت باید حد و حدود و قوانین مربوط به جبران یا عدم جبران خسارتها و جلوگیری از ضایع شدن حقوق متضررین، در عین توجه به نظم عمومی که باعث آسیب به حقوق شخص جاهل نیز نگردد، را در نظر گرفته باشد. بر این اساس یکی از مهمترین شروط در قوانین اسلام برای مسلمان، جایگاه جهل در عمل و مسأله ی عمدی و غیر عمدی بودن عمل و اختیار یا اکراه در عمل است.

در شریعت الله جهل یک امر نسبی بوده و نمی توان در یک شکل ثابتی آن را پیاده نمود، بلکه باوجود دشواری کشف حقایق و کثرت شبهه واقسام جهل در امور مختلف، یک کار دقیق قضائی است که دارای شرایط مختلفی می باشد . به عنوان مثال جهل در جرمهای مربوط به امور شخصی و حق الله بر بندگانش با جهل در جرمهای مربوط به حق الناس که حقی از مردم اتلاف شده و شریعت جهت جبران خسارت مطالباتی را درخواست نموده تفاوتهائی دارد. پس با شناخت ماهیت جهل می توان جزئیات آن را بررسی کرد.

در این صورت در عالم حقوق و شریعت اسلامی رای بر آن است که صرف ارتکاب گفتار و عمل مجرمانه موجب محکومیت و اعمال مجازات نمی شود، و ممکن است با دخیل شدن عوامل وشرایطی خاص، چنین عمل مجرمانه ای به کسی که مرتکب آن شده است غیر قابل انتساب باشد. بر خلاف قوانین سکولاریستی، شریعت اصل را بر این قرار داده که همه افراد از بعضی از اعمال مجرمانه آگاهی ندارند و تعدادی از مسلمین وجود دارند که به اقتضای مسیری که طی می کنند نسبت به اموری جاهل می باشند و باید از کانالهای صحیح و سالم آگاه شوند.

از حقوق فردی مردم بر حکومت اسلامی وظیفه ی آگاه سازی آنهاست، تا زمانی که چنین وظیفه ای صورت نگرفته است انتظار عمل صحیح و رعایت حقوق عمومی ویااجرای حدود امر شایسته ای نیست. جالب است بررسی شود که در بسیاری از احکام شریعت، شخص نابالغ از بسیاری از تکالیف و مجازراتها معاف گشته است. دلیل آن این است که این شخص در طول اینهمه سال جاهل بی اراده ای است که در پی کسب علم و آگاهی و اراده در تکاپو و تلاش است و حکومت اسلامی و دعوتگران اهل توحید باید اسباب تکامل این آگاهی و دانش و اراده را برایش فراهم نموده باشند. این تکاپو و تلاش مخل نظم اجتماعی اسلامی نیست بلکه حیات بخش به آبی است که رکود و سکون در آن سبب گندیدگی و اغتشاش اجتماعی می گردد .

تکاپو و تلاش در کسب دانش و آگاهی رکن زیر بنائی زندگی فردی و اجتماعی مسلمین را تشکیل می دهد؛ حتی در بسیاری از امور رایج، علم و آگاهی معیار صحت عمل می گردد . به عنوان مثال شافعیان و مالکیان و حنبلیان شرط صحت بیع را مجهول نبودن مبیع و ثمن دانسته و «جهالت فاحش»[[1]](#footnote-1) به مورد معامله را موجب بطلان بیع می دانند.[[2]](#footnote-2) در اینجاست که ابن حزم اندلسی بیشتر از هزار سال پیش در مورد قوانین اجرائی جامعه نیز گفته است:" امر و نهی قانون، باید به مردم ابلاغ شود . پیش از ابلاغ، شخص تکلیف به رعایت قانون ندارد."

در این صورت، در سفر جهل به دانش، مسأله ی عذر به جهل از مسائل مهم و اساسی شریعت اسلام برای مسلمین است که به اموری چون وارد نمودن یک کافر به اسلام یا خارج نمودن یک مسلمان از اسلام و وارد نمودن آن به دایره ی کفر می پردازد . رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «لا یجتمعُ الإیمان والكفر فی قلب امرئ »[[3]](#footnote-3)،- ایمان و كفر در قلب یك شخص جمع نمی شوند. یعنی یا شخص مسلمان است یا کافر .

اما قرآن کریم مسلمانان را ازكافر انگاشتن هر كه تظاهر به اسلام نمايد بر حذر داشته است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً .. (نساء/94) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام تظاهر به اسلام ماست) نگوئید تو مؤمن نیستی.

چنانچه با رعایت این موارد، معرفی دقیق بیماران عقیدتی و جسمی به جامعه بدون در نظر گرفتن پیامدها و عواقب صورت گرفت در این صورت این یک وظیفه و خدمت به دین و مردم است. و نمی توان به خاطر تبعات چنین اقدامی از زیر وظیفه شانه خالی کرد؛ چون:

* قاتل دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود کسی را به قتل رسانده و بیان ما باعث دستگیری ، نگرانی و محرومیت فرزندان و پدر و مادر و همسر و برادر و دیگر نزدیکان وی گشته و در نهایت ممکن است منجر به اعدام نامبرده گردد.
* دزد دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود چیزی را به سرقت برده و شهادت و بیان ما باعث عواقب وخیمی برای وی و اطرافیانش می گردد .
* مبتلا به ایدز، مالاریا، سل و ... بودن شخصی و بیان آن توسط متخصصین و معرفی آن به جامعه جهت جلوگیری از ابتلای دیگران به این بیماری وجلوگیری از شیوع آن که باعث ایجاد آشفتگی و اظطراب در میان مردم و انزوای شخص بیمار و غیره می گردد.
* بیان اصل اساسی کفر به طاغوت (= لا اله) و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و شناساندن جاهلیت که ممکن است نگرانی ها و آشفتگی هایی در میان افراد جامعه به آورد.
* با در نظر گرفتن ظوابط شرعی و «4فیلتر اصلی»، تکفیر کسانی که الله متعال آنها را از کانال رسولش صلی الله علیه وسلم کافر دانسته و بیان و افشاگری ما باعث جدائی و بغض و درگیریهای لفظی و سرانجام جنگ مسلحانه میان کفار و مرتدین با اهل توحید می گردد و....
* و.....

مادام که از ضروریات زندگی مادی و عقیدتی مسلمین هستند روشنگری در مورد آنها بدون توجه به پیامدهای آن ضروری و لازم است؛ و نباید با تحریک و تبلیغات همین مجرمین یا بیماران جسمی و عقیدتی چنین وانمود شود که عامل استرس و قصاص و جدائی و... شاهدان و دکترها و فقیهان بوده اند، و گرنه کسی نه به دلیل قتل قصاص می شد و نه به دلیل دزدی دستگیر و نه به دلیل ایدز و سل و کفر و ارتداد از وی حذر می شد و نه در برابر اطرافیان و جامعه قرار می گرفت!

 زمانی که یک بیماری جسمی یا اعقتادی و اخلاقی و رفتاری در میان مردمان جامعه ای فراگیر شده باشد، هم بیان این بیماری مشکلات وسیعی را به دنبال دارد، و هم واکنش بیماران شدیدتر خواهد بود، و هم طول درمان نیز طولانی تر خواهد گردید. با این وجود زمانی که قانون شریعت الله درمان این بیماران و محافظت از مومنین و هدایت انسانها را واجب گردانیده با قبول پیامدهای آن باید متناسب با وضع موجود به پیش رفت. این همان کاری است که تمام پیامبران و منجمله رسول خاتم صلی الله علیه وسلم و پیروان مخلص آنها مجریش بوده اند.

 اختلاف میان خانواده ها، اذیت و آزار مسلمین، قتل و شکنجه و محاصره شعب ابی طالب و بیرون راندن از سرزمین مادری و جنگهای بدر و احد و احزاب و حنین و ... همگی در راستای تحقق لا اله (کفر به طاغوت = معرفی بیماران و قانونها و برنامه ها و آداب و رسوم ساخته شده توسط بیماران به جامعه و پرهیز از آنها) و الا الله ( ایمان به الله و قوانین شریعت الله و نزدیکی به انسانهای سالم ) صورت گرفت و از پیامدهای همین روشنگری بودند، و به احتمال وجود این پیامدها، نمی توان از بیان حقایق و واقعیتها چشم پوشی کرد .

اما زمانی که یک مسلمان را به نا حق وارد دایره ی کفر و ارتداد و اهل بدعت و... می گردانی مثل کسی است که به ناحق او را متهم به سل، وبا، ایدز، مالاریا و... کرده و با تحمیل جنگی روانی ، او را از مردم جامعه جدا می گردانی و شامل قوانین خاصی می نمائی؛ با این تفاوت که اگر در آزمایشگاه شریعت تشخیص داده شد شخص متهم شده به بیماری کفر و ارتداد دچار نشده است و استحقاق چنین حکمی را نداشته، خود حکم کننده دچار کفر و ارتداد و...می شود. العیاذ بالله.

قرنهاست که سرزمینهای متفرق و مصیبت زده ی مسلمان نشین، به دلیل نبود حکومت یکپارچه ی اسلامی و انهدام شورای واحد اولی الامر فقهای امت، ترکیب جمعیتی از مسلمین شده است که بیشتر از 90درصد ساکنان آن را کسانی تشکیل می دهند که بر اساس قوانین ترکیبی اسلام با تأویلات غلط، شک و شبهه و جهل، در امور عبادی شخصی و جمعی، زندگی خود را اداره می کنند؛ از تبعیت طاغوتها و شرک قصور و مراجعه به ساحران و رمالان و... گرفته؛ تا تبعیت کورکورانه از علماء سوء و الرویبضه در منابر مساجد و شبکه های ماهواره ای، در جنگ روانی و مخالفت با برادران و فرزندان خود، که در حال جهاد با کفار اشغالگر خارجی و مرتدین محلی هستند. این اکثریت قاطع، هیزم و ابزار پیشبرد اکثر برنامه ها و جنگهای کفار سکولار و اشغالگر خارجی و مرتدین محلی بر علیه مستضعفین آزادیخواه بوده اند .

در برابر این اکثریت قاطع ما شاهد حول و حوش 5 درصد مزدور دست نشانده و مرتدین محلی و حول و حوش 5 درصد مسلمان تحول گرا اصلاح طلب و انقلابی هستیم . البته جهت هر گونه انقلاب و تغییر و تحولی در جامعه همین تعداد از انقلابیون حرفه ای کافی بوده اند . اما این تعداد در سرزمینهای مسلمان نشین خود به سه گروه عمده تقسیم شده و هر کدام درمورد همدیگر و سایرین دیدگاههای مختلفی دارند:

* دسته اول از این 5 درصدی ها برای آن دسته از 90 درصدی ها عذر به جهل و تاویل و اکراه و شبهه قائلند و تا زمان اقامه ی حجه ی رسل و اعراض و عناد آگاهانه، عمدی و اختیاری، جاهلین را از دایره ی اسلام خارج نمی کنند؛
* دسته دوم از این 5 درصدی ها اکثریت 90 درصدی را کافر دانسته و این گروه اولی 5 درصدی را مخطئین می دانند که از نظر عقیده مشکل دارند چون گروه اکثریت 90 درصدی را کافر ندانسته اند.
* دسته ی سومی هم از این 5 درصدی ها وجود دارد که دسته اول و دوم 5 درصدی را کافر می دانند چون اولی ها اکثریت 90 درصدی را کافر ندانسته اند و دومی ها نیز این اولی های موجود در 5 درصدی ها را کافر ندانسته اند . پس هر دو گروه را نیز کافر می دانند، چون کافری را کافر ندانسته اند.! در حالی که وظیفه و اولویت اساسی اینها ابتداء باید تمرکز بر یادگیری وبه دنبال طی این مرحله ی حساس، دعوت بر اساس منهج نبوی و وحدت بر محوریت شوری و تلاش جهت تشکیل حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و احیای دوباره ی شورای اولی الامر و اجماع واحد مسلمین باشد .

کار دسته ای از این اقلیت 5 درصدی (که ازعلمی اندک اما ادعاهایی بزرگ و طولانی برخوردارند) در تمایل به خارج نمودن مسلمین از دایره ی اسلام و تلاش جنون آمیز در بر ملاء ساختن اشتباهات و عیبهای دیگران، به حد بیماری روانی زشت و بسیار خطرناکی ارتقاء یافته که در ترور شخصیتی مسلمین و متهم نمودن آنها به گناه بزرگی چون کفر رسیده است، غافل از اینکه با رفتار خارج از رحم و تندخویانه ی خارج از شریعت، علاوه بر آنکه باعث حقارت نفس خود و سبب پراکنده و متفرق نمودن بیشتر مسلمین و ایجاد تنفر در میان آنها می گردند، مانعی در راه بیداری و همچون سایر باندهای تبهکار لکه ای سیاه در تاریخ دعوت گشته و خواسته یا ناخواسته ابزاری در دست دشمنان اصلی و خود را در ردیف کسانی قرار داده اند که الله متعال با لفظ تهدید آمیزی در موردشان می گوید:" إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ" (نور/۱۹) بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی در میان اهل ایمان گسترش یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند دید.

برای یک مسلمان چه فاحشه ای بدتر از تکفیر برادر مسلمانش و گسترش تفرق در میان مسلمین نا آگاه و ضربه زدن به الجماعة وجود دارد؟ وقتی دزدی زیاد و فراگیر می شود و دزدها در قالب گروه و حکومت منسجم می گردند در این صورت احکام و فقهه مربوط به آنها نیز مُد و نیاز روز گشته و علم می گردد. مهم در این وسط این است که دزدها از صف کسانی که اتهام دزدی به آنها وارد شده جدا گردند و با مردمانی که تحت ستم و نفوذ این دزدها زندگی می کنند عادلانه برخورد شود. در اینجا به جایگاه حکم به ظاهر، نجات مسلمین از بلا و گرفتاری، وحدت میان مسلمین، فراهم کردن بیشترین متحدین ممکن، فراهم کردن آب مناسب(حمایت و پشتیبانی مردمی) جهت شنای ماهی (مجاهدین و مبارزین یکی از «3ابزار»برتر)، خطرات تفرق و عدم حمایت مردمی و.... می توان پی برد .

اما در اکثر موارد دیده شده است که خیلی از این دوستان 5 درصدی در مسائل مختلفی چون عذر به جهل و... دچار خطای فاحش و خطرناکی می گردند و آنهم اینکه می گویند فلان عالم و فلان شیخ عذر به جهل را در این موارد قبول داشته یا نداشته، آنگاه برای اثبات دیدگاه این عالم مورد نظر آیات و احادیثی از قرآن و سنت را می آورد؛ به نحوی که نصوص محکوم و توجیه کننده و روشنگر کلام این انسان هستند نه حاکم که باید به آیات و احادیث استدلال شود و دیگران محکوم . بر همین مبنا تلاش شده است که در این پژوهش دلایل و استدلالها از قرآن و سنت آنهم بر فهم اصحاب و تابعین و دیگر امامان بزرگوار مسلمین باشد، و در هر صورت، نصوص حاکم باشند نه محکوم .

علاوه بر این، چنانچه کسی با «تمام» آثار علماء و امامان بزرگوار مسلمین آشنائی نداشته باشد ممکن است با گرفتن بخشی از کلام آنها دچار اشتباه شود و یا در مراحلی دچار تناقض گردد. ابن تیمیه یکی از همین علمای حنبلی مذهبی است که آراء و آثارش توسط این عده ای معلوم الحال از فرقه ی نجدیت و دشمنان سایبری آگاه و دوستان جاهل و فریب خورده ی داخلی جهت ضربه زدن به الجماعه و مشغول کردن مسلمین به مسلمین به صورت قیچی کاری شده مورد سوء استفاده ی ابزاری قرار گرفته است؛ به همین دلیل سعی شده است در این تحقیق به آراء ابن تیمیه حنبلی مذهب نیز توجه ویژه ای شود.

**تعاریف واژ ها و اصطلاحات**

**تعریف جهل:** جهل در سه معنی به کار رفته است :

1. تهی بودن نفس از علم . که این معنی رایج است.
2. اعتقاد پیدا کردن به چیزی بر خلاف آنچه که هست (این معنی بیشتر در مسأله تأویل و اجتهاد اشتباه به کار می رود).
3. انجام دادن کاری بر خلاف آنچه حقش است که انجام شود[[4]](#footnote-4) ( اکثرا این معنی جهل را د رمورد اعمال جاهلانه ی عوام به کار می برند)

**عذر** : یعنی : بهانه، بهانه آوردن ، دستاويز، معذور داشتن، معاف کردن ، تبرئه کردن و…

**انواع جهل:**

1. جهل معتبر: جهلی معتبر است که عنصر آگاهی «قبل از» اقدام در آن وجود نداشته باشد .
2. جهل نامعتبر: آن است که« پس از» آگاهی، فعلی صورت گیرد.

ابن تيميه حنبلی مذهب (که عده ای از 5 درصدی ها در هر چه دلشان خواست به آن استناد می کنند) در این زمینه از کسانی صحبت می کند که دارای جهل معتبر هستند، چون :

1. نصوصی که باعث شناخت حق می شوند به وی نرسیده باشد.
2. امکان هم دارد نصوص به وی رسیده باشد اما به دلایلی نزد وی ثابت نگشته باشند.
3. یا امکان فهم آن را نداشته باشد.
4. و ممکن هم هست داخل شبهاتی افتاده باشد که الله به واسطه آنها وی را معذور می داند.[[5]](#footnote-5)

**انواع جاهل :**

1. جاهل کافر : که در دنیا عذری ندارد و مشمول قوانین کفار می گردد .
2. جاهل اهل فتره : که در قیامت از امتیاز عذر به جهل برخوردار است، اما در دنیا مثل کفار عذری ندارد.
3. جاهل مسلمان : که مسلمان بودنش به یقین ثابت شده و به صورت مجمل اقرار به اسلام و تصدیق کامل رسول الله صلی الله علیه وسلم را اعلام نموده است و از امتیاز ویژه ی عذر به جهل برخوردار است.

**فرق بین اتمام حجه ی نبوی و فهم آن و چگونگی اقامه و شخص اقامه کننده حجه ی نبوی :**

در این زمینه دو نکته ی حساس باید بیان شوند:

۱     فرق بین قیام حجه ی نبوی و فهم آن .( مثل قدامة بن مظعون جُمَحی مشروب خور زمان عمر بن خطاب که آن را برای خود حلال می دانست. حجت و دلیل نبوی به وی رسیده بود اما فهم و تاویلش اشتباه بود. هر چند حکم بر وی اجرا گردید اما به دلیل داشتن عذرهای معتبر شرعی به دلیل حلال کردن یک حرام شریعت تکفیر نشد.)

۲    حجت نبوی چگونه اقامه می گردد و چه کسی آن را اقامه می گرداند؟  ( تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده بود خود ایشان  طبق قواعدی اقدام به این مهم می نمود، پس از ایشان شوری با اجماعی واحد و طبق همان اصول به این مهم می پرداخت. در این صورت شورای تحت پوشش یکی از«3ابزار برتر» در هر سطحی که تشکیل شده باشد به جای رأی افراد متفرق شایستگی اقامه ی حجت را دارد، محک رای واحد چنین شورائی است نه افراد متفرق یا شوراهای فرقه های متفرق رنگارنگ.)

**تعریف حجت و جایگاه اقامه ی حجت نبوی:**

**معنی لغوی حجة** : برهان ، دليل، وسيله ، بهانه ، دستاويز ، مستمسك ، سند، مدرك.[[6]](#footnote-6)

**اقامه:** برقراري، برپا كردن، برگزاري، تعيين كردن، نصب كردن، منصوب كردن ، ساختن ، تاسيس كردن ، بنيان نهادن ، پايه ‌ريزي كردن، اقامه كردن، مقيم شدن، مستقر شدن، استقرار يافتن .

**تعریف اقامه حجت:** مقصود از قیام حجت، رساندن نص شرعی از قرآن و سنت و اجماع به اسلوب شرعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شخص واجد الشرایط است. یعنی با استدلال و مدارک روشن امور ناشناخته را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص شناسائی و معرفی کنیم، به گونه ای، همچنانکه خانواده و خویشان نزدیک خود را می توانند از بیگانگان تشیخص دهند (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ/بقره:146) به همان شیوه بتوانند حکم شرعی را از باطل تشخیص دهند.

 **تعریف حجت نبویة یا حجت الرسالیة :** یعنی: قرآن و سنت صحیح و نیز اجماعِ مبتنی بر قرآن و سنّت، نزد صحابه یا علمای هر عصر[[7]](#footnote-7)  به سبک و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شرعی آن.

**سنت**

در مورد سنت باید گفت که: سنت تنها بیانگر و مفسر مطالب قرآن نیست، بلکه خود آنچه که مورد نیاز انسان در هدایت است را به طور مستقل و اضافه بر قرآن دارد. قرآن و احادیث نبوی هر دو از منبع وحی الهی هستند؛ با این تفاوت که قرآن لفظا و معنا از جانب خداست، اما اکثر قاطع احادیث تنها از لحاظ «معنایی و مفهوم» مورد تایید الله تعالی هستند و لفظ آن متعلق به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از صحابه ی کرام است. پس هر دو وحی هستند و تفاوتی در حجیت وحی نیست؛ یعنی همانگونه که قرآن حجت است، احادیث صحیح نیز حجت هستند. بعضی از علما گفته اند که حدیث باید به درجه تواتر برسد یا حداقل مشهور باشد، اما منهج صحیح اهل سنت بر آن است که هرگاه حدیث به درجه صحت برسد، معتبر است. در این صورت  تمسک، پایبندی، دریافت و پذیرش احکام دین تنها از کتاب و سنت،  و رجوع به آنها به هنگام اختلاف و تنازع و اینکه عقل، اندیشه، قیاس، ذوق، وجد، مکاشفه، خواب و غیره نباید با آن دو تعارض داشته باشند.[[8]](#footnote-8)

چه بسا احکامی هستند که فقط توسط سنت ثابت شده اند؛ گاهی احادیث نبوی آیات قرآن را تخصیص می کنند، یا مجمل را شرح می دهند، در این صورت تبعیض در وحی جایز نیست؛ و اگر قرار باشد که سنت و احادیث در دین معتبر نباشند، چرا باید در شرع و بیان اوامر مجمل دین (نماز، زکات، حج و...) معتبر باشند؟! پس سنت صحیح، هم بیانگر و مفسر قرآن است که عام را خاص کرده و مطلق را مقید نموده و مجمل را شرح می دهد، و هم بعنوان مصدر مستقلی می تواند ثابت کننده ی عقیده و احکام دین باشد.

ناصرالدین آلبانی از محدثین معاصر اهل سنت در رساله "الحدیث حجة فی العقاید و الاحکام" می گوید: «بعضی معتقدند که عقیده جز بوسیله دلایل قطعی ثابت نمی گردد خواه آیتی از آیات قرآن یا حدیث متواتری باشد که حقیقتاً به حد تواتر رسیده باشد و احتمال تأویل را نداشته باشد، و معتقدند این مسئله مورد اتفاق علمای اصول می باشد و احادیث آحاد را مفید برای علم نمی دانند و معتقدند بواسطه آنها عقیده ثابت نمی گردد.این سخن در پرتو ‏هدایت قرآن و توجیهات سنت اثری از آن وجود ندارد، و سلف صالح که خداوند از آنها راضی باشد آن را ‏ندانسته و نشناخته اند و از هیچ فردی از آنها این سخن نقل نشده است، بلکه حتی به ذهن آنها نیز خطور ‏نکرده است. این سخن عقیده ای را در ضمن خود دارد که لازمه ی آن ابطال صدها حدیث صحیحی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم- به اثبات رسیده است.»

سنت  بیان و تشریح کننده قرآن کریم می باشد، کسی که به قرآن مراجعه نماید ودر آن چیز ی نیافت به سنت نبوی مراجعه می نماید، در این زمینه در میان اصحاب  وسلف صالح هیچ گونه اختلافی رخ نداده است. در مورد حجت بودن سنت نبوی در قرآن و سنت واجماع امت نص صریح وجود دارد، همانگونه که عقل هم آن را تایید می نماید.همه ی آیاتی که امر به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شده، نشانه ی مراجعه به اخذ سنت می باشد؛ به عنوان مثال:

* قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَیْکُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ (نور/۵۴)
* وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ (حشر/۷)
* یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (انفال/۲۴)
* فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّى یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا (نساء/۶۵)

وده ها آیه ی دیگر که ما را از مخالفت با امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بر حذرداشته و به اطاعت از ایشان امر می کند، همه ی اینها دلیل حجت بودن سنت نبوی وضرورت رجوع به آن در تمام امورات زندگی می باشد. در هر جا که رسول الله صلی الله علیه وسلم کاری را انجام داده یا سخنی را بر زبان رانده یا در برابر عملی سکوت کرده و الله متعال آیه ای در اصلاح فرونفرستاده است به معنی تائید می باشد. با این دیدگاه آیه ی : وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَى (النجم / ۳-۴) در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح می گردد .

در زمنیه ی حجت بودن سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارند برای مثال:

* هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ پسر جبل را به عنوان مبلغ به سوی یمن فرستاد به ایشان گفت: (با چه چیزی قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: به قرآن ؛ پیامبر فرمودند اگر در قرآن نیافتی با چه؟ جواب داد: با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند: اگر در سنت چیزی نیافتی؟جواب داد با رائی خودم اجتهاد میکنم .رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست به سینه معاذ زد و فرمود: سپاس برای خدایی که به فرستاده اش توفیق حاصل نموده است تا رضایت الله و رسولش را حاصل نماید.[[9]](#footnote-9)
* هر کسی از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کسی از من نا فرمانی کند از خدا نا فرمانی کرده است.[[10]](#footnote-10)

توافق و انقیاد فراگیر علماء، یکی دیگر از دلایل حجت بودن سنت رسول الله است . علمای مسلمان از زمان صحابه تا به امروز بر حجت بودن سنت نبوی توافق داشته اند واز ائمه اربعه و سایرمجتهدین نقل شده که میفرمایند: هر گاه حدیث صحت داشته باشد آن مذهب من است.[[11]](#footnote-11)

چنانکه آشکار است کتابت حـدیث به صورت رسمی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و حتی اکثرتابعین نوشته نشده است، بلکه از سال  ١٢٠هجری به بعد، در شرایطی که صدها هزار حدیث جعلی از سوی دوستان نادان و دشمنان مغرض ساخته و پرداخته شـده بـود، تدوین شده اند.

محمد غزالی طوسی  در ایـن مـورد می گوید: بل الکتب و التصانیف محدثه، لم یکن شـیء منھا فی زمن الصحابة و صدر التابعین و انما حدثت بعد سـنة  ١٢٠بعـد الھجـرة و بعد وفاة جمیع الصحابة و جله التابعین “. کتابهـا و تألیفـات(مربـوط به حدیث) تازه اند، هیچ کدام از آنها در زمان صحابه و تابعین نبوده اند و جز این نیست که از سال  ١٢٠هجری به بعد و پس از وفات همـه ی اصـحاب واکثر تابعین تدوین شده اند .[[12]](#footnote-12) البته این به معنی کم اعتبار بودن احادیث صحیح موجود یا عدم حفظ بخشی از دین توسط الله متعال نیست . بلکه نکته ی مهم این است که بر خلاف قرآن که درلفظ و معنی بدون تغییر و تحولی به ما رسیده است دراحادیث «تواتر لفظی» بسیار مشکل است و حتی غیر از قرآن نمی توان در این منبع نیز به چنین هدفی رسید در نتیجه در بازگوئی و فهم بسیاری از احادیث بر«نقل به معنا»ی تمام احادیث ذکر شده در موضوع مورد تحقیق تأکید شده است .

 با این وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق الله، همچون معرفی فرقه ی ناجیه و سایر امور مربوط به آینده، از ظهور کسانی خبر داده است که تلاش دارند عمل به سنت را ترک نموده و عقل و خواهشهای نفسانی خود را جایگزین سنت نمایند. شعار اساسی این جریان مخرب«انکار حجت بودن سنت و اکتفا به قرآن» است. این عمل، در ابتداء، با رد کردن خبر واحد در مسائل عقیدتی آغاز شده و سرانجام، به رد کردن تمام سنت‌ها ‌انجامید. این جریان تاریخی از اواخر حکومت خلفای راشدین تا کنون به حیات خود ادامه داده است که بر اثر انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر کنترل بر انحرافات آنها ضعیف ، ناچیز و حتی محو شده به نحوی گاه از آنها حمایت شده است که علاوه بر گمراه کردن خود اسباب گمراهی بسیاری از امت را نیز فراهم نموده اند .

در این موضوع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند:«أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبْعَانُ عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُوَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللهِ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ».[[13]](#footnote-13)

خبر دار باشید، که قرآن و مثل آن را با همراه قرآن به من داده اند. نزدیک است (زمانىکه) مرد شکم سیرى به تخت خود تکیه کرده مى گوید: بر شما لازم است که به این قرآن عمل نمایید، آنچه را در آن حلال یافتید تنها آن را حلال بگویید وآنچه را حرام یافتید تنها آن را حرام بگویید. (آگاه باشید، که) آنچه را رسول الله حرام کرده است مثل آن چیزیست، که الله حرام کرده اند.

منکران حجت بودن سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به این روایت ساختگی استدلال مى کنند: مَا جَاءَ عَنِّي مِنْ حَدِيْثٍ، فَاعْرِضُوهُ عَلَى الْقُرْآنِ، فَإِنْ وَجَدْتُّمْ لَهُ أَصْلاً فَخُذُوا بِهِ وَإِلاَّ فَرَدُّوهُ.[[14]](#footnote-14) هر حدیثى را به نام من شنیدید آن را به قرآن قیاس کنید. پس اگر در آن براى حدیث اصلى پیدا کردید به آن عمل نمایید واگر پیدا نکردید آن را رد کنید.

 این روایت دروغینی است که به پیامبر نسبت داده اند؛ چنانکه شافعی، ابن عبدالبر، زكرياالساجي، يحيى بن معين، خطابى و... گفته اند آن را زندیقها بافته اند.[[15]](#footnote-15) و ابن حزم با ذکر تمام راههای روایت این سخن و با اشاره به کتاب «المدخل» که بیهقی به تمام طرق روایت این سخن را جمع آوری کرده، ثابت کرده است که این سخن ساختگی و دروغین است. این طایفه در تمام اطراف عالم اسلام انتشار یافته اند. در رد آنان کسانی مثل امام سیوطی کتاب مستقلی چون "مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة" نگاشته اند و علمای دیگر چون شافعی و... و مفتى تقی عثمانى و احمد مفتی زاده و... از علمای معاصر نیز در برابر فتنه ی کفایت قرآن مطالب جداگانه ای را ارائه داده اند. این طایفه در هند وپاکستان به نام پرویزیها مشهور مى باشند. و در سایر جاها به نام قرآنیون، عصرانیون یا امروزی ها و... شناخته شده اند، در حالی که ریشه در باورهای غلاه شیعه، خوارج، و معتزله دارند. این گروه چند امور اعتقادى از جمله: 1- شفاعت 2- معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم 3- رجم زناکار 4- علاماتهاى قیامت 5- عذاب قبر وغیره را انکار مى کنند.

**اجماع**

قرآن و سنت صحیح به عنوان دو منبع مسلمین معرف «دین» و جایگاهی غیر قابل رقابت در میان مسلمین دارند و دیدگاه هیچ انسانی نمی تواند به درجه ی مقبولیت این دو منبع برسد. این دو منبع معیار سنجش و حاکم بر آراء و تفاسیر انسانها هستند. شخص می تواند با تأویل، تفسیر و دیدگاه سایرین در مورد این دو منبع مخالفتهائی داشته باشد، اما از حق مخالفت با «دین»محروم گشته است .

الله متعال « اسلام کامل و دین» خود را به نور تشبیه کرده و می فرماید:«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُّبِيناً». (نساء/174) و کسانی که از جاهلیت و کفر به سمت اسلام می آیند را حرکت از تاریکی به نورمی نامد: " يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ) بقره/ 257( که زندگی دوباره به وی بخشیده شده و با این نور قدرت رفتار و حرکت درست را در زندگی پیدا می کند:«أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا …» (انعام/122) در این صورت الله متعال واکنش کفار به ممانعت از دعوت اسلام را تلاشی جهت خاموش کردن نور الله دانسته و چنین توصیف می کند:«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»(توبه /32)

حالا این «نور کامل» باید به دل اشخاص وارد شود و تمام نقاط تاریک آن را روشن گرداند :« أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ » (زمر/22) تصور کنید که دشمنان موفق شوند از تابش کل این نور یا بخشی از آن به دل شخص مانعی ایجاد نموده و دل شخص در تاریکی باقی بماند، به نظر شما چه اتفاقی می افتد؟ این بخش تاریک که نور الله و شریعتش در آن حضور ندارد مکان مناسبی جهت فعالیتهای مخرب شیطان و رشد انواع شبه ها، بدعتها، تردیدها، حسدها، کینه ها، وسوسه ها، اعمال شرکی و... می گردد.

الله متعال برای مسلمین حکومت اسلامی و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آنها را یگانه راه تضمین تابیدن نور به قلب مسلمین می داند. به همین دلیل چنانچه در زمان و مکانی مشخص، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در امری مربوط به روز، یا به اصطلاح مستحدثه، شورای اولی الامرجهانی «الجماعة» که توسط یکی از «3ابزار»برتر تشکیل شده است با استنباط از این دومنبع، «حکم و رای واحدی»[[16]](#footnote-16) را «در یک عصر» بر مردم ارائه دادند، حالت «اجماع» به خود گرفته واین یعنی ارائه ی «دین کامل» به زبانی واحد به بندگان الله .

 در این صورت اجماع: در اصطلاح فقها، بر اتفاق فقهای شورای اولی الامر بر امری از امور در یک عصر را گویند. اجماع از ریشه جمع و در لغت به دو معنا آمده است:

1. عزم و تصمیم و اراده :«وَ ما کُنْتَ لَدَیهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یمْکُرُونَ » (یوسف/۱۰۲)
2. اتفاق: «وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی‏ غَیابَتِ الْجُبِّ » (یوسف/۱۵)

آنچه برای یک مسلمان سابقون الاولون و کسانی که به احسان از آنها تبعیت کرده اند ابتدا منهج (لا اله= کفر به طاغوت و الا الله= ایمان به الله) سپس کار بر اساس 5 مورد زیر بوده است :

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَريمٌ (انفال/74) آنهم، جهت ایجاد «أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ» و فراهم نمودن زمینه های مناسب «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» .

زمانی که مسلمین موفق به تشکل حکومت اسلامی یا «الجماعة» و شورای اولی الامر و امتی واحد و در نهایت رأی واحدی تحت عنوان اجماع گشتند، بسیاری از اعمال مسلمین نیز در پناه قدرت حکومتی و شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن خلافت راشده و شورای اولی الامر، سازماندهی گردید. حتی ادب و اخلاق ریز شخصی آنها نسبت به همدیگر نیز به صورت هدفمند در مسیر صحیح آن قرار گرفت. به عنوان مثال از ام المومنین عایشه در مورد ابن مسعود پرسیدند که ابن مسعود چنین می گوید، آیا دچار دروغ شده است؟ ام المومنین فرمود : نه بلکه «توهم»، یعنی دچار توهم شده است .[[17]](#footnote-17) یعنی او قصد دروغ گوئی ندارد اما این چنین متوجه شده یا به یاد آورده که حقیقت همینی است که او بر آن است. مثل اموری که در قالب خطای دید می گنجند . این واکنش اسلامی به خطای فکری یک مخالف در دارالاسلام (الجماعة) و زمانی است که مسلمین در مسیر تعیین شده در حرکتند.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در اهمیت و جایگاه «اجماع » با الفاظ مختلف روایت شده است که :

* **«**لایجتمع امتی علی خطأ**». [[18]](#footnote-18)**«امتم بر خطا یکجا نمی‌شوند».
* **«**لاتجتمع امتی علی الضلالة او علی ضلالة**».** «امتم بر گمراهی یا بر هیچ‌گونه گمراهی گرد نخواهند آمد».
* **«**سألت ربی الاتجتمع امتی علی الضلالة فاعطانیه**».** «از پروردگارم خواستم که امتم بر گمراهی یکجا نشوند، پروردگار این درخواستم را پذیرفت».
* **«**یدالله علی الجماعة**».** «دست خدا بر جماعت است».
* **«**من خرج من الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه**».** «کسی که به اندازة یک وجب از جماعت فاصله بگیرد، بند اسلام را از گردنش بیرون آورده است».

در این صورت همچنانکه عصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است اجماع ‏امت نیز در مجموع بر گمراهی گرد نمی‌‌آید.[[19]](#footnote-19) ابوبکر باقلانی می گوید: در میان امت اسلامی اجماع بر خطاء به وقوع نمی پیوندد. دلیل بر صحت اجماع قول خداوند در قرآن است که فرمود:

1. وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا. (بقره/۱۴۳) چنين است كه شما را بهترين امّتها [[20]](#footnote-20)گردانيديم تا بر مردمان شاهد باشيد و پيامبر بر شما شاهد باشد.
2. ‏ وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیراً ‏(نساء/115) کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است !‏

آیه اولی از دو جهت بر اجماع دلالت می نماید:

* منظور از (وسطا) که در آیه آمده یعنی عدل، در لغت یعنی (کسی که در اوج عدالت و معنای واقعی آن باشد) فرموده ی خداوند بر اینکه امت اسلامی دارای عدالت هستند چنین دلالت دارد که باید سخن آنان را قبول کرد و روش آنان را پذیرفت.
* خداوند امت اسلامی پیشین را (شهید) برای آیندگان قرار داده است، همان گونه که پیامبر را شهید برای امت خود قرار داد. شهید به معنای ناظر و آگاه به اوضاع و احوال ترجمه شده است. لذا خداوند امت اسلام را شهید معرفی فرمود زیرا قول آنها حجت می باشد و گواهیشان مورد پذیرش است؛ چنانکه قول و گواهی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد امت اسلامی مورد پذیرش و قبول است.

آیه ی دومی با عبارت «سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ» به صورت واضح به اجماع واحد مومنین اشاره دارد که قطعاً در شورای واحد اولی الامر «الجماعه» ی تولید شده توسط یکی از 3 ابزار برتر شکل می گیرد.

.در این صورت، اجماع شوری یعنی نمونه ی عینی و شاهد اسلام در هر عصری؛ و مخالفت با اجماع، مخالفت با راه مومنین بوده و مشمول این حکم می گردد که الله متعال می فرماید: وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیراً ‏(نساء/115) بر همین اساس ابن تيمية در اهمیت جایگاه چنین اجماعی می گوید: من خالف الإجماع فقد كفر.هرکسی که با اجماع مخالفت کند کافر گشته است.

این یعنی پرهیز از تفرقه آفریدن، تکروی، آشفتگی اذهان، تفرق و کاهش توانمندی‌ها در دارالاسلام یا الجماعة و تبعیت کامل و صادقانه از: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً ‏(نساء/59) ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از خدا ( با پیروی از قرآن ) و از پیغمبر ( خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او ) اطاعت کنید ، و از اولی الامر خود فرمانبرداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید ( و در امری از امور کشمکش پیدا کردید ) آن را به خدا ( با عرضه به قرآن ) و پیغمبر او ( با رجوع به سنّت نبوی ) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید . این کار ( یعنی رجوع به قرآن و سنّت ) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.‏

حالا، در صورت اضطرار و نبود شورای اولی الامر جهانی، چنانچه این شورای مجتهدان اولی الامر در سطح حکومت بدیل اضطراری اسلامی یا شورای واحد مجاهدین در منطقه ای باشد باز واجب الاطاعه و حجیت آن نیز بر افراد تحت پوشش آن گسترش می یابد؛ اما آنچه در وضع موجود به معنی «اجماع» نزدیکتر است شورای اولی الامرجهانی از جمیع تفاسیرو مذاهب اهل توحید در دارالاسلام است که «الجماعة» را نمایندگی می کند.

در صورت عدم وجود چنین اجتماع هائی از مجتهدین، اگر مسائل اجتهادی مأخوذ ازهمین منابع از کانال اشخاص متفرق بر مردم عرضه گردند؛ دیدگاه، نظر و رأی یک فرد یا همان «مذهب» بر مردم ارائه گشته است که ممکن است با دیدگاه و مذهب اشخاص دیگر متفاوت باشد در این صورت تفاسیر مختلف از«دین»در امر مورد نیاز ارائه شده است، نه «دین» واحد.

به عنوان مثال امام  شافعی به استناد آیـه ی: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم/39) و حدیث : «إِذَا مَاتَ ابنُ آدم انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أو عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» می گوید می گوید : ثواب قرائـت قـرآن بـه مـرده نمی رسد. این گفته نه در قرآن آمده است نه در سنت، بلکه برداشت و دیدگاه امام شافعی از قرآن و سنت است. چنانچه این دیدگاه از طرف شورای اولی الامر جهانی و «اجماع» ارائه گردد، برای عموم مسلمین واجب الاطاعه وبه اصطلاح « حجت مطلق» می گردد و در ردیف حکم الله و رسولش قرار می گیرد؛ اما چنانچه از طرف یک شخص یا گروه خاصی ارائه گردد«حجت نسبی» محسوب گشته و تنها برای آن شخص یا همان گروه و مذهب مقبولیت می یابد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که همه ی «امت» وی دچار اشتباه نمی گردند. یعنی «اجماع» هرگز اشتباه نمی کند، اما چنین ضمانتی برای افراد متفرق نداده است. بر همین اساس خود امام شافعی و سایر امامان نیز دیدگاههای خود را واجب الاطاعه ندانسته اند و:

* امام ابوحنیفه گفته است: ” اذا قلت قولا یخالف کتاب الله تعالی و خبر الرسول – صلی الله علیـه و سـلم- فاترکوا قولی”. هرگاه چیزی گفتم و شما تشخیص دادیـد کـه مخـالف قـرآن وسنت پیامبر صلی الله علیـه و سـلم است سخنم را نپذیرید.[[21]](#footnote-21)
* امام مالک گفته است:” انمـا انــا بشـر اخطـی و اصـیب فــانظروا رایـی فکـل مـا وافـق الکتـاب و السـنه فخذوه و کل ما لم یوافق الکتاب و السنه فاترکوه.”  من انسان هستم ممکن است خطا کنم و یا سخنم درسـت باشـد پس درباره ی رأی و نظر من بیندیشید آن چه موافق کتاب و سنت بود بپذیرید و هر آن چه با قـرآن و سـنت موافـق نبـود نپذیریـد.[[22]](#footnote-22)
* امام شافعی به شاگردش بویطی گفته است: ” الفت هذه الکتب و لم آل فیھا و لابد ان یوجد فیھا الخطا لان الله تعالی یقول” : وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ” َ فما وجدتم فی کتبـی هـذه یخـالف الکتاب و السنه فقد رجعت فیه .” من این کتابها را تألیف کرده ام و از هیچ تلاش و کوششـی هـم درباره ی آنها کوتاهی ننموده ام و حتما در آنها اشتباه یافت مـی شـود، زیـرا؛خداوند متعال درباره ی قرآن فرموده است ” اگر از طرف غیر خـدا بـود در آن اختلاف زیادی می یافتند ”  پس آن چه را در کتابهایم مخالف قرآن و سـنت یافتیـد از آن برگشـته ام (آن را نپذیریـد).[[23]](#footnote-23)
* ابن جبیر یکی از تابعین می گوید: ” لیس احد من خلق الله عزوجل الا یوخذ من قوله و یترک الا النبی صلی الله علیه وسلم . ” هیچ آفریده ای از مخلوقات خدای بزرگ نیست مگر آنکه می توان گفتار او را پـذیرفت یـا رد کرد جز رسول الله صلی الله علیه وسلم.[[24]](#footnote-24)
* همچنین مشهور است که امام مالک در مسجد النبـی هنگام تدریس، گاهی با اشاره به قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: “کل احد یؤخذ من قوله و یترک الا صـاحب هـذا القبـر” سـخن هـر کسی ممکن است پذیرفته یا رد شود جز سخن صـاحب ایـن قبـر ".[[25]](#footnote-25)

در این صورت در برابر اجماع امت مذاهب متعدد قرار می گیرند. به کار بردن کلمه ی «مذهب» در آثار دانشمندان مسلمان به معنی دیدگاه، نظر و رأی هر شخص در استنباط احکام فقهی از منابع اصلی و سایر علوم بوده است . مثلا زمانی که یکی از علماء می گوید: مذهبی؛ یعنی : رأی من چنین است یا هنگامی که می گوید: مذهبه، یعنی: رأی اوچنـین اسـت و...

محمد غزالی طوسی می گوید: " و قد ذهب قوم الی انه مذهب الصحابی حجة مطلقا و... ." گروهی معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و...[[26]](#footnote-26)

امام قرطبی در تفسیرش ذیل آیه ی  ١٠٢سوره ی بقره از قـول دانشـمند مشهور جمال  الدین قاسمی آورده است:” اعلم ان للعلماء فی هذه الآیة وجوها کثیرة و اقوالا عدیدة فمـنھم مـن ذهـب فیھا مذهب الاخباریین…”  بدان که علما درباره ی این آیـه آرای زیـاد وسخنان فراوانی دارند، دسته ای از آنان درباره ی آیه بـه روش اخبـاریین رفتـه و رأی آنان را پذیرفته اند… .

در این صورت و با وجود این همه تفرق و مذاهب و آراء مختلف و متضاد، اولین چیزی که از میان می رود اجماع مسلمین در هر عصر بر مسائل قابل اجتهادی است . بر این اساس ائمه ی بزرگوار ادعای کسانی چون معتزله و غیره مبنی بر اجماع مسلمین پس از انهدام خلافت راشده و نابودی شورای اولی الامرجهانی مسلمین را کذب و دروغ دانسته اند که به نمونه های زیر می توان اشاره نمود:

* إمام الشافعي می گوید: "وأنت قد تصنع مثل هذا فتقول: هذا أمر مجتمع عليه، قال: لست أقول ولا أحد من أهل العلم هذا مجتمع عليه إلا لما لا تلقى عالمًا أبدًا إلا قاله لك وحكاه عمن قبله؛ كالظهر أربع، وكتحريم الخمر وما أشبه هذا"[[27]](#footnote-27)
* إمام أحمد بن جنبل نیز گفته است: من ادعى الإجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المريسي والأصم.
* ابن تيمية نیز در توضیح کلام امام احمد می گوید : ……لكن المعلوم منه – أي الإجماع – هو ما كان عليه الصحابة ، وأما ما بعد ذلك فتعذر العلم به غالبا ، ولهذا اختلف أهل العلم فيما يذكر من الإجماعات الحادثة بعد الصحابة….
* ابن دقيق العيد نیز گفته است:" دعوى الإجماع دعوى عسيرة الثبوت، لا سيما عند من يشترط في ذلك التنصيص من كل قائل من أهل الإجماع على الحكم ولا يكتفي بالثبوت، وقد قال الإمام أحمد بن حنبل من ادعى الإجماع فقد كذب "[[28]](#footnote-28)

ابن تیمیه با ذکر معنی اجماع وضع موجود را چنین توصیف می کند :

" معنى الإجماع: أن تجتمع علماء المسلمين على حكم من الأحكام. وإذا ثبت إجماع الأمة على حكم من الأحكام لم يكن لأحد أن يخرج عن إجماعهم؛ فإن الأمة لا تجتمع على ضلالة ولكن كثير من المسائل يظن بعض الناس فيها إجماعا ولا يكون الأمر كذلك بل يكون القول الآخر أرجح في الكتاب والسنة. وأما أقوال بعض الأئمة كالفقهاء الأربعة وغيرهم؛ فليس حجة لازمة ولا إجماعا باتفاق المسلمين بل قد ثبت عنهم – رضي الله عنهم – أنهم نهوا الناس عن تقليدهم؛ وأمروا إذا رأوا قولا في الكتاب والسنة أقوى من قولهم: أن يأخذوا بما دل عليه الكتاب والسنة ويدعوا أقوالهم. ولهذا كان الأكابر من أتباع الأئمة الأربعة لا يزالون إذا ظهر لهم دلالة الكتاب أو السنة على ما يخالف قول متبوعهم اتبعوا ذلك مثل…[[29]](#footnote-29)

معنی**»**اجماع**«** این است که دانشمندان مسلمان بر حکمی اتفـاق نمایند و هرگاه اجماع مجتهدین ّ امت بر حکمی از احکام شرعی ثابت شـود، هیچ کس حق ندارد از آن خارج شود )از قبول آن سـرباز زنـد( زیـرا؛ **»**امـت اسلامی بر گمراهی گرد نمی آیند **«**و اما مسایل بسیاری هسـت کـه برخـی ازعلما گمان می کنند در آن اجمـاع صـورت گرفتـه اسـت، در حالیکـه چنـین نیست و تنها قول ارجح، طبق قرآن و سنت با عنوان **»**اجمـاع**«**معرفـی شـده است و هم چنین سخنان و آرای برخی از مردم، مانند فقها (ائمه ی) چهارگانه و غیر آنها به اتفاق مسلمین حجت لازم و اجماع نیست، بلکه از آنها روایت شده است که مردم را از تقلید از خود نهی کرده اند و...

نکته ی قابل توجه در آیه ی « يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹) این است که کلمه ی «اولو» در حالت رفـع و «اولـی» در حالـت نصب و  جر به معنی  «صاحبان» و از ملحقات جمع مذکر سالم است. این کلمه جمع است و مفرد ندارد (مانند اسم جمع «گروه»در فارسی که مفرد ندارد) و به هـیچ وجـه بر فرد قابل اطلاق نمی باشد. مفرد «اولو» از غیر لفظ خودش «ذو» به معنـی صـاحب است که جمع آن «ذوو» و «َذوی» به معنی صاحبان است. حکمت ذکر «اولی» در آیه ی مورد بحث این است که جز بـر جمـع قابـل اطـلاق نیست. بنابراین بکار بردن آن برای فرد اشتباه محض است و بر مسلمانان واجب است از «متخصصین و اولیاء امر» پیروی نمایند. به عبارت دیگر خداوند فرموده است مسلمانان بایـد از« اولوالامر»اطاعت کنند نه از«ذوالامر»یا«ذاالامر».

بنابراین واجب دانستن پیروی از رأی فرد، به جـای اطاعـت از شـورای اولی الامـر که امت را به وجود آورده و اجماع  حاصل این روند است مخالف صریح آیه ی قرآن بوده و مشروعیت ندارد. رئیس هر صنف و تخصصی چون خلیفه و رهبر، نماینده ی شوراست و اعمال وی در چارچوب تأئید شورا معنی پیدا می کند.

اولی الامر در سطوح پائینتر و زیر مجموعه های «الجماعة» یا دارالاسلام نیز مصداقیت دارد و متخصصین امر در هر صنفی هستند که شورای خاص خود را داشته و با استناد به قرآن و سنت صحیح پس از بحث و تبادل آراء و نقد و بررسی دیدگاههای مختلف اجتهادی در نهایت بر یک رأی و نظر توافق می کنند این رأی واحد شوری یعنی اجماع . حالا اگر این شورای اولی الامر مربوط به متخصصین پزشکی ، مهندسی، نظامی و... باشد رای واحد آنها برای این صنف حکم اجماع دارد و چنانچه این شورای متخصصین مربوط به دانشمندان علوم فقهی باشد باز رای واحد آنها حکم اجماع را دارد .

امام ابن قیم در مورد شورای اولی الامر عصر خلفاء می گوید:« هرگاه خلفای راشدین با مسأله ای روبرو می شدند که درباره ی آن نصی درقرآن و حدیث نبود اصـحاب را جمـع می کردنـد و سـپس آن مسـأله را میـان آنهـا بـه مشــورت قــرار می دادنــد وقتــی بــه رأی واحــدی می رســیدند آن را اعــلام و اجــرا می کردند.»[[30]](#footnote-30)

در امور حکومتی، امام علی بن ابی طالب شورای اولی الامر متخصص در امر حکومت داری زمان خود را اینگونه معرفی نموده است :«إنما الشوری للمهاجرین و الانصار فإن اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی ...» شوری فقط حق مهاجرین و انصار است اگر آنان (در انتخاب) بر شخصی توافق نمایند و او را امام و رهبر بنامند آن اقدام، مورد رضای خداست.[[31]](#footnote-31)

امام فخر الدین رازی در مورد اولی الامر می گوید: " مقصود از اولی الامر، اهل حل و عقد از امت اسلامی است .... و خداوند متعال به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و اولی الامر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است..... اهل حل و عقد همان اجماع امت است و اطاعت از اجماع واجب است، همچنانکه وجوب عدم اطاعت از پادشاه به نظر ما (اهل سنت) مسلم است و اطاعت از پادشاه حرام می باشد."[[32]](#footnote-32) پادشاه یعنی خودکامه ای که هیچ ارزشی برای شورا قائل نیست.

در اینجا هر گونه حکومتی غیر از حکومت شورائی قابل پذیرش نیست و جـایی در بینش اسلامی ندارد. حـال این حکومت غیر اسلامی ظالم و ستمگر باشد یا مانند عمـر بـن عبـدالعزیز عـادل و زاهـد روزگار باشد. البته زمانی که امر به اطاعت از اولی الامر می گردد به این معنی نیست که امکان اختلاف در میان اعضای این شوری وجود ندارد بلکه می فرماید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (نساء/ ۵٩) اگر درباره ی چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به قرآن و سنت برگردانیـد .[[33]](#footnote-33) و باز می گوید : وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ۚ " (شـوری/10) ودرآنچـه اخـتلاف پیـداکردیـد حکمش نزد الله است.

در نتیجه وجود اختلاف بدیهی و مایه ی پیشرفت ، تکامل و پویائی در هر شورائی می گردد؛ به همین دلیل الله متعال امر نمی کند که نباید تنازع و اختلاف نظر میان شورای مسلمانان رخ دهـد، بلکه آنچه ناپسند و مضر معرفی شده و مسلمین را از آن منع می کند «تفرق» است و می فرماید: أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ.( شوری/۱۳) و در جای دیگری می فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران /۱۰۳) به این هم بسنده نمی شود و الله متعال به صراحت اعلام می کند که در پیش گرفتن مسیر تفرق:

* نشانه ی عذاب الله متعال است : قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (انعام /۱۶۵)
* پیمودن مسیر و روش احزاب یا مشرکین یا سکولاریستها ست: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (روم/۳۱-۳۲)

درنتیجه ، الله متعال باز امر می کند: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(آل عمران/ ۱۰۵ (

حالا اگر کسی «آگاهانه» اینهمه آگاهی در مورد خطرات تفرق را نادیده گرفت و در این مسیر خطرناک قدم گذاشت الله متعال با لحنی تهدید آمیز در موردش می فرماید: ” إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۚ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (انعام/۱۵۹(

متأسفانه عواملی دست به دست هم دادند تا این مصیبت بر مسلمین تحمیل گردد . الله متعال از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آینده ی اسلام روشنگری نموده است که :« بدأ الإسلامُ غريبًا وسيعودُ غريبًا كما بدأ فطُوبِى للغرباءِ».[[34]](#footnote-34) اسلام با غریبی آغاز شد و مانند سابق غریب خواهد شد و خوش به حال غریبان .

اولین جرقه های این پیش بینی پس از اتمام خلافت راشدین و انهدام نظام شورای اسلامی با مصالحه ی حسن بن علی با معاویه زده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با بیان این اتفاق می فرماید: « الخلافه بعدی ثلاثون سنة ثم تصیر ملکا عضوضا ».[[35]](#footnote-35) خلافت بعد از من سی سال است و سپس به پادشاهی مستبدانه تبدیل می شود . زمانی که حکومت اسلامی و قدرت حکومتی که ضامن وحدت و عزت مسلمین بود دچار آفت گردید به دنبال آن تمام زیر مجموعه های آن نیز کارآئی اصلی خود را از دست داده و حتی بعضی از نهادهای زیر مجموعه ی آن نیز تعصیل شدند.

به دنبال این مصیبت بزرگ فرهنگ جاهلی به تدریج رواج یافت و انداک اندک روزهای آغازین دوران غربت اسلام با پیدایش تفرق، انهدام اخوت اسلامی، پیدایش مذاهب و فرق متضاد و.... شروع شد به نحوی که زمزمه های نامأنوسی بسیاری از قوانین و برنامه های قانون شریعت الله و کشت و کشتار مسلمین را در تمام صفحات تاریخ مسلمین مشاهده می کنیم . . شیخ عطیه الله اللیبی در واکنش به چنین مصیبتی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.[[36]](#footnote-36)

از این تاریخ به بعد با انهدام «شورای اولی الامر» به صورت تدریجی :

* امر الله متعال مبنی بر اقامه ی «دین» و پرهیز از «تفرق» در دین «أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ»(شوری/13) که پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شوری به مرحله ی اجراء در می آمد متزلزل گشته و ما ازنعمت دین واحد و اجماع واحد مسلمین محروم گشته و با اجتهادات مختلف در امور پیش آمده ، صدها مذهب و فرق متفرق و رنگارنگ جای دین را گرفتند. تفرق آن سم مهلکی که از صفات سکولاریستها یا احزاب یا مشرکین بوده و به شدت از آن و قرار گرفتن در مسیر سکولاریستها نهی شده بودیم: «و لا تکونوا من المشرکین: من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا » (روم/32) اما با انهدام حکومت اسلامی و نظام شورائی حاکم بر آن از وحدت فاصله گرفته و در دام انواع تفرقها افتادیم . بر این اساس «اجماع» در دین روز به روز ضعیف تر و کوچک تر گشت، به نحوی که در بسیاری از امور به صورت کلی اجماع از بین رفت و تنها اموری خاص در جریانی خاص را در بر می گرفت.
* پایه های انحصاری «انمالامومنون الاخوه » رو به سستی گرائید و به جای آن هم مذهب بودن یا هم فرقه بودن یا هم حزب و گروه بودن و اخیرا هم نژاد بودن جای آن را گرفت و این تفرق را نهادینه کرد و مسلمین را روز به روز از همدیگر جدا نموده و با پاشیدن بذرهای حسد، کینه و تکبر(خود را معیار و محک دانستن) و رسوخ شرک فرقه گرائی (دیدگاه مذهب، گروه و اشخاص مورد نظر را حجت مطلق دانستن و آنها را در ردیف قرآن، سنت و اجماع قرار دادن ) کار به جنگ و خونریزی هم کشیده شد .
* گناه عظیم حدیث سازی و دروغ بافتن به زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم گسترش یافت .
* شکوایه ی «یا رب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان/30) که به قول ابن قیم: با عمل نکردن به مفاد آن، متحقق شد.
* و دهها بلا و مصیبت دیگر که از این منبع سرچشمه گرفته اند.

زمانی که «اجماع » از بین رفت که به قول الجويني : «والإجماع عصام الشريعة ، وعمادها ، وإليه استنادها» است، خود به خود «الجماعة» واحد و امت واحد و شاهد واحد نیز نابود شد و به دنبال آن دین کامل نیز رخت بر بست و جای خود را به صدها فرقه و مذهب و تفسیر رنگارنگ و گاه متضاد داد و «اسلام کامل» در میان این همه فرقه تقسیم و تکه تکه شد. به همین سادگی.

این فرقه ها بعدها به چند گروه عمده ( حنفی، جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری، معتزله، خوارج ،جهمیه و..) تقسیم شدند، اما با این وجود همگی دارای مشترکاتی بودند که میان همه یکسان بود(مثل وجوب نماز، روزه، حج و.. و تحریم مسکرات، قتل، دزدی و...) که معمولا جزو بدیهیات مسلمین به شمار می رفت و کسی با آنها مخالفت نمی کرد، اما مسائل اجتهادی بسیاری وجود داشتند که هر گروهی برای خود ساز جداگانه ای در آن می نواخت. در این صورت زمانی که شخص با یکی از این فرق مقابله می نمود و دلایل آنها را نمی پذیرفت در واقع به انکار و مخالفت با «دین» نمی پرداخت بلکه به انکار و مخالفت نظر انسانی مثل خودش اقدام می کرد که در مذهبی دیگر سنگربندی کرده بود.

با این وجود می بنیم که مسلمین در این دوران غربت به نوعی «اتفاق غیر رسمی» تحت همان عنوان «اجماع» اشاراتی نموده اند، که در آن منظور این است: با وجود عدم شورای اولی الامر اما مسلمین با تمام فرق، مذاهب و تفاسیری که دارند، در این موارد خاص، با هم اختلافی ندارند و همگی یک رای بوده اند. ابن حزم در "مراتب الإجماع" می گوید : «وصفة الإجماع هو: ما يتيقن أنه لا خلاف فيه بين أحد من علماء الإسلام. وإنما نعني بقولنا "العلماء": من حفظ عنه الفتيا من الصحابة والتابعين وتابعيهم وعلماء الأمصار، وأئمة أهل الحديث ومن تبعهم، رضي الله عنهم أجمعين.»

 عده ای تلاش نموده اند که این هماهنگی غیر رسمی را تحت عنوان «اجماع سکوتی» تعریف کنند، اما اینهم برآن توافقی وجود ندارد و کسانی چون امام مالک و امام شافعی و تمام علمای شافعی مذهب آن را نپذیرفته اند، پس به کاربردن این اصطلاح هم نمی تواند صحیح باشد . شایسته تر این است در چنین مواردی گفته شود: «قول ارجح علماء این است» یا «مسلمین در این مورد اتفاق نظر دارند» و... . «اجماع» تنها در «شوری» معنی پیدا می کند و بدون شوری «امتی» وجود ندارد و بدون امت «اجماع» بی معنی است.

نکته ای که شایسته است به آن پرداخته شود این است که درصورت عدم شورای اولی الامر و اجماع، چنانچه آرائی جدید متناسب با «وضع موجود» مسلمین ارائه گردد که در کتب گذشتگان وجود ندارد، و حتی با آنچه علمای گذشته درمورد «وضع موجود خود» گفته اند نیز ناسازگار است، شایسته نیست بدون استدلال، با چنین دیدگاهی مقابله شود. محصور نمودن استخراج از منابع شریعت در گذشتگان غیر از معصوم دانستن علماء گذشته، تقلید نابجا، جمودفکری، عدم درک وضع موجود و شکست ثمره ای در برنخواهد داشت. این بزرگان منابع تحقیق ما هستند نه مراجع تقلید.

**حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟**

‌ابن مسعود درباره‌ جایگاه صحابه می‌گوید:آنان در میان این امّت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیق تر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه‌افراد امّت درست تر و بهتر است. مجموعه‌ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و بر پاداشتن دینش برگزیده بود، پس فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده‌اند.[[37]](#footnote-37) شاطبی در مورد صحابه می‌گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.[[38]](#footnote-38)

قبل از بیان نظر علماء در مورد قول صحابی نکاتی را یادآور می شویم :

1. همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگرانی که خواه ‌امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.
2. هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.
3. اگر صحابی قولی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.
4. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه یک صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجّت نیست.
5. علمااتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنّت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.
6. علما اتفاق نظر دارند که‌ اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که ‌آیا قول او منتشر شده‌ یا نه؟ کسی مخالفت کرده ‌یا نه؟ [[39]](#footnote-39)

با در نظر گرفتن این موارد علما در مورد حجّت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون ومتفاوتی دارند:

* قول اوّل: اینکه قول صحابی حجّت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابله و علائی،[[40]](#footnote-40) خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند.[[41]](#footnote-41)
* قول دوّم: در چنین صورتی قول صحابی حجت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمِدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.[[42]](#footnote-42)
* قول سوم: در چنین موردی قول صحابی حجت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.[[43]](#footnote-43)
* قول چهارم: قول ابوبکر و عمر حجت است، نه قول دیگر صحابه.[[44]](#footnote-44)
* قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی حجت است نه قول دیگران.[[45]](#footnote-45)

بر همین مبناء ابن القیّم می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجّت است.[[46]](#footnote-46) پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در این زمینه:

1. قول امام شافعی:وقتی قرآن و سنّت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنّت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم،[[47]](#footnote-47) و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که ‌اصول کتاب خدا و سنّت و یا قول یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم یا اجماع مردم است.[[48]](#footnote-48)
2. قول احمد بن حنبل: در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه ‌از پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.[[49]](#footnote-49)
3. قول امام مالک:قول امام مالک و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، امّا او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امر‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم را حجت قرار داده ‌است.[[50]](#footnote-50)

 ابن تیمیه در جمع بندی تمام این اقوال می گوید : آن دسته ‌از علما که گفته‌اند قول صحابی حجّت است، فقط زمانی آن را حجّت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که ‌او را تائید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه آن را تائید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تائید نمی‌کنند، امّا اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجّت نیست.[[51]](#footnote-51)

امام ابوحنیفه در مورد قول صحابی خارج از اجماع می گوید: “ما جاء عن رسول الله – صلی الله علیه و سلم فعلی الرأس و العـین و مـا جاء عن الصحابه تخیرنا و ما جاء عن التابعین فھم رجال و نحن ٌ رجال”. آنچه  از رسول الله   صلی الله علیه و سلم رسـیده اسـت بـرسـروچشـم قـرار می دهیم ونسبت به آنچه ازصحابه رسیده است (درقبول یاعـدم پـذیرفتن آن) مختاریم ودرباره ی آنچه ازتابعین رسیده است، آنهامردانی هسـتند و ما نیزمردانی هستیم.«[[52]](#footnote-52)

محمدغزالـی طوسی به صراحت حجیت قول صحابی در صورتی که به صورت اجماع نباشد را رد نموده و می گوید:" و قد ذهب قوم الی انه مذهب الصحابی حجه مطلقا و قـوم الـی انـه حجـه ان خالف القیاس و قوم الی ان الحجه فی قول ابی بکر و عمر خاصه… و قوم الـی ان الحجه فی قول الخلفاء الراشدین اذا اتفقوا، و الکل باطل عندنا فان مـن یجـوز الغلط و السھو و لم تثبت عصمه عنه فلا حجه فی قوله..."[[53]](#footnote-53) برخی معتقدند رأی و نظـر یـک فـرد از صـحابه بـه طـور مطلـق حجت است و بعضی، به  حجیت آن به شرطی که مخالف قیاس باشد اعتقاد دارند و گروهی…. رأی ابوبکر و حضرت عمر را  حجت می دانند و بالاخره دسته ای رأی اتفاقی خلفای راشدین را  حجت می دانند ولی به نظـر ما همه ی این نظرها نادرست می باشند زیرا، رأی کسی که دچار خطا و اشتباه شود و معصوم نباشد حجت نیست.

ابن تیمیه نیز باز در جای دیگر می گوید:  “قال شعبه بن الحجاج و غیره: اقوال التابعین لیست حجه فکیف تکون حجـه فی التفسیر یعنی انھا لا تکون حجه علی غیرهم ممن خالفھم و هـذا صـحیح امـا اذا أجمعـوا علـی الشـیء فـلا یرتـاب فـی کونـه حجــه فـأن اختلفـوا فـلا یکـون قـول بعضھم حجه علی بعض و لا من بعدهم “. شعبه بن حجاج ودیگران گفته اند: سخنان تابعین حجت نیسـت. پس، چگونه درتفسیرقرآن حجت باشد، یعنی؛ آن سخنان برکسانی کـه بـا ایشان مخالفت می کنند حجت نیست واین موضع درستی است واگرآنهـا برچیزی اجماع کرده باشند درحجت بودن آن تردید ی نخواهد بود اما درآن چه اختلاف کرده اند برای دیگران حجت نیست[[54]](#footnote-54) در این صورت قول صحابی به تنهائی نمی‌تواند به عنوان دلیل مستقل درکنارسایرادله احکام قرارگیرد.

بحث حجیت قول صحابی به پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر یکپارچه ی مسلمین بر می گردد، چون در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکومت خلفای راشدین جای طرح بحث حجیت گفتارصحابی نبود، بلکه آنچه در عصر نبوت مطرح بود شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان مرجع اصلی و پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن ارزشمند بود نه آراء متفرقه ی افراد .

در این صورت به قول ابن تیمیه : " جهت درک صحیح نصوص کتاب و سنت مراجعه به «اجماع» صحابه به عنوان یک منبع لازم است، زیرا آنان آگاه‏ترین مردمان به شناخت مراد الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم بودند و با نزول قرآن هم‌ عصر و پرورش یافته‏ی مکتب رسول الله  صلی الله علیه وسلم وبیان کننده‏ی گفتار و رفتار او برای مردم و فصیح‏ترین و شیواترین آنان بودند، از این رو قرآن به زبان آنان نازل شد و الله تعالی بارها در کتابش آنان و موضعشان را مورد مدح و ستایش قرار داد و رسولش صلی الله علیه و سلم شهادت داد که بهترین و فاضل‏ترین مردمانند، بنابراین کسانی که تا روز قیامت پس از ایشان می‏آیند لازم و ضروری است که به آنان اقتدا کنند و راه و روششان را در پیش گیرند" [[55]](#footnote-55)

**جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است**ارائه ی «دین» به مردم به این معنی نیست که در نسلهای قبلی ارائه شده و همین برای سایر نسلهای آینده نیز کفایت می کند، اگر چنین بود دیگر اهل دعوت و امر به معروف و نهی از منکر و علماء و فقها جایگاهی نداشته و امر تبلیغ دین نیز تعطیل شده و دین به آداب و رسومی آشفته تبدیل می گشت، که همچون سایر سنن محلی، نسل به نسل منتقل می شد؛ اما دستور شریعت چیزی غیر از این را می رساند و باید در هر جامعه ای متناسب با زمان و مکانی که در آن قرار گرفته اند، «دین» از کانال افرادی بومی و محلی (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ) فهم شده و با زبان روز و متناسب با درجه ی فهم مردم بر اساس معیارهای شرعی «مجددا» ارائه گردد، حتی در شکل کلان ان و برای «امت»: «إِنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَی رَأْسِ کُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ یُجَدِّدُ لَهَا دِینَهَا»، خداوند برای این امت هر صد سال کسی که کار دینشان را تجدید نماید، برمی گزیند؛ به همین دلیل الله متعال جهت اتمام این ضرورت «دعوت» می فرماید: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/122)

در این صورت «دین» ارثی نیست که از طریق مادر به طفل منتقل شود، بلکه نیاز افراد عاقل و بالغی است که باید متناسب با زبان و ادبیات روز جهت رفع نیازهایشان بر آنها عرضه گردد. زمانی که حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی منهدم گردیدند پرداختن به امر بیدارگری و سازماندهی امر دعوت نیز مختل شد. به همین دلیل جوامع تعادل خود را از دست داده و به تدریج میزان آگاهی های آنها از دین نیز تغییر کرد. عده ای در سطح نسبتاً مناسب و عده ای در وضعیت قابل قبول و دسته هایی نیز در وضعیتهای بد، خیلی بد و حتی تأسف انگیزی قرار گرفته اند .

این انسانها و جوامع مریض با آنکه بیماریهای مشترکی دارند، اما هر کدام به بیماری خاصی نیز گرفتار شده اند که راه درمان و مدت زمان معالجه ی آنها با دیگران متفاوت بوده و داروی متفاوتی را نیز می طلبند. داعیان اهل توحید باید متناسب با زمان و مکانی که در آن به درمان مسلمین مشغول شده اند دین الله را متناسب با وضع موجود مسلمین ارائه دهند که ممکن است با وضع موجود افراد و جوامع دیگر متفاوت باشد .

ابن تیمیه در مجموع الفتاوی در مورد چنین اشخاصی می گوید:" همه ی آنچه که نزد بعضی از مردم قطعی و یقینی است، واجب نیست پیش بقیه ی مردم هم قطعی و یقینی باشد و این طور نیست که همه ی فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم را همه ی مردم درک کنند و بفهمند، اصلاً خیلی ها بسیاری از احادیث را نشنیده اند یا فهم نکرده اند و خیلی ها مراد و مقصود پیامبر صلی الله علیه وسلم را اشتباهی گرفته اند، گر چه فرموده های ایشان روشن است و همراه قرائنی است که مقصود او را بیان می کند ".

و در جای دیگر می گوید: «این طور نیست که هر کس با بعضی از موضوعات اعتقادی مخالفت ورزد، الزاماً (کافر شود و) هلاک گردد؛ زیرا شخص مخالف، یا مجتهد است و اشتباه می کند که خداوند اشتباه او را می بخشد، یا شخصی است که در آن مسائل در حدی علم و آگاهی به او داده نشده که حجت بر او تمام شده باشد و گاهی هم فرد مخالف، حسناتی دارد که به وسیله ی آن خداوند سیئات و گناهان او را پاک می کند.»

این مسلمین بیمار و جاهل گاه بدون علم و اطلاع کافی با بعضی از احکام شرعی که ممکن است برای دیگران روشن باشد مخالفت می کنند و اصولا «المرء عدوّ لما جهل»: انسان با آن چه برایش مجهول باشد، مخالف است. این مخالفت افراد به نسبت آگاهیها و حتی شرایط جغرافیائی، مکان، اقوام و خلق و خوهای مختلف، گوناگون می گردد. به همین دلیل متخصصین خاصی را می طلبد که با شرایط و وضع موجود آن مکان (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ) مسلط باشند.

زمانی که شخص بر اساس کتاب و سنت و اجماع دچار کفری می گردد، ایمان چنین شخصی با شک و گمان و بر اساس هوی و هوس افراد باطل نمی گردد و نمی توان به هر شخصی لفظ کافر را تحمیل کرد در حالی که در حق چنین شخصی شروط و موانع تکفیر به اجراء نیامده است.

* مانند کسی که در جاهلیت و کفر و شرک و بدعت رشد نموده و تازه از این مصیبت رها شده است اما هنوز مانند ابوذر که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: «إنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِليَّةٌ . گویا هنوز عادت های جاهليت در تو وجود دارد» یا مسلمان زاده های کنونی پس مانده های جاهلیت و بخصوص جاهلیت دین سکولاریسم در آنها باقی مانده است و مثلا بر این باور است که ممنوعیت خمر مال عصر نبوت بوده و الان مردم عاقل شده اند و... پس حرام نیست یا ربا را به دلایلی برای خود حلال نموده و به همین صورت هنوز احکام جاهلیت در آنها باقی مانده است و باید به صورت تدریجی پاک گردد .
* یا مانند کسی که در بادیه و کوههای پرت و صعب العبور و به دور از عقیده ی پاک رشد کرده باشد
* یا سخنی را که می شنود باور ندارد که متعلق به الله و رسولش صلی الله علیه وسلم باشد و به دلایلی چون عدم اعتماد به گوینده و... آن را انکار می کند.
* یا...

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که تازه از جاهلیت و شرک و کفر رها شده بودند و نسل اول محسوب می گشتند در موراد زیادی شک می کردند و شکشان را با پرسش از رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان منبع اصلی برطرف می کردند مثل رؤیت الله متعال و ....یا مانند کسی که گفت :إذا أنا مت فسحقوني، وذروني في اليم، لعلي أضل عن الله" [[56]](#footnote-56)

چنین اشخاصی تکفیر نمی گردند مگر بعد از اقامه ی «حجت نبوی» [[57]](#footnote-57). الله متعال می فرماید:«لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل »(النساء" /165( و الله متعال خطاء و فراموشی را عفو نموده است.[[58]](#footnote-58)

و ابن قیم می گوید عذاب به دو دلیل شامل شخص می گردد :

1. رویگردانی از حجت و بي ‌ ارادگي و عدم عمل متناسب با آن[[59]](#footnote-59)
2. لجبازی بعد از قیام حجت و بي ‌ ارادگي در برابر آن[[60]](#footnote-60)

در این صورت اولی مشمول کفر اعراض و رویگردانی می شود و دومی نیز مشمول کفر عناد و لجبازی می گردد . اما کفری که بر اثر جهل و عدم اقامه ی حجت و عدم دسترسی به شناخت آن حاصل می گردد، الله متعال عذاب دادن چنین موردی را تا زمانی که حجت فرستاده ها اقامه نگردد نفی نموده است[[61]](#footnote-61)»

ابن قیم باز می گوید: اگر گفته شود: آیا برای چنین ضلالت و سرگردانی که شخص خیال می کند بر هدایت است عذری وجود دارد؟ همچنانکه الله متعال می فرماید: ويحسبون أنهم مهتدون )الزخرف /32 ( گفته می شود : برای چنین مورد و موارد مشابهی که منشأ گمراهی آنها إعراض و رویگردانی از وحی است که رسول صلی الله علیه وسلم آن را آورده عذر نمی باشد هر چند که گمان برد که بر راه راست و هدایت یافته است چنین شخصی در رویگردانی از پیروان داعی حق راه افراط را پیموده و در این صورت گمراهیش به دلیل اعراض و تفریطش می باشد. و این بر خلاف کسی است که گمراهیش به دلیل عدم رسیدن پیام و ناتوانیش در رسیدن به آن است، چنین موردی دارای حکم دیگری است و وعیدهای قرآن مشمول اولی می گردد . اما دومی : الله متعال کسی را قبل از اقامه ی حجت عذاب نمی دهد . همچنانکه می فرماید:«وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا » و باز می فرماید: رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل ) النساء / 165 ) و باز در مورد اهل آتش می فرماید:«وما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين» (النحل / 118 ) [[62]](#footnote-62)

همچنین می گوید: اقامه ی حجت چگونه صورت می گیرد؟ این امر در زمانی با زمان دیگر و در مکانی با مکان دیگر متفاوت است، اقامه ی حجت در زمانی که علم و دانش دینی در حال شکوفائی است و در میان مردم فراگیر است با زمانی که علم دینی در حال انحطاط و غریبی است متفاوت است. همچنین آنچه که در شهرهای دارای عالم و علماء صدق می کند در مکانهای دور افتاده ای که از علم و علمایان دینی دور هستند متفاوت است. علاوه بر این اقامه ی حجت از شخصی به شخص دیگر به دلیل اختلاف در میزان علم و توانائی های آنها متفاوت است و هر کدام مستحق روشی خاص می باشند.

و نکته ی کلیدی در قیام حجت این است که شخص معین فهمی مجمل در حد بر طرف نمودن کفر و شرک و بدعت و جاهلیتی که در آن افتاده است پیدا کند و شرط نیست فهمی دقیق مانند اهل فقه و حکمت داشته باشد. همچنین شرط نیست که شخص به فهم مطلب اقرار کند بلکه این به قضاوت مبلغ بر می گردد که تشخیص دهد فرد مطلب را فهمیده است یا خیر؟؛ چون اکثر اهل کفر و نفاق با آنکه حجت را دانسته و فهم کرده اند اما آن را انکار می کنند،همچنانکه الله متعال این واقعیت را در مورد قوم فرعون ذکر کرده و می فرماید:«وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم» والله أعلم[[63]](#footnote-63)

همچنین می گوید: قیام حجت به نسبت زمانها و مکانها و اشخاص مختلف است، حجت الله بر کفار در زمانی با زمان دیگر و ناحیه ای با نواحی دیگر متفاوت است و قیام حجت شخصی با شخص دیگر نیز به دلیل نبود یا ضعف درعقل و شناخت مانند صغیر و دیوانه فرق دارد .ممکن است شخص به دلیل عدم فهمش مانند کسی که (بلسان قومه) صحبتها را نمی فهمد و مترجمی هم نیست که برایش ترجمه کند، چنین شخصی مانند انسان کری است که چیزی را نمی شنود و قدرت فهم نیز ندارد. چنین شخصی یکی از چهار موردی است که در روز قیامت عذر عدم رسیدن حجت دارند و يدلون على الله بالحجة يوم القيامة «"

**إتمامِ حجت بر بندگان خدا به شرط علم وعمل**

ابن تيميه مي گوید: «والحجة على العباد إنما تقوم بشيئين بشرط التمكن من العلم بما أنزل الله، والقدرة على العمل به، فأما العاجز عن العلم كالمجنون أو العاجز عن العمل فلا أمر عليه ولا نهي، وإذا انقطع العلم ببعض الدين أو حصل العجز عن بعضه، كان ذلك في حق العاجز عن العلم أو العمل بقوله كمن انقطع عن العلم بجميع الدين أو عجز عن جميعه كالمجنون مثلاً.

كما أن الداخل في الإسلام لا يمكن حين دخوله أن يلقن جميع شرائعه ويؤمر بها كلها، وكذلك التائب من الذنوب، والمتعلم والمسترشد، لا يمكن في أول الأمر أن يؤمر بجميع الدين ويذكر له جميع العلم، فإنه لا يطيق ذلك وإذا لم يطقه لم يكن واجباً عليه في هذه الحال، وإذا لم يكن واجباً لم يكن للعالم والأمير أن يوجبه جميعه ابتداء، بل يعفو عن الأمر والنهي بما لا يمكن علمه وعمله إلى وقت الإمكان، كما عفى الرسول عنه إلى وقت بيانه، ولا يكون ذلك من باب إقرار المحرمات وترك الأمر بالواجبات لأن الوجوب والتحريم مشروط بإمكان العلم والعمل، فإن العجز مسقط للأمر والنهي وإن كان واجباً في الأصل» [[64]](#footnote-64)

إتمامِ حجت بر بندگان خدا به دو شرط اقامه مي شود:

1. توانايي ودسترسي به علم وآگاهي در باره ي آنچه خداوند نازل كرده است.
2. قدرت وتواناي عمل به آن.

پس كسي كه از دسترسي به علم وآگاهي (درباره ي آن)عاجز باشد مانند ديوانه ونيز كسي كه از عمل كردن به آن ناتوان باشد، پس امر ونهي برچنين كساني نمي باشد؛ وهنگامي كه علم نسبت به بعضي از اموردين قطع شود ويا عجز به بعضي از امور دين حاصل گردد، كسي كه از علم وعمل به دين ناتوان است نيز همانند كسي است كه از آگاهي نسبت به تمامي امور دين محروم بوده ويا از تمام امور دين عاجز گشته است. همانگونه كه اگر كسي وارد اسلام شود، در حين وارد شدن به اسلام امكان ندارد كه تمام شرائع اسلام به او إلقاء گردد يا به تمام امور دين امر شود. وهمانطور كه توبه كننده از گناهان وطلب ومسترشد امكان ندارد كه در اوّل مرتبه به تمام امور دين دستور داده شود يا تمام علوم به اوتدريس شود، زيرا توان آنرا ندارد. درنتيجه در اين حال (آن موارد) بر آنها واجب نيست.

بنابراين ديگر براي عالم وامیرجايز نيست كه (در آن حال) تمام موارد را برآن تحميل كند. بلكه بهتر است تاوقت امكان، ازامر و نهي در مورد چيزهايي كه امكان علم وعمل به آنها وجود نداردچشم پوشي كند. همانگونه كه پيامبر صلی الله علیه وسلم تا هنگام بيان (آن مورد) از آنها چشم پوشي كرد. واين حالت از باب اقرار كردن به محرمات وترك واجبات به شمار نمي رود.زيرا واجب بودن وتحريم، مشروط هستند به شرط امكان علم وعمل. وعجز وناتواني ساقط كننده ي امر ونهي هستند اگر چه در اصل واجب باشد. "

**جایگاه اقامه ی حجت بر کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم**

ابن تیمیه در مورد اتمام حجت بر غیر مسلمین با آمدن پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن می گوید: «وَذَلِكَ أَنَّ أُصُولَ الدِّينِ إمَّا أَنْ تَكُونَ مَسَائِلَ يَجِبُ اعْتِقَادُهَا قَوْلًا أَوْ قَوْلًا وَعَمَلًا كَمَسَائِلِ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ وَالْقَدَرِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْمُعَادِ. أَوْ دَلَائِلَ هَذِهِ الْمَسَائِلِ.أَمَّا الْقِسْمُ الْأَوَّلُ: فَكُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إلَى مَعْرِفَتِهِ وَاعْتِقَادِهِ وَالتَّصْدِيقِ بِهِ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ فَقَدْ بَيَّنَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ بَيَانًا شَافِيًا قَاطِعًا لِلْعُذْرِ. إذْ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ مَا بَلَّغَهُ الرَّسُولُ الْبَلَاغَ الْمُبِينَ، وَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ مَا أَقَامَ اللَّهُ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ فِيهِ بِالرُّسُلِ الَّذِينَ بَيَّنُوهُ وَبَلَّغُوهُ».[[65]](#footnote-65)

«و به همین خاطر اصول دین یا شامل مسائلی است که اعتقاد به آن با قول، یا قول و عمل واجب است، مانند مسائل توحید و صفات و قدر و نبوت و معاد؛ یا دلایل مربوط به این مسائل. اما دستۀ اول: پس همۀ آنچه که مردم برای شناخت و اعتقاد و تصدیق کردنش برای این مسائل به آن احتیاج دارند، خداوند و رسولش به تحقیق که آن را بیان کرده اند؛ بیانی شافی و قاطع که عذری در خود نمی‌گیرد. و این از بزرگترین اموری است که رسول آن را ابلاغی آشکار نموده است، و برای مردم آن را بیان نموده است و این موارد از بزرگترین مواردی است که خداوند با آن حجتش را بر مردم به وسیلۀ رسولانش اقامه نموده و تبیین و ابلاغ کرده است».

با این وصف مشخص است که رساندن و اقامه ی حجت نبوی برای مسلمان و کافر تفاوتهای اساسی دارد. شخصی که بر باوری غیر از دین اسلام باشد، چه اقامه ی حجت شده باشد یا نه، در این دنیا بر وی حکم کفار صادر می گردد. این دسته همچون اهل فترت در قیامت عذاب داده نمی شوند مگر بعد از اقامه ی حجت.

اما مسلمین و کفاری که پس از آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم بر آنها حجت اقامه شده و آنها بعد از رد و انکار حق، مشمول کفری شده اند، این کفر آنها برای قیامت آنها بدون شک ﮐﻔﺮﻣﻌﺬﺏﻋﻠﯿﻪ ﺍﺳﺖ و در دنیا نیز مشمول احکام مختلف متعلق به کفار 5گانه ی اصلی : 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/17) و 6- کفار مرتد : وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ (بقره/217) می شوند یعنی: اهل کتاب (یهود و نصارا) و شبه اهل کتاب (مجوس و صابئین) یا باید مسلمان شود یا جزیه دهد یا بجنگد، و کفار غیر اهل کتاب و سکولاریستها (مشرکین / احزاب) یا باید اسلام بیاورند یا کشته شوند. و قدیم مسلمانانی هم که بعد از تمام این مراحل باز آگاهانه و عمدا و به میل خودشان و اختیاری بر کفر و شرک خود اصرار دارند شامل حکم مرتدین گشته که یا باید دوباره به اسلام برگردند یا کشته شوند .

در این صورت مسألۀ اقامۀ حجّت نبوی بر جامعه ی کفار و غیر مسلمانان به اجماع صحابه و رای بزرگان دین تمام شده است و با آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن، دیگر مسألۀ اقامۀ حجّت بر آنان خاتمه یافته است ومسألۀ عذر به جهل برای غیر مسلمانان باقی نمانده است. به همین دلیل هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم وقرآن برای غیر مسلمانان تا روز قیامت برای تنظیم چگونگی روابط مومنین با آنها در دنیا حجت نیست، پس آن شخص بر خلاف شریعت الله صحبت کرده است.

غیر مسلمان اگر هم از اصول شریعت پیامبر خاتم چیزی نداند و جاهل باشد باز بدون در نظر گرفتن اقامۀ حجت و شروط و موانع تکفیر، کافرمی‌گردد. ابن قیم جوزی در مورد این دسته از «کفار» و مقلدین آنها می‌ گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم يقولون: إنا وجدنا آباءَنا على أُمة، ولنا أُسوة بهم».[[66]](#footnote-66) طبقۀ مقلدین و نادانان کافر و الاغان دنباله روی آنان می‌گویند: ما پدرانمان بر سر این منهج بوده اند و ما نیز اسوۀ مان آنان هستند (برای ما اسوه هستند).

همچنین امام ابن قیم در مورد این «کفار» می‌ گوید: «وقد اتفقت الأُمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاءِ بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث فى الإسلام».«امت متفق‌اند که این طبقه کافرند هر چند جاهل باشند و مقلد بزرگانشان و امامانشان باشند، هر چند که از بعضی از اهل بدعت آمده است که اینان را از اهل آتش به حساب نیاورده اند، بلکه به منزلۀ آنانی قرار داده اند که دین به آنان نرسیده است!! این مذهب را هیچ کدام از امامان اینگونه نگفته است و نه از صحابه و نه تابعین و نه بعد از آن سخن اینگونه نگفته اند. آنانی که این سخن را گفته اند اهل کلام بوده اند».

در ادامه می‌ گوید: «وصح عنه أنه قال صلى الله عليه وسلم: "إن الجنة لا يدخلها إلا نفس مسلمة"، وهذا المقلد ليس بمسلم، وهو عاقل مكلف، والعاقل المكلف لا يخرج عن الإسلام أو الكفر». «از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده است: وارد بهشت نمی‌رود مگر نفس مسلمان و این شخص مقلد هم مسلمان نیست؛ و او عاقل و مکلف است و عاقل مکلف، از کفر یا اسلام خارج نیست».

و امام ابن قیم در آخر به معرفی اسلام پرداخته و می گوید:«والإسلام هو توحيد الله وعبادته وحده لا شريك له، والإيمان بالله وبرسوله واتباعه فيما جاءَ به، فما لم يأْت العبد بهذا فليس بمسلم وإن لم يكن كافراً معانداً فهو كافر جاهل. فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفار».[[67]](#footnote-67)« و اسلام عبارت است از وحدانیت الله و عبادت کردنش به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برایش. و ایمان آوردن به الله و پیامبرش و پیروی از دینی که آورده است، هر بنده ای این موارد در او نباشد مسلمان نیست و اگر کافری معاند نباشد، پس او کافری جاهل است. پس کمترین حکم این گونه اشخاص این است که آنها کافری جاهل هستند، که عناد ندارند، و عدم عناد آنها دلیل نمی‌شود که کافر نباشند».

دقت شود که ابن قیم این سخنان را در مورد «کفار» گفته است نه مسلمین، که متاسفانه عده ای از همان 5درصدی ها این حکمی که در مورد «کفار» داده شده است را با قیچی کاری های ناشیانه بر مسلمین تطبیق می دهند و سایبری های جنگ نرم وروانی دشمن نیز در ترویج و نشر این تحریفات به کمک این بخش از 5درصدی ها آمده اند.

**فرق میان رسیدن حجت با فهم آن[[68]](#footnote-68)**

برای کفار تنها آمدن پیامبر و رسانیدن قرآن و پیام وی به آنها در حد شناختی که در حد«يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ » باشد اقامه ی حجت الله بر آنان است و همین شناخت ظاهری برایشان کافی است. با آنکه اکثر کفار با وجود اقامه ی حجت باز به دلایلی از فهم آن عاجر هستند، اما با این وجود این نفهمی آنها، که خودشان اسباب آن را فر اهم نموده اند، برایشان عذر نمی گردد. الله متعال در این مورد می فرماید: "أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚإِنْهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/44)

در این صورت اصل عام در مورد حجت غیر مسلمین، رسیدن آن به شخص مکلف است، کسی که حکم شرع به وی برسد حجت بر وی اقامه شده است همچنانکه ابن عباس گفته است:"من بلغه القرآن فهو لـه نذير" [[69]](#footnote-69) اما میان اهل علم در مورد فهم حجت و جزئیات این اصل و صدور حکم بر شخص مسلمان دو قول وجود دارد : [[70]](#footnote-70)

1. برای شخص شنونده یا بیننده تنها قرائت و خواندن حکم کافی نیست بلکه علاوه بر آن شخص باید توانائی فهم آنچه بر وی عرضه می شود را داشته باشد، منظور از این فهم فهمی است مجمل و کلی، به نحوی که شخص قادر باشد تصوری کلی از این امر جدید داشته باشد، نه فهمی جزئی ودقیق مثل متخصصین .

امام شافعي می گوید: "لله تعالى أسماء وصفات جاء بهاكتابه، وأخبر بها نبيه صلّى الله عليه وسلّمأمته، لا يسع أحد من خلق الله تعالى قامت عليه الحجة ردها، لأن القرآن نزل بها، وصح عنرسول الله صلّى الله عليه وسلّم ا القول بها فيما روى عنه العدول، فإن خالف ذلك بعد ثبوتالحجة فهو كافر، فأما قبل ثبوت الحجة عليه فمعذور بالجهل .... ولا يكفر بالجهل بها أحدإلا بعد انتهاء الخبر إليه بها".[[71]](#footnote-71)

از ظاهر گفتار امام شافعی فهمیده می شود که برای شخص جاهلی که این صفات الله متعال را رد می کند تنها قرائت آیات باعث اقامه ی حجت بر وی نمی گردد، بلکه باید حکم شرعی برای شخص آشکار و روشن گردد .

ابن العربي المالكي نیز می گوید: شخص جاهل و کسی که در این امت دچار خطاء می گردد چنانچه عملی کفرآمیز و شرکی را انجام دهد مشرک و کافر نمی گردد، او به واسطه ی جهل و خطأ دارای عذر است تا زمانی که حجت و دلیل برایش به گونه ای واضح و روشن بیان شود که با چیز دیگری اشتباهی گرفته نشود، و شخص با وجود چنین آگاهی، منکر امری ضروری در دین گردد که تمام مسلمانان بدون نظر و تأمل آن را می شناسند و برایشان آشکار و معلوم شده است.[[72]](#footnote-72)

ابن تيمية نیز می گوید: کسی که به الله و رسولش ایمانی کلی و مطلق داشته باشد، و چنان آگاهی به وی نرسیده باشد که خوب و بد شریعت را تشخیص دهد، در این صورت حکم بر کفر وی داده نمی شود تا زمانی که حجتی بر وی اقامه گردد که اگر با آن مخالفت شود شخص کافر می گردد. در حالی که بسیاری از مردم در تأویل قرآن دچار خطاء و اشتباه می گردند و بسیاری نیز در معانی قرآن و سنت نا آگاه و جاهل هستند، و علاوه بر اینها، خطاء و فراموشی از این امت برداشته شده اند، در این صورت شخص کافر نمی گردد مگر بعد از روشنگری و آشکار شدن حکم.[[73]](#footnote-73)

1. تنها با رسیدن حکم به شخص مسلمان، بر وی اقامه ی حجت شده است؛ حتی اگر آن را نیز نفهمد. عده ای از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجد و نجدیت دارای چنین دیدگاهی هستند.

چون إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن [[74]](#footnote-74)که پس از بیان چند جمله از محمد بن عبدالوهاب می گوید: حجت بر کسی که قرآن به وی رسیده و آن را شنیده اقامه شده است هر چند که قرآن را نفهمیده باشد.[[75]](#footnote-75)عبد الله أبو بطين نیز بر همین مطلب تأکید کرده و چنین اشخاصی را دارای عذر به جهل نمی داند.[[76]](#footnote-76)

حمد بن ناصر بن معمر حنبلی [[77]](#footnote-77) در مورد فهم حجت گفته است: منظور از قیام حجت این نیست که شخص آن را به گونه ای روشن و واضح بفهمد که انسانهای زاهد و پارسا آن را می فهمند.[[78]](#footnote-78)

رشيد رضا[[79]](#footnote-79) در تعلیقی بر این کلام می گوید: این شرط و قید شیخ ابهامات سخنان قبلی وی که به ذهن خواننده می رسید را برطرف می کند، چون عده ای از علمای نجد بر این باورند که حجت تنها با رسیدن و ابلاغ قرآن به مردم اقامه می گردد هر چند که آن را نفهمیده باشند و این عاقلانه نیست.... از این شرط و قید شیخ یادگرفتیم که فهمی که آن را شرط اقامه ی حجت نمی داند فهم درک عمیق وفقه نصوص است نه فهم لغوی .... و مشرکینی که الله آنها را به کرو لالی که بر قلبهایشان مهر نهاده شده است توصیف می کند، تمام اینها مدلول آیات قرآن در توحید و رسالت را می فهمیدند چون آنها اهل لغت و ادبیات بودند .[[80]](#footnote-80)

شيخ عبد اللطيف می گوید: و در قیام حجت شرط نیست که شخص از الله و رسولش فهمی همچون فهم کسانی داشته باشد که به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده است ایمان، پذیرش وانقیاد خالصانه دارند.[[81]](#footnote-81)

محمد رشید رضا می گوید:" کسی که دعوت را نفهمد حجت بر وی اقامه نگشته است... و در این زمینه کبار علماء معاصر نجد در مجلس الإمام عبد العزيز بن فيصل دچار اختلاف شدند .... دلیل شیخ عبد الله بن بليهد [[82]](#footnote-82)بر این بود که مهم فهم حجت است نه فقط رساندن حجت بدون فهم، و برای آنها دلایل صریح و آشکاری از کلام ابن قیم آورد و آنها را به این شیوه قانع نمود[[83]](#footnote-83)."و شيخ میان «فهم مجمل» از نص و سخن که مقصود و مراد شارع را به صورت اجمال درک می کند با «فهم مفصل» مثل فهم اهل علم از آن، فرق می گذارد. در این صورت فهم اول (فهم مجمل) یکی از شروط قیام حجت است و فهم دومی (فهم مفصل) یا فهم الهدایه شرط نیست".[[84]](#footnote-84)

شيخ سليمان بن سحمان می گوید: کسی که به خوبی به وی اقامه ی حجت نشده است مانند جاهلی است که احکام دینش را نمی داند چنین شخصی در واقع به وی اقامه ی حجت نشده است.[[85]](#footnote-85)ابن حزم نیز می گوید: تمام آنچه گفتیم که انجام دهنده ی فلان عمل بعد از اقامه ی حجت فاسق یا کافر می گردد به این منظور است: کسی که بر وی اقامه ی حجت نشده است معذور و مأجور است هرچند انسان خطاکاری هم باشد.[[86]](#footnote-86)

یادآوری این نکته نیز لازم است: زمانی که از نعمت دارالاسلام که نماد «الجماعة» است و از نعمت شورای اولی الامر، امت و اجماع ناشی از آن محروم گشتیم در واقع پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای امت شاهد بود ما از نعمت شاهد و ارائه ی دین واحد در میان مردم نیزمحروم شده ایم. در آن هنگام که مسلمین از تمام این نعمتها بر خوردار بودند الله متعال می فرماید : "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ" (بقرة / 185) و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز خطاب به معاذ بن جبل که رهسپار یمن بود چنین سیاستی را در روش برخورد با کفار امر می کند :"بَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا".[[87]](#footnote-87)آسان بگیرید و سخت نگیرید. مردم را امیدوار کنید و مژده بدهید و آن ها را متنفر نکنید. اگر این اسلوب در برخورد با کفار هم تطبیق شده است حالا که مسلمین در چنین گرداب و مصیبتی گیر کرده اند و بیشتر از هر زمان نیاز به این قاعده دارند، چگونه باید با آنها برخورد شود ؟

**انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت**

هنگامی که شخص قصد دارد در مورد امور اساسی چون توحید، مسلمان و کافر و مسائل متعلق به ایمان و شرک و عذر به جهل و... وارد میدان روشنگری گردد باید تمام نصهای موجودی که به موضوع مرتبط هستند را مد نظر بگیرد و این نصوص را در مکان اصلی آن بدون کنار زدن نصی در نظر بگیرد. چون هیچ نصی وجود ندارد مگر اینکه نص دیگری آن را معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده ای وجود ندارد، مگر اینكه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینكه نص دیگری آنرا آشكار ساخته و توضح داده است، و هیچ نص و امری نیست كه یك نص آن را حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...

اما آگاهانه و به هر دلیل نفسانی یا برتری دادن یک تفسیر و مذهب خاص و... و گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط با همان مسأله، امکان اینکه خود شخص را به دلیل کتمان حق به دایره ی کفر و شرک بکشاند و اسباب گمراهی و تفرق و ذلیلی سایرین را فراهم نماید افزایش می دهد. پس آگاهانه استفاده ی ابزاری کردن از شریعت، که یک نص را در راستای اهدافی غیر شرعی حجت قرار داده و بر این روش غیر شرعی مسائل ایمان و كفر، وعده وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن به کار برد در حالیكه معنی و مفهوم اصلی آن كاملاً چیز دیگری می باشد؛ نه نشان از فقاهت است نه امانتداری نسبت به دین الله و بندگان الله .

در این زمینه می توان به تمایز میان احکام مختص به فرد داخل اسلام شده واصطلاحاًاهل قبله و غیر مسلمین اشاره کرد . احکامی چون :

1. احکام عقیده :کفر به طاغوت و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و ایمان به الله = توحید
2. احکام نماز و روابط فی ما بین انسان و خالقش
3. احکام معاملات: تنظیم روابط بین انسانها درهر دو عرصه فردی و اجتماعی چون:
* احکام حکومتی: مباحث مربوط به دولت اسلامی، قدرت حکومتی و حقوق مردم، شوراهای اولی الامر، حدود و تعزیرات و چگونگی روابط با دیگر ملل غیر اسلامی و دارالکفر
* احکام مالی و اقتصادی: تجارت ، بیع، زکات، صدقات و ….
* احکام احوال شخصیه: (مسائل مختص به پیامبر، زن، مرد، جوان، کودک، فامیل، ازدواج، ارث، طلاق و …).
* احکام جزایی: یا فقه العقوبات.
* احکام محاکمات مدنی وجزایی: (قضا، دعوا، اثبات  دعوا، شهادت وقسم و كفاره و…
1. احکام مربوط به آداب عمومی مسجد ، روزه ی ماه رمضان ، حج، جهاد، زکات، ارث و…
2. و مطالبی چون گناهان کبیره و صغیره، شرک اکبر و اصغر و…..
3. و مواردی چون ظوابط تکفیر و 4 فیلتر اصلی
4. و….

اینها مختص مسلمین  بوده و شامل غیر مسلمین نمی گردد . اما احکامی نیز هستند که مختص کفاراصلی و کفار مرتد است و شامل مسلمین نمی گردد .

ذکر تمایز این احکام و قوانین، روشنگری در چگونگی تعامل و برخورد با انسان‌ها ست. یعنی زمانی که گفته می شود کسی که شهادتین آورد و نماز خواند وی به اصطلاح اهل قبله و مسلمان می باشد، اما این به این معنی نیست که او حتما در همین دایره ی اسلام باقی می ماند و یا وارد بهشت می گردد؛ چون ممکن است مرتد گردد یا منافقی باشد در لباس اهل قبله. بر این مبنا شریعت الله جهت برداشتن مشقت و زحمت در تعامل با ديگران در جامعه‌اي كه مسلمانان درآن زندگي مي‌كنند اين قواعد را بيان نموده و اعتبار دنیوی آن در حد تنظیم روابط و برخورد با دیگران فراتر نمی رود .

در راستای شناخت و آگاهی بر این احکام، در میان مسلمین، دارالاسلام که نماینده ی الجامعة است و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از امت، و به دنبال آن نمازهای جمعه، جلسات سخنرانیها و مکانهای رسمی پرورشی و آموزشی ابزارهای آموزش این احکام به مردم هستند، در صورتی که مردم به احکام علم و آگاهی پیدا کردند دیگر نمی توانند در مورد ضمانت اجراء عذری داشته باشند. با این وجود باز می بینیم که تعداد زیادی از مسلمین در دارالاسلام نیز مخاطب «ما لا یعلمون» قرار می گیرند و یا «اکثرهم لا یعلمون» و... و به آنها سفارش می شود که به اهل حکمت و فقه مراجعه کنند اگر نمی دانند. یا مشمول : إنَّ اللهَ تعالى وضع عن أُمَّتي الخطأَ ، و النسيانَ ، و ما اسْتُكرِهوا عليه؛ و مشمول: ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به (بقرة /286) و مشمول: وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به ولكن ما تعمدت قلوبكم وكان الله غفورا رحيما (أحزاب/ 5) می گردند.

امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است از کانالهای زیر نیز می تواند اداء شود:

1. پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
2. آموزش از طریق کانالهای رادیوئی ،تلویزیونی و ماهواره ای
3. آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
4. آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای
5. آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
6. و....

حالا اگر چنین اماکن و امکاناتی وجود نداشتند که این شناخت را طبق آنچه رسول صلی الله علیه و سلم آورده به مسلمین داد، و یا اینکه چنین اماکنی در اختیار دشمنان دین اسلام و دین فروشان خائن و الرویبضه بودند و آنها را به انواع بیماریها و میکروبها آلوده و فاسد نموده باشند، آیا باز در تعامل با مسلمین خطاکار و مجرمی که به احکام جاهلشان کرده اند نمی توان تجدید نظر نمود؟ آیا این مسلمین را نمی توان به دلیل جهلشان به احکام و قوانین شریعت معذور دانست؟

سکولاریستها با استناد به وجود« قانون» قائل به عذر به جهل نیستند و عده ای از همان 5درصدی ها نیز با استناد به قول ابن عباس در مورد «غیر مسلمین» مبنی بر اینکه: "من بلغه القرآن فهو لـه نذير"[[88]](#footnote-88) وجود «قرآن» را برای «مسلمین» اتمام حجت دانسته و کسی را معذور به جهل نمی دانند.

سکولاریستها جهت توضیح رفتارهای نابهنجار و تخلفات «جاهلانه» ی شهروندان خود از ابزارهائی چون فیزیولوژی، روانشناسی، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سکولاریستی بهره گرفته اند. از کانال روانشناسی اجتماعی  رفتار  ناشی از جهل افراد را قانون گریزی و ناشی از کاستی های شخصیتی وی تفسیر نموده اند که این هم از ویژگی های خاص زندگی از قبیل سن، سوابق تحصیلی و حرفه ای و وضعیت خانوادگی و دیگر خصوصیات فردی متأثر می گردد. از کانال جامعه شناسی سکولاریستی هم قانون گریزی در شکل کلان را مورد بررسی قرار می دهند. در چنین جوامعی باید ها و ارزشها از طریق ساختار قانونی جامعه و فشارهای اجتماعی وضعیت و رفتار خاصی بر شخص تحمیل می گردد . شخص ناچار است حداقل در ظاهر تابع شرایط موجود باشد و عذر به جهل برایش قابل تصور نیست. [[89]](#footnote-89)در این زمینه به بررسی پیشینه ی این دیدگاه می پردازیم.

امروزه در قوانین بسیاری از کشورها می خوانیم که «جهل بـه قانون عذرنيست» و«جهـل بـه حكـم رافـع مسئوليت كيفري نیست». ريشه ی عدم پذيرش جهل در سه قرن گذشته در میان سکولاریستهای جهان و بخصوص سرزمینهای تحت اشغال سکولاریستها را می توان درتفـسيرهاي ويليـام بلكـستون [[90]](#footnote-90)

رد یابی کرد که در این زمینه می گوید:«همه نسبت به قانون، در امور كيفري عالِم فرض شده و جهل به آن عذر محسوب نمي شود و در حقوق رم نيز اين چنين است .«

این ادعاي بلكستون لااقل داراي دو اشكال است:

1. او در نسبت اين قاعده به حقوق رم اشتباه كرده است چون نويسندگان حقوق رم هم اين قاعده را تنها در حقوق خـصوصي جـاري مـي دانستند.
2. از نظر بلكستون قاعدة «جهل عذر نيست» مستقل نمي باشد، بلكه مبتني بر پيش فرض عالم بودن مـردم است كه در زمان او چنين بوده؛ اما در حال حاضر، كـه شـاهد انبـوهي ازقوانين كيفري هستيم، اين فرض به دور از واقعيت است و آنچه هم كه مبتني بر ايـن فرض است (جهل عـذر نيـست) حقيقـت نخواهـد داشـت.

به تبعیت از بلکستون سکولاریستها و التقاطی های سرزمینهای مسلمان نشین که از طرفداران ابقای قاعده ی «جهل به حكم عذرنيست» گشته اند دلایلی را ذکر کرده اند که مهمترین آنها از این قرار است:

1. «ادعاهای جهل به قانون باعث می گردد راست و دروغ گفته های افراد با مشکلاتی روبرو شده و روند رسیدگی به پرونده ها را کند یا حتی متوقف می کند». اما این به ناتوانی مجریان بر می گردد و توجیه گرحق و عدالت نیست. بلکه قاضی یا حاكم بايد از چنان علم و زیرکی برخوردار باشد که یا ادعاي جهل را بپذيرد يا كذب آنرا ثابت كند.
2. «قبول ادعای جهل مردم باعث می شود مردم به جاهل ماندن تشویق شده و ارزش جهل بیشتر از علم شود.» اما این نیز این توهم را می رساند که تنها راه آموزش مردم اجرای حدود و مجازات می باشد.
3. «زمانی که امری را قانونی اعلام کردیم قاعده این است که در اجرای آن خللی ایجاد نشود و در تمام شرایط به آن عمل شود.» در این مورد نیز قبول جهل جاهلین خللی بر قوانین وارد نمی کند . چون مجازات فرد سالمی که اصلا در فکر انجام جرم نبوده ظالمانه است، و هدف قانون از اجرای حدود بر مردم: اتمام حجت بر مجرم جهت تأدیب و پاک نمودن مجرم و تربیت مجرم و دیگران است، نه بر انسان غیر مجرم .

اما باید تأکید کرد که ریشه های حقیقی «عدم پذيرش جهل» به شریعت يهود بر می گردد. در این شریعت مردم هرهفته موظف بـه شـركت دركـلاس آموزش قانون بودند، یعنی چیزی داشتند چون نماز جمعه ی مسلمین. این قوانین هر هفته آموزش داده می شد و برای مردم قانون و احکام شریعت امری آشنا و شناخته شده بود . در این صورت صحیح و طبیعی بود که عذری پذیرفته نشود چون مردم واقعا آگاه بودند.

اما در وضع موجود که همه ی مسلمین از یک حکومت اسلامی واحدی برخوردار نبوده که نه آمـوزش قـانون شریعت الله برای آنها در شکل صحیح و امروزی آن وجود دارد و نه تطبیق و اجرائی نمودن آن، و از طرق مختلف نیز با آموزش و تحکیم قوانین شریعت الله مبارزه می شود و تقریبا آموزش در تمام سرزمینهای تحت حاکمیت کفار سکولار حالت حاشیه ای و حتی زیر زمینی به خود گرفته و در پناه دموکراسی سکولاریستها صدها تفسیر و فرقه از آن منشعب شده و جنگ روانی وحشتناکی بر علیه مسلمین شریعت گرا در جریان بوده و تطبیق آن نیز در سرزمینهای محدود به اجرا درآمده و در برابر همین گروه اندک نیز هزاران ملای دین فروش سوء و الرویبضه با در اختیار داشتن تمام رسانه های تلویزیونی و ماهواره ای و منابر مساجد مشغول بدگمان کردن مسلمین به این عده ی قلیل و «الجماعة» و دارالاسلام بوده و علاوه برآن روزانه صدها مسلمان به طرق مختلف قتل عام می شوند و تفرق، فقر، نا امنی، آوارگی و ویرانی و... گریبانگیر مسلمین شده است چه ؟

هنگامی که مسلمین دارای حکومت یکپارچه ی اسلامی بودند وحس عمومي مسلمین باقانون شریعت الله همراه بود، به ايـن معنـا كه هرگاه مسلمین با مسئله اي مواجه مي شدند مي توانستند از اهل فقه سؤال كنند و آنها نيـزبدون ترس قادربه پاسخ «کامل و واحد» بودند و بر وجوب علم آموزی و اهمیت آن نیز پی برده بودند، و به دلیل سرپیچی از علم آموزی مورد مجازات و تهدید قرار می گرفتند و... تحت این شرایط ، امام شافعي علم دین[[91]](#footnote-91) رابه دوقسم خاص وعام تقسيم كرده و در قـسم اول،همچـون احكام ضروري مثل نمازهاي پنجگانه تحصيل علم را لازم وجاهل را معذور ندانسته است، در مقابل، نسبت به احكامي كه اختلافـي اسـت و نـص خاصـي نـسبت بـه آنهـا وجود ندارد جهل را عذر مي داند. [[92]](#footnote-92)

اما اكنون مسلمین به ندرت با قانون شریعت الله و اولویتهای آن آشنا هستند، حتي اکثرشیوخ و ملاها نیز بخـش اندكي از قوانين و تفسيرهاي مربوط به آن را كه قفسه هاي متعددي از كتابخانـه هـا را بـه خود اختصاص داده است مي دانند . مزید بر آن، كثرت قوانين شریعت در امور روز و شبهات و تفاسیر دست و پاگیر سکولاریستها و التقاطی های سکولار زده چون اخوان الشیاطین و نجدیت آل سعود  و دجالان منتسب به تصوف و عرفان و.. و نبود دولت یکپارچه ی اسلامی  اين امكان را حتي بـه دانـشجويان قانون شریعت الله نیز نمـي دهـد که بر تمام قوانین شریعت مسلط  گردند.  پس در زمان ما به دلیل نبود قدرت حکومتی  اين امکان رفع جهل و شبهه به آسانی برای تمام مسلمین وجـود نـدارد، جهـل بـه قانون شریعت بايد پذيرفته شود؛ و در اين شرايط مسئول دانستن جاهل خلاف عدالت اسـت و نوعی ناعدالتی آشکاری در برداشتن عذر به جهل در اموری که به واسطه ی این موانع برای مردم پنهان مانده اند دیده می شود.

حتي قانون دانان سکولاری  كه همچنان نسبت به قاعد ه ی «جهل بـه قانون عذر نيست»  اصرار دارند، بـه غيـر منطقـي بـودن آن اعتـراف درند و سعی کرده اند که با پیش کشیدن مواردی چون در دسترس بـودن «قـانون» بـراي عمـوم، عطف بما سبق نشدن، مجمل نبـودن، باثبـات بـودن و فراگيـري، تـا حـدي آن را بـه عدالت نزديك كنند.

عده ای از مسلمین نیز که در قرون اخیر درمعرض این جریان سکولاریستها ( مشرکین/احزاب) قرار گرفته اند، و بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، تنها به جای «قانون» کلمه ی «قرآن » را قرار داده اند، با ادبیاتی ویژه آنرا با استناد به سخن کسانی چون محمد بن عبدالوهاب چنین فرموله می کنند که: «فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة»[[93]](#footnote-93).پس حجت خداوند قرآن است؛ کسی که به او قرآن رسیده باشد، در این صورت حجت به او رسیده است». در حالی که این قاعده مختص غیر مسلمین است.

با این وجود این طیف با آوردن استثنائاتی درموردعذربه جهل می گویند :

1. کسی که در سرزمینی دور از مسلمین زندگی می کند و قرآن و سنت به او نرسیده است  عذر دارد
2. تازه مسلمانی که هنوز احکام اسلام را نمی داند تا رسیدن حکم به وی عذر دارد
3. و جاهل در دارالاسلام در امور خفیه که احتیاج به روشنگری و بیان دارد معذور است، اما در امور آشکاری چون توحید و شرک و محرمات قطعیه چون زنا و ربا و خوردن گوشت مردار و گوشت خوک و شراب پذیرفته نمی شود. چون جهل به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن و سنت از بین رفته و کسب علم برای کسی که بخواهد آسان گشته است.

 این طیف که در واقع همان بخش از 5 درصدی ها هستند، به تبعیت از جریان جهانی رایج، چنین استدلال کرده اند که اشکالی ندارد منافع فرد در برابر منافع جمع قربانی گردد و اینکه عمل طبق قانون به نحو یکسان به نفع جامعه است، با آنکه این را نیز می دانند که نادیده گرفتن جهل برای افراد جامعه صدمات بیشتری را به دنبال دارد.

هرگـاه مسلمانی كسي را به دلیل عملي كه جرم بودن آن روشن و آشکار نگشته مجازات نماید، در همان قدم اول احتـرام بـه قـانون شریعت الله ضـعيف خواهـد شـد. تنها نزول وحی و وجود قانون شریعت کافی نیست بلکه وصول وحی و قانون شریعت نیز لازم است. بسیاری از صحابه زمانی که به حبشه هجرت کرده بودند از نزول بسیاری از احکام و دستورات شریعت بی خبر بودند به همین دلیل راحت دچار اشتباه هم می شدند و بدون آنکه شامل حکم مجرمین گردند عذر به جهل آنها پذیرفته می شد .

**تأکید بر جاهل بودن کفارمشرک و کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد**

با آنکه عصر قبل از اسلام به عصر جاهلیت و احکام کفار قبل از اسلام به احکام جاهلیت مشهور بوده است، و الله متعال به جاهل بودن این اشخاص گواهی می دهد؛ اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها و مجازات دنیوی آنها، در صورت سرپیچی از قوانین شریعت الله، نمی گردد. سعی می شود به صورت خلاصه به جایگاه عذر به جهل در میان کفار با وجود جهل آنها به حجت نبوی پرداخته شود و اینکه در دنیا و قیامت شامل چه احکامی می گردند .

الله متعال گواهی می دهد که عموم کفار و بخصوص کفار مشرک افرادی جاهل و نادان هستند :

* هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الجمعه/۲)
* أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ \* وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنکبوت/۶۷- ۶۸)
* فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (انعام/ ۱۴۴)
* قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (انعام/۱۴۰)
* وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (الحج/ 71)
* كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/ 59)
* ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أولِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ( الجاثية/ 18/19)
* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَاأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .(آلعمران/ 66/65)
* وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ ۙ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۙ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (نحل/ ۲۴-۲۵)
* وَإِنْ أَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه/۶)

‏ این آیه ی مبارکه ی سوره ی توبه، به جرات می توان گفت : یکی از محکم ترین دلایل قرآنی است که به وضوح حکم کافر بودن شخص مشرک را همراه با جهل شدید ثابت می کند. در این آیه  دو وصف برای یک فرد آمد است:

* وصف شرک (أَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ)
* جهل (أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

پس در این آیه جهل نسبت اسلام و قرآن و رسالت خاتم الانبیاء از جانب کفار مشرک مانع ثبوت اسم مشرکین بر وی نمی شود. امام طبری در تفسیر این آیه می گوید:خداوند به نبی اش محمد ( صلی الله علیه و سلم ) متذکر می شود که ای محمد ( صلی الله علیه و سلم ) اگر یکی از مشرکین همان کسانی که دستور قتال و کشتن آنها را بعد از به پایان رسیدن ماه های حرام داده ام از تو پناه خواست برای اینکه کلام خدا را بشنود که کلام خدا همان قرآنی است که بر تو نازل کردیم،

فَأَجِرْهُ  : پس او را امان بده تا کلام خدا ( قرآن ) را بشنود و بر او تلاوت کنی

ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ: سپس بعد از شنیدن کلام خدا اگر تسلیم فرمان خدا نشد او را به مکانی امن برسان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: این کار را انجام بده و آنها را امان ده تا کلام خدا را بشنوند و آنها را به مکان امنی برسان به این خاطر که آنها قومی جاهل هستند.”

با دقت در کلام امام طبری در می یابیم :که خداوند با صراحت کامل آن شخص کافر مشرک را جزو مشرکین محسوب می کند در حالی که تا به حال کلام خدا ( قرآن ) را نشنیده است و با پیامبراسلام نیز سخنی نگفته است و خود آیه تصریح می کند که آنها جاهلند . این شخص کافری مشرک نامیده شده است در حالی که بر او حجتی از قرآن اقامه نشده است؛ چون این شخص مشرک قبلاً هم به شریعتهای یهودیت و نصرانیت و غیره باز کافر بوده و قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم نیز جزو کفار مشرک بوده است.

ابن تیمیه ﭼﻨﯿﻦ ﻭﺍﺿﺢ ﮔﻔﺘﻪ ﺍﻧﺪ : ﻓَﺎﺳْﻢُ ﺍﻟْﻤُﺸْﺮِﻙِ ﺛَﺒَﺖَ ﻗَﺒْﻞَ ﺍﻟﺮِّﺳَﺎﻟَﺔِ ﻓَﺈِﻧَّﻪُ ﻳُﺸْﺮِﻙُ ﺑِﺮَﺑِّﻪِ ﻭَﻳَﻌْﺪِﻝُ ﺑِﻪِ ﻭ .. ﻭَﻛَﺬَﻟِﻚَ ﺍﺳْﻢُ ﺍﻟْﺠَﻬْﻞِ ﻭَﺍﻟْﺠَﺎﻫِﻠِﻲَّﺓِ ﻳُﻘَﺎﻝُ : ﺟَﺎﻫِﻠِﻴَّﺔً ﻭَﺟَﺎﻫِﻠًﺎ ﻗَﺒْﻞَ ﻣَﺠِﻲﺀِ ﺍﻟﺮَّﺳُﻮﻝِ [[94]](#footnote-94). ﺍﺳﻢ ﻭ ﻋﻨﻮﺍﻥ ﻣﺸﺮﮎ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺭﺳﯿﺪﻥ ﭘﯿﺎﻡ ﺍﻟﻬﯽ ﺩﺭ ﺣﻖ ﻓﺎﻋﻞ ﺷﺮﮎ ﺛﺎﺑﺖ ﺍﺳﺖ ﭼﻮﻧﮑﻪ ﻭﯼ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺁﻣﺪﻥ ﺭﺳﻮﻝ  الله ﺑﺮﺍﯼ ﺧﺪﺍﻭﻧﺪ ﺷﺮﯾﮏ ﻭ ﻫﻤﺘﺎ ﻗﺮﺍﺭ ﺩﺍﺩﻩ ﺍﺳﺖ … ﻭ ﻫﻤﯿﻨﮕﻮﻧﻪ ﻗﺒﻞ ﺍﺯ ﺁﻣﺪﻥ ﺭﺳﻮﻝ الله ﺩﺭ ﻣﻮﺭﺩ ﺍﺳﻤﻬﺎﯼ ﺟﻬﻞ ﻭ ﺟﺎﻫﻠﯿﺖ ﮔﻔﺘﻪ ﻣﯽ ﺷﻮﺩ ﺟﺎﻫﻞ ﻭ ﺟﺎﻫﻠﯿﺖ ونکته ی اساسی تر اینکه الله متعال حتی قبل از آمدن بینه(قرآن) و پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم از کفاری در میان «مشرکین واهل کتاب» معاصر با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت به میان آورده و می فرماید:لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (بینه/۱-۳) . كافران اهل كتاب و مشركان دست ‏بردار نبودند تا دليلى آشكار بر ايشان آيد… .

کفار مشرک که به مسلمین دور تر و نسبت به شناخت اسلام نا آشناتر از کفار اهل کتاب بودند، طبیعی بود که مخالفتهای بیشتری داشته باشند، اما اهل کتاب نیز از روی جهالت مخالفت خود را پنهان نکردند . در این صورت الله متعال جهل اهل کتاب را نیز مانعی برای تکفیر آنها نمی داند و به صراحت تمام آنها را کافر می داند :

* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ (مائده/۷۲)
* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده/۷۳)

 مشرکین (سکولاریستهای کنونی) درهر صورت در زمان وجود شریعتهای تحریف شده ی یهودیت و نصرانیت و قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم کافر شمرده شده اند.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدا با کفر به طاغوت و برائت از تمام قوانین و برنامه ها و خدایان دروغینی که توسط این طاغوتهای 5گانه ی « 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا » میان انسانها به وجود آمده بود به توحید و یگانگی الله ایمان آوردند، اما خیلی از واجبات و فرایضی که بعدها بر آنها آشکار شد را انجام نمی دادند؛ با این وجودجهل آنها به این موارد کفر به شمار نمی رود.

اطلاق جامعه جاهلی، قوانین جاهلی، حکم جاهلی و جاهل قبل از آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم دال بر وجود کفار قبل از بعثت است. الله متعال رسولی را با دلایلی روشن فرستاده و در کنار اینها هر کسی که «ظاهرا» دینی غیر از دین اسلام برگزیده باشد در این دنیا کافر است و به آنها دو یا سه راه[[95]](#footnote-95) سفارش می شود که انتخاب هر یک از راهها با این کفار است .

**جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت**

گفته شد که اسم مشرک قبل از ابلاغ پیام اسلام وجود داشته و چنین افرادی در دنیا مشمول قانون کفار مشرک می گردند، اما در صورتی که «حجت نبوی» بر وی اقامه نشده باشد در قیامت مشمول آیه ی:« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/15)» می گردد.

امام ابن حزم درمورد  این آیه می گوید:« فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلی الله علیه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا»"[[96]](#footnote-96)از جانب خداوند چنين مقرر شده كه إنذارِ پيامبران بر كسي واقع مي شود كه (إنذار) به آنها رسيده باشد، وخداوند متعال كسي را غذاب نمي دهد مگر بعد از فرستادن پيامبران. پس براين مبنا بر كسي كه دعوت (پيامبران)، خواه به سبب دور افتادگي مكان او يا كوتاه بودن فاصله ي زماني او با بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسيده باشد عذابي نيست وچيزي بر او لازم نمي باشد واين قوال جمهور علماي ماست.

و يا در حديث نبوي آمده است: ولَا أحَدَ أحَبُّ إلَيْهِ العُذْرُ مِنَ اللَّهِ، ومِنْ أجْلِ ذلكَ بَعَثَ المُبَشِّرِينَ والمُنْذِرِينَ..[[97]](#footnote-97) هيچ كسي به اندازه پروردگار عذر را دوست ندارد و به همين سبب است كه پيامبران را به عنوان بشارت دهندگان و بيم دهندگان فرستاده است.

امام بغوی  در تفسیر آیه ۶ سوره ی توبه  می گوید: (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) : تنها جنبه ی اخروی یعنی اقامه ی حجت را دارد به عبارتی دیگر هدف از آن تعیین عقاب و ثواب آخرت است . ( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ) : نسبت به دین خدا و توحید آن جاهلند و آنها نیاز مند شنیدن کلام خدا هستند .

امام طبری گوش فرادادن به قرآن را برای آنها جنبه ی اقامه ی حجت دانسته اند، یعنی آن شخص قبل از اقامه ی حجت کافر است و تنها عذابی در کار نیست همانطور که الله جل جلاله می فرمایند :«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً »( اسراء / ۱۵)

رسول الله صلى الله عليه وسلم در این زمینه می فرماید : "والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار" [[98]](#footnote-98)

بر این ساس، کفاری که در مجاورت پیروان آخرین شریعت آسمانی زیسته اند و چنین پیامی به آنها رسیده، اما به آن ایمان نیاورده اند جزو کفار مشرک محسوب می شوند و چه قبل و چه بعد از آمدن پیامبر جدید، دارای عذر به جهل نیستند و در هر حال در برابر پیام یکی از شریعتهای آسمانی ایستاده اند، در حالی که می بایست به آن ایمان می آوردند؛ و در صورت مرگ مشمول این حکم می گردند : وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ "(آل عمران/ 103) «ياد كنيد نعمت خدا را هنگامي كه شما با هم دشمن بوديد، پس خدا در دلهاي شما اُلفت ومهرباني انداخت وبه لطف خداوند برادريكديگر شديد و در حالي كه برلبه ي پرتگاه آتش بوديد، شمارا ازآن نجات داد.» درمورد قول خداوند كه مي فرمايد :«شما بر لبه حفره آتش بوديد.»

 ابن عباس مي فرمايد:"يعني شمابر لبه گودال جهنم قرار داشتيد در حالي كه بين شما وآن ، فاصله اي جزمرگ نبود؛ «پس خداوند شما را از آن نجات داد» ‌يعني به وسيله پيامبر صلی الله علیه وسلم ."[[99]](#footnote-99) وامام سُّدي مي فرمايد:« كنتم على طرف النار من مات منكم أوبق في النار، فبعث الله محمداً صلی الله علیه وسلم فاستنقذكم به من تلك الحفرة» [[100]](#footnote-100)"شما بر لبه آتش بوديد كه اگر هريك از شما در آن حال مي مرد در آتش مي افتاد؛ پس خداوند محمّد صلی الله علیه وسلم را روانه كرد وشما را به سبب او، از آن آتش نجات داد."

امام شافعي مي فرمايد:« فكانوا قبل إنقاذه إياهم بمحمد صلی الله علیه وسلم ، أهل كفر في تفرقهم واجتماعهم، يجمعهم أعظم الأمور: الكفر بالله، وابتداع ما لم يأذن به الله، تعالى عما يقولون علواً كبيراً، لا إله غيره، وسبحانه وبحمده رب كل شيء وخالقه، من حي منهم فكما وصف حاله حياً: عاملاً قائلاً بسخط ربه، مزداداً من معصيته، ومن مات فكما وصف قوله وعمله: صار إلى عذابه»"[[101]](#footnote-101)آنها قبل از نجاتشان به وسيله محمّد صلی الله علیه وسلم ، در تفرقه و اجتماعشان اهل كفر بودند؛ بزرگترين مواردي كه آنها را دور هم جمع مي كردعبارت بودند از: كفر به خدا، وابتداع واحداث چيزي كه خداوند به آن اجازه نداده بود. خداوند بسيار بلند مرتبه تر از آن است كه آنها مي گويند؛ غيراز او معبود ديگري وجود ندارد، پاك ومنزه است وهم اوست پروردگار هر چيزي. هركه از آنها در قيد حيات است، حال و وصف او هم آنگونه است كه خداوند توصيف كرده واو عامل وگوينده چيزي است كه خشم خداوند را برانگيخته است وبر معصيت خود مي افزايد؛ وهركس از آنها مي ميرد، حالش همان گونه است كه خداوند قول و عمل اورا وصف كرده است، يعني مسير عذاب خداوند را در پيش گرفته است".

امام ابن كثير در تفسيرش مي فرمايد:« كانوا على شفا حفرة من النار بسبب كفرهم فأنقذهم الله منها أن هداهم للإيمان»"[[102]](#footnote-102) آنها به سبب كفرشان بر لبه گودال جهنم قرار داشتند؛ پس خداوند از طريق هدايتشان به راه ايمان، آنها را نجات داد."

بنابراين در مي يابيم كه سکولاریستها (= مشرکین= احزاب) قبل از بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم بر كفر قرار داشتند ودر بين آنها وداخل شدن به آتش جهنم فاصله اي جز مرگ وجود نداشت؛ واين دليل كافي است براينكه پيام وهشدار پيامبران پيشين به آنها رسيده است، زيرا هركس كه پيامِ پيامبران به او نرسيده باشد، داخل آتش نمي شود.

در روايت انس عنه آمده است كه: پيامبر صلی الله علیه وسلم از كنار نخلستان بني النجار گذر كرد وصدايي شنيد وفرمودند:” لولا أن تدافنوا لدعوت الله  أن يسمعكم من عذاب القبر ما أسمعني "[[103]](#footnote-103) "اگر مرده ها را دفن نمي كرديد، از خداوند عزّوجلّ مي خواستم كه عذاب قبر را به شما بشنواياند، همانگونه كه من را از آن شنوا كرد".شيخ ناصر الدين آلباني مي گوید:« من فوائد الحديث أن أهل الجاهلية الذين ماتوا قبل بعثته عليه الصلاة والسلام معذبون بشركهم وكفرهم، وذلك يدل على أنهم ليسوا من أهل الفترة الذين لم تبلغهم دعوة نبي، خلافاً لما يظنه بعض المتأخرين، إذ لو كانوا كذلك لم يستحقوا العذاب لقوله تعالى:«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»"[[104]](#footnote-104) از جمله فوائد اين حديث آن است كه همانا اهل جاهليتي كه قبل از بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم مرده بودند، بسبب كفر و شركشان مورد عذاب واقع شده اند واين دليل است بر اينكه آنها بر خلاف آنچه بعضي از معاصرين مي پندارند، از آن اهل فتره اي به شمار نمي روند كه دعوت پيامبري، به آنها نرسيده است.چون در آن صورت (آن مردم جاهليت)به دليل اين فرموده خداوند كه مي فرمايد:«ما تا هنگامي كه پيامبري نفرستيم كسي را عذاب نمي دهيم» مستحق عذاب واقع نمي شدند."

بر این اساس دریافت پیام آخرین فرستاده ی الله «معیار» می شود. در حديثي آمده است كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:« والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار»"سوگند به كسي كه جان محمّد صلی الله علیه وسلم در دست اوست ،هركس از اين امت، چه يهودي چه نصراني، نامِ مرا بشنود وسپس بدون ايمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن)بميرد، بدون شك از اصحاب آتش مي باشد."

وهمچنين در حديث مسلم، انس روايت مي كند كه مردي گفت:"اي رسول خدا! پدرم كجاست ؟" پيامبر صلی الله علیه وسلم:"در آتش است" پس هنگامي كه آن مرد رفت، اورا صدا زد و فرمود:"همانا پدر من وپدر تو در آتش جهنم مي باشند."امام نووي در شرح اين حديث مي گويد:« فيه أن من مات على الكفر فهو في النار ولا تنفعه قرابة المقربين . وفيه أن من مات في الفترة على ما كانت عليه العرب من عبادة الأوثان فهو من أهل النار، وليس هذا مؤاخذة قبل بلوغ الدعوة فإن هؤلاء كانت قد بلغتهم دعوة إبراهيم وغيره من الأنبياء صلوات الله وسلامه عليهم»"[[105]](#footnote-105)اين حديث بر اين امر دلالت مي كند كه هركس بر كفر بميرد، در آتش است و خويشاوندي هيچ كسي برايش سودي ندارد؛ وهمچنين به اين مطلب اشاره مي كند كه هركس در زمان فتره وبر كيش أعراب كه عبادت بت ها را اختيار كرده بودندمرده باشد، پس او نيز اهل آتش است واين عِقاب از نوع عِقاب مربوط به قبل از رسيدن وابلاغ دعوت پيامبران نيست؛ زيرا چنين كساني (اهل جاهليت)دعوت و پيام ابراهيم وغير او از پيامبران به ايشان رسيده بود." پس بنا براين، اين حالتي را كه ترجيح مي دهيم وقرافي اجماع را بر آن نقل كردهاست[[106]](#footnote-106)

**کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند**

در این صورت، آن عده که پیام آخرین رسول را دریافت نکرده اند شامل حکم :«و وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً » (اسراء/ 15) می گردند. قول علماء بر آن است که در قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند. [[107]](#footnote-107)اما در دنیا در صف کفار سکولار(مشرک) قرار می گیرند .

آن عده که رسول و پیام آور را دیده و در برابرش ایستاده اند، با آنکه در دنیا جزو کفار به حساب می آیند، در قیامت نیز وضع دردناکی دارند . زمانی که عده ای از پیروان و روسای کافر خبر جهنمی بودن خود را می شنوند همدیگر را مورد ملامت قرار داده و می گویند :

* وَ قالَ الَّذینَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَرى‏ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى‏ بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنینَ» (سبأ/ ۳۱)
* «وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصیباً مِنَ النَّارِ» (غافر/۴۷)
* « قالَ ادْخُلُوا فی أُمَم قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ فِی النّارِ کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّى إِذَا ادّارَکُوا فیها جَمیعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لاِولهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قالَ لِکُلّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لاتَعْلَمُونَ \* وَ قالَتْ أُولهُمْ لاِخْراهُمْ فَما کانَ لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْل فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ » (اعراف/۳۸-۳۹)

و مریدان و پیروان دلیل می آورند برای پرودگار و اشتباهات خود را توجيه مى‌كنند و به گردن ديگران مى‌اندازند که:

* وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا .
* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (البقرة/166- 167)

هنگامي كه تبعيت شده ها (رؤسا)از تبعيت كننده ها(پيروان)بيزاري جويند و عذاب را مشاهده كنند و هرگونه رابطه بين آنها قطع شود، آنگاه تبعيت كننده ها وپيروها مي گويند: اي كاش بار ديگر به دنيا برمي گشتيم واز اطاعت وپيروي آنها برائت وبيزاري مي جستيم همانگونه كه آنها(رؤسا)از ما بيزاري جستند.اينگونه خداوند كردارشان را مايه ي حسرت وپشيماني آنها قرار مي دهد وآنها از آتش خارج نمي شوند.

ابن قيّم در مورد این کفار می گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم، يقولون: إنا وجدنا آبائنا على أمة وإنا على أسوة بهم، ومع هذا فهم تاركون لأهل الإسلام غير محاربين لهم، كنساء المحاربين وخدمهم وأتباعهم الذين لم ينصبوا أنفسهم لما نصب له أولئك أنفسهم من السعي في إطفاء نور الله وهدم دينه وإخماد كلماته، بل هم بمنزلة الدواب. وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم، إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاء بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام.

فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفاراً، فإن الكافر من جحد الله وكذب رسوله إما عناداً أو جهلاً وتقليداً لأهل العناد. فهذا وإن كان غايته أنه غير معاند فهو متبع لأهل العناد، وقد أخبر الله في القرآن في غير موضع بعذاب المقلدين لأسلافهم من الكفار، وأن الأتباع مع متبوعيهم وأنهم يتحاجون في النار وأن الاتباع يقولون:  رَبَّنَا هَؤُلاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لا تَعْلَمُون َ[لأعراف:۳۸٫ وقال تعالى:] وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (غافر/۴۸)

فهذا إخبار من الله وتحذير بأن المتبوعين والتابعين اشتركوا في العذاب، ولم يغن عنهم تقليدهم شيئاً.وصح عن النبي صلی الله علیه وسلم أنه قال: من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل أوزار من اتبعه، لا ينقص من أوزارهم شيئاً. وهذا يدل على أن كفر من اتبعهم إنما هو بمجرد اتباعهم وتقليدهم.»[[108]](#footnote-108)

«قشر مقلّدين وجاهلانِ كافران وپيروانشان ونفهم هایی كه با آنها بوده اندوپيروآنها بوده اند مي گويند: ما نياكان واجداد خود را با اين راه ومسلك يافته واز راه ومسلك آنها پيروي مي كنيم.با اين وصف،‌ چنين كساني با اينكه دشمن اسلام نيستند تارك اهل اسلام به شمار مي روند؛ ازجمله زنان محاربان وخدمه ي آنها واتباعشان ؛ هرچند مانند آنهايي كه خود را دشمن اسلام قرارداده وسعي در خاموش كردن نور خداوندواز هم پاشي دين واز بين بردن كلامش دارند، خود را دشمن اسلام قرار نداده باشند.

بلكه چنين كساني به منزله ي حيوان مي باشند وامت محمّد صلی الله علیه وسلم براين امر اتفاق دارند كه اين قشر(مقلّدان كفار)اگر چه جاهل هستند. از رؤسا وبزرگان خود تقليد مي كنند،از كفار به شمار مي روند؛ به استثناي برخي از اهل بدعت كه حكايت مي كنند كه چنين كساني حكم به آتش آنها نمي شود وآنها را به منزله ي كساني قرار مي دهند كه دعوت(اسلام)به آنها نرسيده است. واين نظريه اي است كه هيچ كدام از ائمه ي مسلمان چه از صحابه وچه از تابعين وبعد ازآنها، چنين چيزي را نگفته اندوتنها برخي از اهل كلام چنين سخناني رابيان مي كنند.

پس نتيجه اينكه اين قشر(پيروان رؤساي كفار)،از كافران جاهل غير مُعاند بشمار مي روند ومُعاند نبودن آنها كافر بودنشان را نفي نمي كند. زيرا كافر كسي است كه خدواند را جحد وپيامبرش را رد كند؛ حال چه از روي عِناد باشد وچه از روي جهل و تقليد از اهل عِناد.

چنين كساني اگرچه معاند نيستند، امّا پيرو وتابع اهل عِناد هستند و خداوند در چند جاي قرآن از عذاب مقلّدين كفار خبر داده است وهمچنين خبرداده كه با متبوعان وسران خود با هم هستند ودر آتش جهنم به مقابله و سرزنش يكديگر مي پردازند واَتباع وپيروان مي گويند:«خداوندا! آنها مارا گمراه كردند.پس تونيز عذابي چند برابر از آتش به آنها برسان.

خداوند مي فرمايد: براي هريك از شما چند برابر عذاب وجود دارد اما شما نمي دانيد.»(أعراف/38) وخداوند مي فرمايد:«جهنّميان با هم به نزاع مي پردازند و ضعفا وپيروها به مستكبران وبه بزرگان خود مي گويند:ما از شما پيروي وتبعيت كرديم.آيا شما مي توانيد بخشي از عذاب ما را دور كنيد؟ مستكبران در جواب مي گويند: ما همگي در عذاب خواهيم بود. همانا خداوند بين بندگانش حكم خود را به اتمام رسانده است.»(غافر/48-47)

واين خبري است از جانب پروردگار مبني بر اين كه متبوع وتابع در عذاب مشترك هستند وتقليدشان هيچ نفعي برايشان ندارد(عذر واقع نمي شود).ودر حديث صحيح از پيامبر صلی الله علیه وسلم آمده كه فرمود:"هركس به سوي گمراهي دعوت كند،گناه هركس كه از او تبعيت كند بر دوش اوست بدون اينكه از گناه آنها كم شود." واين دلالت دارد كه كفر پيروان،تنها به دليل اتباع وتقليدشان از آنها (رؤسا)بوده است."».

در صحيح مسلم آمده است كه:« وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الذي لا زَبْرَ له، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا، لا يَبْتَغُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْخَائِنُ الَّذي لا يَخْفَى له طَمَعٌ، وإنْ دَقَّ إلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إلَّا وَهو يُخَادِعُكَ عن أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَذَكَرَ البُخْلَ -أَوِ الكَذِبَ- وَالشِّنْظِيرُ الفَحَّاشُ » "اهل آتش پنج دسته هستند(دسته اي از آنها) كساني كه پيرو وتابع شما (سران كفروگمراهي) بوده اند."

الله متعال در مورد عدم پذیرش عذر به جهل این افراد کافر آشکارا اعلام می دارد :

* فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِینَ فَلَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (غافر/ ۸۴و۸۵)
* یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّكَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً(انعام/ ۱۵۸)
* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (البينة/۶)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِیمانِ فَتَكْفُرُونَ (غافر/۱۰)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (محمد/ ۳۴)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعینَ(بقره / ۱۶۱)
* إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ‏ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى‏ بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرینَ» (آل عمران/ ۹۱)

**چرا کفار عذر به جهل ندار ند؟**

خداوند اعلام می دارد که «ای مردم» پیامبری برای همه ی شما ارسال شده است :

* قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ  فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف/۱۵۸)

و بدون پیرایه و آشکارا اعلام می دارد که :

* إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۹)
* وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/۸۵)

اما با این وجود و با وجود آیات روشن، اهل کتاب به عنوان نزدیکترین و آشناترین افراد به دین اسلام، از پذیرش آخرین پیامبر الله و قوانینش که در آیات بیان شده شانه خالی کرده و این حقایق را می پوشانند به همین دلیل الله متعال می فرماید:

* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (آل عمران /۷۰)
* قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ (آل عمران/۹۸)

در این صورت عدم ایمان کفار به «تمام» رسالت پیامبر خاتم و «کل» قوانینی که با خودش آورده است به منزله ی تکذیب الله متعال بوده و تکذیب الله متعال نیز کفر آشکاری است . بر این اساس الله متعال دین ناقص را نیز از کسی نپذیرفته و می فرماید:

* انَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُریدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْض وَ نَکْفُرُ بِبَعْض وَ یُریدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً\* أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقّاً وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً (نسائ/۱۵۰-۱۵۱)

این بخشی از واکنش کفار اهل کتابی است که عضو فاسد خانواده ی اسلام به شمار می روند . بر این اساس، آنها به دلایل زیر از امتیازعذر به جهل برخوردار نیستند :

1. انذار و پیام آخرین فرستاده به آنها رسیده است .

در صحيح مسلم آمده است كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:« والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» "سوگند به كسي كه جان محمّد صلی الله علیه وسلم در دست اوست ،هركس از اين امت، چه يهودي چه نصراني، نامِ مرا بشنود وسپس بدون ايمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن)بميرد، بدون شك از اصحاب آتش مي باشد."

1. توان تحقیق و سوال دارند اما در شناخت دعوت آخرین فرستاده کوتاهی و سهل انگاری می کنند .

امام ابن حزم در مورد این کفار مي فرمايد:" من بلغه أن محمداً صلی الله علیه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلی الله علیه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»"[[109]](#footnote-109)هر كس بشنود كه پيامبر صلی الله علیه وسلم، مردم را به سوي چيزهايي فرا مي خواند ومي فرمايد كه خداوند، او (پيامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چيزها امر كرده است، تحقيق وبحث در باره آن چيزها در هركجا كه باشد برآن كس واجب است. وهرگاه خبر دهنده اي به او گفت كه پيامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده كه او پيامبر خداست، براو واجب است كه اقرار كند؛ درغير اينصورت، عذاب براو محقق مي شودومشغول بودن به كار و بار دنيا براي كسي كه آن خبر به او رسيده باشد، عذر محسوب نمي شود. "

این افراد جاهل هستند اما به قول رسول الله صلی الله علیه وسلم شفای جهل و ندانستن پرسیدن و سوال کردن است «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ »[[110]](#footnote-110) اما از اینکار امتناع نموده و دنبال درمان بیماری خود نمی روند .

1. در میان کفار، مشرکین در تمام ادوار تاریخ قوانین شریعتهای آسمانی را نپذیرفته اند و در تمام ادوار جزو کفار محسوب شده اند، چه قبل از رسالت آخرین پیامبر و چه بعد از آن تا کنون . و هیچ دلیل و برهانی از جانب الله برای اعمال خود ندارند.
2. در برابر قانون شریعت الله رویگرانی و اعراض می کنند."وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" (الكهف/57) غفلت از توحید به عنوان شناخت وعلمی فطری (جایگاه الله به عنوان خالق و قانونگذار وجایگاه بنده به عنوان مخلوق و مطیع)

 امام ابن جريردرتفسيرش مي گوید:« سيثيب الله الذي يعرضون عن آياته وحججه ولا يتدبرونها ولا يتعرفون حقيقتها فيؤمنوا بما دلتهم عليه من توحيد الله وحقيقة نبوة نبيه، وصدق ماجاء به من عند ربهم سوء العذاب»[[111]](#footnote-111) "خداوند كساني را كه از آيات وحجّت هاي او روي مي گردانند ودر آن (آيات او) تدبر وتفكر نمي كنند وحقيقت آنرا نمي شناسد تا اينكه بتواند به مدلولات آن از توحيد خدا وحقيقت نبوت پيامبرش ونيز به صدقِ آنچه از جانب پروردگارش آمده ايمان بياورند، دچار عذاب بدي مي كند."

و خداوند درآيه ي ديگر مي فرمايد: " وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْراً\* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْراً\* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلاً" (طـه/99-101) از جانب خودمان ذكري (قرآن)را به تو عطا كرديم. هركه از آن روي بگرداند، پس او در روز قيامت گناه آنرا بر دوش مي كشد،كه جاودانه درآن (آتش) مي ماند ودر روز آخرت چه بار بدي بر دوش مي كشند.

ودرجاي ديگر مي فرمايد: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (السجدة/22) چه كسي ستم كار تراست از آن كس كه به آيات خدا متذكر ويادآورمي شود سپس از آن روي مي گرداند براستي ما از مجرمان انتقام مي گيريم.

1. تقلید از آداب و رسوم فاسد گذشته و نیاکان و بزرگان گمراه خود را بر قانون شریعت الله ترجیح می دهند.

الله متعال می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۚ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (مائده/۱۰۴)  و باز می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (لقمان/۲۱)

1. راه خود را بهتر از شریعت اسلام می دانند و خیال می کنند که در حال انجام کار نیک هستند.

 الله متعال می فرماید:"قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً\* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً"(الكهف/105-103)«(اي پيامبر!)بگو آيا(مي خواهند)شما را از زيانكارترين مردم با خبر كنيم؟آنهايي كه سعي وتلاششان در زندگي دنيا تباه گشت وبه گمان خود مي پنداشتند كه كار نيك انجام مي دهند.كساني كه به آيات خدا ولقاء او كافر شدند، پس اعمالشان نابود گشت ودر روز قيامت هيچ وزني براي اعمالشان نيست.»

امام ابن جرير طبری در تفسيرش مي گوید:« يقول هم الذين لم يكن عملهم الذي عملوه في حياتهم الدنيا على هدى واستقامة، بل كان على جور وضلاله، وذلك أنهم عملوا بغير ما أمرهم الله به بل على كفر منهم به، وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعاً»[[112]](#footnote-112)«خداوند مي فرمايد:اين افراد كساني هستند كه اعمالي كه در طول زندگي انجام داده اند، برطريق هدايت ومستقيم نبوده بلكه بر راه جَور وگمراهي بوده است؛واينكه اعمال آنها بر راه كفر وبه غير از آنچه بوده است كه خداوند نازل فرموده؛ در حالي كه آنها به گمان خود مي پنداشتند كه كار نيك انجام مي دهند".

وامام شنقيطي در تفسيرش مي گويد: هذه النصوص القرآنية تدل على أن الكافر لا ينفعه ظنه أنه على هدى لأن الأدلة التي جاءت بها الرسل لم تترك في الحق لبساً ولا شبهة.ولكن الكافر لشدة تعصبه للكفر لا يكاد في الأدلة التي هي كالشمس، فلذلك كان غير معذور.»[[113]](#footnote-113) «اين نصوص قرآني بر اين امر دلالت داردكه گمان وپندار كافر مبني بر اينكه بر راه هدايت است،هيچ نفعي برايش ندارد.زيرا دلايلي كه پيامبران ارائه كرده اند،جاي هيچ شك وشبه اي در حق بجا نگذاشته اند. اما فرد كافر به دليل شدت تعصبش براي كفر، در آن ادلّه وبراهين كه مانند آفتاب در خشان است، تفكري نمي كند.پس به همين دليل چنين كسي معذور نيست."

کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب به همراه کفار مشرک باورها و عقاید و قوانین و برنامه های خود را برتر و بهتر از رسالت آخرین شریعت الله می دانستند. اصولا  منبع و سرچشمه ی کفر و شرک اعتقاد است بر خلاف گناه و معصیت که منبع و سرچشمه اش شهوت و هوس محض است . بر این اساس نمی توان شخصی را یافت که همچون دزدها و قاتلین و زناکاران بر زشتی و حرام بودن کار خود آگاه بوده و باز این کار را جهت نزدیکی به الله انجام دهد.

شخص کافر و بخصوص شخص کافر مشرک (سکولار) در هر کجای دنیا باشد خیال می کند آنچه او به عنوان عقیده و قانون و برنامه زندگی پذیرفته است حق بوده و حتی دسته هایی از آنها معتقدند چنین اعتقادی آنها را به الله نزدیک می گرداند. چگونه ممکن است شخصی خودش را با امری به الله نزدیک گرداند که آنرا باطل می داند؟ در این صورت جهل لازمه وپیش شرط عقاید کفارمشرک وسایرکفار است و غیر قابل انفکاک است؛ به همان صورت توحید نیز قرینه علم است و از آن جدا نمی گردد .

1. با تکبر و خودخواهی در برابر پیام شریعت الله عناد و لجبازی می کنند .

الله متعال می فرماید:«لَلَجُّوا في‏ طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ»(مؤمنون/75)، «لَجُّوافي‏عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» (ملك/21)، «وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً» (نوح/7)

1. به دنیا دل بسته اند و امیدی به قیامت موجود در قرآن ندارند.

خداوند متعال مي فرمايد: ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَـئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَـئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل/107-108) اين بدان سبب است كه آنها زندگي دنيا را بر آخرت برگزيده و خداوند مردم كافر را هدايت نمي كند.ايشان كساني هستند كه خداوند بر دلهايشان وگوشهايشان و چشمهايشان مهر نهاده وهمانا آنها غافل وبي خبرند.

همچنین می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ .أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (يونس/7-8) آنهايي كه به لقاء وديدار ما اميدوار نيستند وبه زندگي دنيا دل بسته اند وبه آن خشنودند وكساني كه از آيات ما غافل و بي خبرهستند، به سبب كردارشان جايگاهشان آتش است.

در تفسير ابن كثير، حسن بصري مي گويد:« والله ما زينوها ولا رفعوها حتى رضوا بها وهم غافلون عن آيات الله الكونية فلا يتفكرون فيها، والشرعية فلا يأتمرون بها، فإن مأواهم يوم معادهم النار جزاءً على ما كانوا يكسبون في دنياهم من الآثام والخطايا والإجرام مع ما هم فيه من الكفر بالله ورسوله واليوم الآخر» "[[114]](#footnote-114) سوگند به خدا چنين كساني (زندگي دنيا را)آنقدر زينت دادند وبزرگش شمردند تا اينكه به آن راضي وخشنود شدند؛ در حالي كه از آيات شرعي و كَوني(هَستي) خداوند غافل گشته ودر نتيجه، تفكري در آن نمي كنند و به آن (آيات) ملتزم نمي شوند.در نتيجه در روز معاد، به سزاي آنچه در دنيا از گناه وخطا وجرم به همراه كفر به خدا وپيامبرش وروز آخرت انجام داده اند،مأوا وجايگاهشان آتش است."

1. انجام گناه آنها را سنگ دل کرده به نحوی که پیام شریعت الله در آن نفوذ نکرده و آن را اسطوره و داستانهای کهنه ی قدیمی می دانند .

خداوند متعال مي فرمايد: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِهَا (الأنعام/25) «كساني از آنها به تو گوش فرا مي دهند ولي ما بر دلهايشان پوششي قرار داده ايمكه مانع شده تا آن (آيات قرآن)را بفهمند ونيز در گوشهايشان سنگيني اي قرار داده ايم واگر هر آيه اي را ببينند باز هم ايمان نمي آورند.» و می فرماید: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (الزمر/22) «واي بر كساني كه به سبب قساوت وسختي قلبشان از ياد خدا غافل هستند.ايشان در گمراهي آشكاري قرار دارند.» . ودر آيه ي ديگر مي فرمايد:" إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ\*كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" (المطففين/14-13) «هنگامي كه آيات ما بر او تلاوت مي شود،مي گويد:اين افسانه هاي پيشينيان است.چنين نيست؛بلكه آنچه كه از اعمال (بد)انجام داده اند،بر دلهايشان چيره وغالب گشته است.»

1. در برابر پیام شریعت الله دچار حجود می گردند . الله متعال می فرماید: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۚ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل/۱۴)
2. خدا و رسول و آیات و احکامش را مسخره می کنند :
* وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُواً
* وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
1. به خدا وند دروغ می بندند:
* قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُون قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (يونس/68/69)
* وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآَبَائِهِمْكَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (الكهف/4،5)
* وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/80)
1. ازشک و گمان تبعیت می کنند :
* إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآَخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍإِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (النجم/ 27/28)
* سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آَبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (الأنعام/148/149)
* وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/ 157/158)
* وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ "(الأنعام/116)
1. و دلایل دیگری که در حوصله ی این رساله نیست.

با این وصف عده ای از این جامعه ی کفار با وجود آمدن پیامبران و رسیدن دعوت به آنها ، اسباب هدایت خود را فراهم نمی کنند و مسلمان نمی گردند تا کار به جایی می رسد که در قیامت خودشان بر کافر بودن خود گواهی می دهند:

* فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ۖ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ ۚ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (نعام/۱۲۵)
* يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ۚ قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (انعام / ۱۳۰)

نکته ی جالب اینکه حتی در قیامت نیز حکم بر آنها اجرا نمی گردد مگر بعد از اقرار و گواهی شاهدین و این انتهای عدل است **.**

**اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل**

الله متعال می فرمایند: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً (اسراء/15) ما عذاب را بر هيچ كسي نمي فرستيم تا اينكه پيامبري را براي آنها روانه نكنيم.»

امام ابن حزم مي گوید: « فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلی الله علیه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا» " از جانب خداوند چنين مقرر شده كه إنذارِ پيامبران بر كسي واقع مي شود كه (إنذار)به آنها رسيده باشد ، وخداوند متعال كسي را غذاب نمي دهد مگر بعد از فرستادن پيامبران. پس براين مبنا بر كسي كه دعوت(پيامبران)، خواه به سبب دور افتادگي مكان او يا كوتاه بودن فاصله ي زماني او با بعثت پيامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسيده باشد عذابي نيست وچيزي بر او لازم نمي باشد واين قوال جمهور علماي ماست."

در این صورت أهل فِتره كساني هستندكه «إنذار و دعوت» پيامبران به آنها نرسيده باشد. چنين كساني حتي اگربين آنها وفرستادن پيامبران فاصله زماني كوتاهي باشد، معذور به جهل هستند. بنابراين وجه اعتبار درباره اهل فتره اي كه معذور به جهل است «عدم رسيدن پيامِ پيامبران» است نه طول زمان فتره بين پيامبري با پيامبرِ ديگر.

شكي نيست کسانی قبل از بعثت پيامبرصلی الله علیه وسلم وجود داشته اند که از أهل فتره به شمار مي رفتند، الله متعال در این زمینه می فرماید:« بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»(سجده/3)  بلكه آن(قرآن)حقّ واز جانبِ پروردگارت است تا اينكه قومي را بيم دهد كه پيش از توبيم دهنده اي به سوي آنها نيامده بود؛ باشد كه هدايت شوند.» ومراد از قوم، اهل فتره ي بين عيسي و محمّد عليهما السلام مي باشد كه ابن عباس و مقاتل آنرا ذكر كرده اند [[115]](#footnote-115)یعنی تمام کسانی که قبل از رسول خاتم صلی الله علیه وسلم «پیام» سیدنا عیسی علیه السلام به آنها نرسیده است جزو اهل فتره به حساب می آیند.

امام ابن حزم مي گوید :« من بلغه أن محمداً صلی الله علیه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلی الله علیه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»

هر كس بشنود كه پيامبر صلی الله علیه وسلم ،مردم را به سوي چيزهايي فرا مي خواند ومي فرمايد كه خداوند، او (پيامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چيزها امر كرده است، تحقيق وبحث در باره آن چيزها در هركجا كه باشد برآن كس واجب است. وهرگاه خبر دهنده اي به او گفت كه پيامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده كه او پيامبر خداست ، براو واجب است كه اقرار كند؛در غير اين صورت، عذاب براو محقق مي شودومشغول بودن به كار و بار دنيا براي كسي كه آن خبر به او رسيده باشد، عذر محسوب نمي شود. "

وامام ابن قيم در مورد عذر به جهل، اهل فتره را به دو دسته تقسیم کرده و حتی دسته هایی از مسلمین را نیز در عذر به جهل همچون اهل فتره می داند و مي گوید: « وأما العاجز عن السؤال والعلم الذي لا يتمكن من العلم بوجه فهم قسمان أيضاً: أحدهما مريد للهدى مؤثر له محب له، غير قادر عليه وعلى طلبه لعدم من يرشده، فهذا حكمه حكم أرباب الفترات ومن لم تبلغه الدعوة. الثاني: معرض لا إرادة له ولا يحدث نفسه بغير ما هو عليه. فالأول يقول: يا رب لو أعلم لك ديناً خيراً مما أنا عليه لدنت به وتركت ما أنا عليه، ولكن لا أعرف سوى ما أنا عليه ولا أقدر على غيره، فهو غاية جهدي ونهاية معرفتي. والثاني: راضٍ بما هو عليه لا يؤثر غيره عليه ولا تطلب نفسه سواه، ولا فرق عنده بين حال عجزه و قدرته، وكلاهما عاجز، وهذا لا يجب أن يلحق بالأول لما بينهما من الفرق. فالأول كمن طلب الدين في الفترة ولم يظفر به فعدل عنه بعد استفراغ الوسع في طلبه عجزاً وجهلاً، والثاني كمن لم يطلبه بل مات على شركه وإن كان لو طلبه لعجز عنه، ففرق بين عجز الطالب وعجز المعرض فتأمل هذا الموضع»[[116]](#footnote-116)

"كساني كه از سؤال وعلم عاجز هستندو نمي توانند كسب آگاهي كنند، به دو دسته تقسيم مي شوند:

* دسته اوّل: اراده وقصد هدايت را دارد وآن را دوست دارد. امّا به دليل نبودن كسي كه او را راهنمايي كند قادر به فرا گيري وبدست آوردن آن نيست پس حكم چنين اشخاصي مانند حكم اهل فتره و كساني كه دعوت به آنها نرسيده است مي باشد.
* دسته دوم:كسي كه (از طلب حق)اعراض روي گرداني مي كند وقصد آن را ندارد وغير از آنچه نفسش برآن است، به خود نمي گويد.

اوّلي مي گويد : پروردگارا! اگر مي دانستم كه نزد تو ديني بهتر از آنچه كه من برآن وجود دارم هست، آن دين را برمي گزيدم وآنچه را كه خود برآن بودم ترك مي كردم .اما غير از آنچه كه خود برآن هستم، چيز ديگري نمي دانم وقادر به شناختن غير از آن نيستم واين نهايت تلاش وكوشش من است.

 ودومّي حالش اينگونه است: براي آن راهي كه خودش برگزيده راضي و خشنود است به غير از آن هيچ چيز در او تاثير نمي گذارد ونفسش غير از آن طلب نمي كندو تفاوتي در زمان توانايي و زمان ناتواني او(در جستجو بدست آوردن حق)وجود ندارد. بنا براين نفر اوّلي مانند كسي است كه در زمان فتره قصد اختيار دين را كرده وآن را جستجو كرده است اما به آن دست نيافته است. وبه دليل عجز وناآگاهي (ناآگاهي كه امكان دفع آن نباشد)پس از بكارگيري تمام تلاش خود از راه دين منحرف شده است. اما دومي مانند كسي است كه قصد اختيار دين را نكرده ودين را طلب نكرده بلكه بر شرك خود مرده باشد واگر اين دين را طلب مي كرد، (از بدست آوردن آن)ناتوان مي بود.پس بين ناتواني كسي كه طالب دين است با كسي كه از آن روي گردان است تفاوت وجود دارد.

**اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین**

اینکه تصور شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکسی که ایمان می آورد را می نشاند و او را از تمام زیر و بمهای توحید الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و حاکمیت و امور مربوط به قبر و رستاخیر و بهشت و جهنم و سایر امور اعتقادی آگاه می گردانید، بدون شک کسی که چنین تصوری داشته باشد، در اشتباه فاحشی افتاده است .

به همین دلیل است که مسلمین با گرفتن کلیات دین و تسلیم شدن در برابر کلیات اسلام به صورت تدریجی با مسائل جزئی عقیده و احکام مربوط به آن آشنا می شدند و حتی در این زمینه دچار اشتباهات فاحشی نیز می گشتند که توسط رسول الله صلی علیه وسلم و پس از آن توسط حکومت اسلامی و شورای حاکم بر آن اصلاح می گشتند . پس وجود خطاء و اشتباه در عقیده تا زمانی که برای شخص آشکار و معلوم و کاملا روشن نگشته باشد امری اجتناب ناپذیر بوده است . گذر از مرحله ی مسلمان بودن به مرحله ایمان نمادی از این حرکت تدریجی آمیخته با اشتباه برای اهل قبله می باشد هر چند مومنین نیز خالی از این اشتباهات نبوده اند.

حالا با وجود این زمینه و پس از گذشت یک دوره ی نسبتا طولانی از حاکمیت جهل و خرافات بر مسلمین و نبود حکومت شورای اسلامی و تفرق حاصل از نبود شورای اولی الامر اهل فقه جهان اسلام، عده ی بسیاری از مسلمین در امور اعتقادی جاهل شدند و هم اکنون نیز عده ای از مسنین باورهای خود را از علمای غیر درباری و مستقلی گرفته اند که در صداقت و ایمان آنها شک نداشتند اما امروزه بیشتر کسانی که در اختیار کفار اشغالگر خارجی و طاغوتهای ظالم محلی قرار گرفته اند یا از مشتقات اخوان الشیاطین هستند یا از مشتقات نجدیت آل سعود یا از مشتقات منتسبین به تصوف و عرفان . بر همین اساس بسیاری از مباحث این اشخاص در مورد توحید و .... نیز مورد پذیرش واقع نمی گردد، در نتیجه هم اکنون نسلی جدید از مجاهدین فرقه ی ناجیه در راهند که با پدر و مادر و اقوامی روبرو هستند که از لحاظ سن در رتبه ی بالائی قرار گرفته اند اما در علم و آگاهیهای لازم شرعی در زمینه ی شاسائی طاغوت و کفر به طاغوت و برائت از مشرکین و توحید و امور مربوط به آن دررتبه ی بسیار نازلی به سر می برند؛ به همین دلیل بسیاری از اموری که قبلا برای اجداد اینها و حتی برای بسیاری از ملل دیگر واضح و آشکار است برای این دسته از مسلمین پنهان و گنگ مانده است .

بسیاری از مسلمین به دلیل عدم آگاهیهای لازم در مورد گناهانی که آنها را از دایره ی اسلام خارج می سازد دچار اعمال و گفتاری به نام اسلام می گردند که اگر این اعمال را در عصر صحابه و یا خیر القرون و حتی سده های بعد از آنها نیز مرتکب می شدند کسی از اطرافیان وی در کفر آنها شک نمی کرد چه رسد به اهل فقه آن دوره . به همین دلیل در عصر حاضر به دلیل نبود حکومت واحد اسلامی و شورای موحد علمای اسلامی شاهد بیماریهای عقیدتی و عملی هستیم که تنها پس از تشکیل دوباره ی حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و ایجاد «الجماعة» واحد و شورای اولی الامر دانشمندان اسلامی رفع می گردند چون تمام این بیماریها بر اثر از دست دادن این نعمت بزرگ به وجود آمده اند .

نکته ی مهمی که در همین ابتدا باید به آن اشاره نمود تقسیم دین به اصول و فروع است که هیچ ریشه و اصلی در شریعت الله و سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و کارنامه ی صحابه و تابعین ندارد. با این وجود در میان کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند تنها خوارج ومعتزله قائل به اين بوده‌اند كه عذر فقط در فروع دين و احكام مي‌باشد؛ا بن تیمیه در برابر این دسته هم می گوید: «وَمَا قَسَّمُوا الْمَسَائِلَ إلَى مَسَائِلِ أُصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا. فَأَمَّا التَّفْرِيقُ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَتِهِ مَسَائِلَ الْأُصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَتِهِ مَسَائِلَ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنْ الصَّحَابَةِ وَلَا عَنْ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ وَلَا أَئِمَّةِ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَأْخُوذٌ عَنْ الْمُعْتَزِلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ».[[117]](#footnote-117)

و اين كه مسائل و امور دين را به دو دسته تقسيم كرده‌اند، اول" اصول دين كه هركس آن را انكار كند (يعني در اصول و عقيده مشكلي داشته باشد) كافر مي‌شود و در فروع چنين نمي‌باشد، (منظور اين است كه در اصول عذر نمي‌باشد ولي در فروع هست) اين دسته‌بندي و نام‌گذاري دين به دو بخش اصول و فروع، براي اين دسته‌بندي دليلي از صحابه و تابعين و امامان اسلام نمي‌باشد بلكه اين گرفته شده از فرقه‌هاي گمراه مانند معتزله و بقيه فرقه‌هاي گمراه ديگر است.

و ادامه می دهد: همانا نصوص وعيدي كه در كتاب و سنت آمده است و همچنين نصوصي كه از جانب ائمه بزرگوار نسبت به كافر يا فاسق بودن كسي صادر شده است نمي‌توان آنها را در حق يك شخص معين ثابت كرد تا زمانيكه شروط مستحق شدن چنين عذاب يا تكفير و تفسيقي به جا نيامده و موانع آن از چنين شخصي برداشته نشده باشد و در اين مسئله بين اصول و فروع دين هيچ فرق و تمايزي وجود ندارد (يعني مهم نيست جهل در مسائل عقيدتي باشد يا در مسائل فقهي و احكام)

همچنین ابن تیمیه درجایی دیگردرفتاوی خودمی گوید: وهكذا الأقوال التي يكفر قائلها قد يكون الرجل لم تبلغه النصوص الموجبة لمعرفة الحق وقد تكون عنده ولم تثبت عنده أو لم يتمكن من فهمها وقد يكون قد عرضت له شبهات يعذره الله بها فمن كان من المؤمنين مجتهدا في طلب الحق وأخطأ فإن الله يغفر له خطأه كائنا ما كان سواء كان في المسائل النظرية (اي العقدية) أو العملية (اي الاحكام) هذا الذي عليه أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم . وجماهير أئمة الإسلام" [[118]](#footnote-118)

از جمله سخنان و اقوال كفرآميز كه گوینده آن باگفتن آن کافرمی شود اين است كه ممكن است گوينده چنين اقوال و سخنان كفري و يا شرك‌آلودي بر نصوص قرآن و سنت واقف نبوده و نسبت به آنها ناآگاه و داراي عدم شناخت است، يا اينكه در نزد او چنين نصوصي از قرآن و سنت وجود دارد ولي براي او ثابت نشده و به مرحله تفهيم و تثبيت نرسيده است، يا ممكن است چنين فردي از نزد خود داراي شبهاتی باشد كه سبب عدم رسيدن او به حقيقت گشته است؛ به همين دليل مي‌توان گفت خداوندازچنين شخص ويا اشخاصي عذر را مي‌پذيرد وآنها را معذور قلمداد مي‌كند. پس چنين كساني كه ازمؤمنين طالب وجوياي حق باشند و در اين مسائل به خطا رفته باشند خداوند آنها را مورد بخشش و عفو خود قرار مي دهد و حال آنكه خطا و اشتباه او هرچه كه مي‌خواهد باشد چه خطاكردن و در اشتباه افتادن در مسائل عقيدتي و چه در مسائل فقه و احكام و اين گفته‌ها همه اصحاب پيامبرو جمهور امامان و پيشوايان اسلام بر آن اتفاق نظر دارند. "

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید : شواهد تاریخی آشکار می سازند که قاعده ی کلی در میان اهل علم و کسانی که به اصول و فروع در دین هم اعتقاد داشته اند این بوده است که در عقیده و اصول دین هم تا زمانی که «حجت نبوی» به شخص نرسیده باشد جهل می تواند عذر باشد، حالا مهم نیست این جهل به دلیل دوری شخص از دیار مسلمین باشد یا به دلیل اینکه کسی به او یاد نداده باشد یا …. . ابن أبي حاتم در مناقب الشافعي در مورد عذر به جهل در عقیده از يونس بن عبد الأعلى آورده است که می گوید : شنیدم که شافعی می گوید:«لله أسماء و صفات لا يسع أحدا ردها ، و من خالف بعد ثبوت الحجة عليه فقد كفر ، و أما قبل قيام الحجة فإنه يعذر بالجهل لأن علم ذلك لا يدرك بالعقل و لا الرؤية و الفكر» اسماء و صفات الله متعال جزو عقیده و اصول دین هستند اما اگر کسی قبل از قیام حجت و ثبوت حجت دچار انحرافی گردید به دلیل جهلش کافر نمی گردد .چون این موارد با عقل و دیدن و فکر درک نمی گردند .

ابن حزم نیز با تأکید بر این مهم می گوید :لا يجوز أن يكفَّر أحد إلا من بلغه أمر عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم، وصح عنده، فاستجاز مخالفته .. وأما من لم يبلغه الأمر عن النبي - صلى الله عليه وسلم - فليس كافراً باعتقاده أي شيء اعتقده [[119]](#footnote-119)

تمام علمای اهل توحید متفق هستند که عذر به جهل در «شرک اصغر» قابل پذیرش است، اما در مورد مسلمانی که «جاهلانه» و بدون عناد و لجبازی در «شرک اکبر» می افتد اختلاف وجود دارد. [[120]](#footnote-120)در کل عقیده را نمی توان از راه تقلید و توارث کسب کرد، بلکه باید تحقیقی و از روی علم و آگاهی باشد . زمانی که این اصل را پذیرفته ایم باید این را نیز بپذیریم که کسب علم از راه آزمایش و خطاء و حرکت تدریجی از جهل به سوی علم حاصل می گردد و آنی نیست و احتمال خطاء در آن نیز وجود دارد. در این زمینه بازگو نمودن آراء اهل فقه گذشته می تواند آموزنده باشد که در زیر به بخشی از این دیدگاهها اشاره می شود:

* ابن عبد البر (۳۶۸–۴۶۳ق) می گوید: «من جهل بعض الصفات وآمن بسائرها لم يكن بجهل البعض كافرا لأن الكافر من عاند لا من جهل ، و هذا قول المتقدمين من العلماء و من سلك سبيلهم من المتأخرين »[[121]](#footnote-121) کسی که نسبت به بعضی از صفات الله متعال جاهل باشد اما به سایر صفات ایمان داشته باشد به واسطه ی جهل به بعضی از این صفات کافر نمی گردد چون کافر کسی است که لجبازی کند نه کسی که جاهل باشد، و این قول علمای گذشته و کسانی از متأخرین است که راه آنها را پیموده اند .
* امام ابن حزم الظاهري نیز بر همین مبناء حرکت کرده و می گوید:« وقال سائر أهل الإسلام؛ كل من اعتقد بقلبه اعتقادا لا يشك فيه، وقال بلسانه "لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله"، وأن كل ما جاء به حق، وبرئ من كل دين سوى دين محمد صلى الله عليه وسلم؛ فإنه مسلم مؤمن ليس عليه غير ذلك»[[122]](#footnote-122)
* ابن تيمية نیز بر همین مسیر رفته و می گوید: «فإنه بعد معرفة ماجاء به الرسول نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن يدعو أحداً من الأموات و لاالصالحين و لاغيرهم لا بلفظ الاستغاثة و لا بغيرها و لا بلفظ الاستعاذة و لا بغيرها ، كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت و لا إلى ميت و نحو ذلك بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور و أن ذلك من الشرك الذي حرمه الله و رسوله ، لكن لغلبة الجهل و قلة العلم بآثار الرسالة في كثيرمن المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول مما يخالفه».[[123]](#footnote-123)

ابن تیمیه مي گوید: كسي كه تازه وارد دين اسلام شده است و از مسائل و جزئيات اين دين به خوبي مطلع نيست و يا كسي كه در مكاني دور زندگي مي‌كند و براحكام عقيدتي و فقهي به صورت پسنديده و شرعي اطلاع نيافته است «يا اينكه سخني را شنيده است و آن را ندانسته انكار نمايد» وبه این دلیل که معتقد باشد كه اين سخن از قرآن و يا از فرمايشات رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست چنين كسي اگر مرتكب چنین انکاری شود و مثلاً اينكه بگوئيد ربا حلال است و یا شراب حلال است( تحلیل و تحریم کار الله می باشد) يا مثلاً همچون سلف صالح ما از روي عدم آگاهی چيزهايي را انكار مي‌كردند و از قبول آن سرباز مي‌زدند چرا كه برايشان ثابت نشده بود كه اين سخن و اين مسئله گفته و قول رسول خداست و يا اينكه مي بينم كه صحابه گرامي از چيزهايي مانند ديدن خدا شك مي‌كنند تا جائيكه آن را از رسول اكرم سوال مي‌كنند (که آیا خدا را در قیامت می بینیم یا نه) و همانند آن مردي كه گفت مرا بسوزانيد و خاكسترم را در هوا پخش نمائيد تا شايد خداوند بر جمع‌آوري و زنده‌كردن من قدرت و توانايي نيابد (که کار این مرد کفراکبربوده) و همانند اينها را تا زماني كه دلايل و حجت‌هاي قرآن و سنت بر آنها به صورت واضح عرضه نشود نمي‌توان تكفير كرد.[[124]](#footnote-124)

و باز ابن تيمية در جای دیگری با تصریح به شرط قیام حجت بر جاهل قبل از حکم به کفرش می گوید:«و الاستغاثة بالرسول ؛ بمعنى أن يطلب من الرسول ما هو اللائق بمنصبه لا ينازع فيها مسلم كما أنه يستغاث بغيره بمعنى أن يطلب منه ما يليق به ، و من نازع في هذا المعنى فهو إما كافر إن أنكر ما يكفر به و إما مخطئ ضال و أما بالمعنى الذي نفاه الرسول عليه الصلاة و السلام فهي أيضاً مما يجب نفيها ، و من أثبت لغير الله ما لا يكون إلا لله فهو كافر إذا قامت عليه الحجة التي يكفر تاركها » [[125]](#footnote-125)به همین دلیل می بینیم که شیخ الاسلام عوام غلاه شیعه اسماعیلی را تکفیر نمی کند آنهم تنها به دلیل «جهل» و عذر به جهل در شرک اکبر و عقیده.[[126]](#footnote-126)

ابن تیمیه در مجموع ابن قاسم می گوید: کسانی که با من مجالست نموده اند می دانند که من همیشه از اینکه کسی را به طور معین به کفر یا فسق و یا معصیت نسبت دهند نهی کرده ام مگر اینکه دانسته شود که «حجت نبوی» (يتبين لهم ما جاء به الرسول) بر او اقامه شده طوری که دانسته شود مخالفت با آن گاه کفر و گاه فسق و گاه معصیت است. و من اقرار می کنم که خداوند به تحقیق از خطاهای این امت بطور عام چه در مسائل خبری و قولی یا مسائل علمی می گذرد و سلف همیشه در بسیاری از مسائل با همدیگر اختلاف و نزاع داشته اند و مشاهده نشده که هیچ فردی از آنها بر علیه دیگری حکم کفر و یا فسق و یا معصیت صادر نماید – تا اینکه می گوید- من اعلان می کنم چیزی را هم که از سلف و امامان در مورد اطلاق کردن کفر بر کسی که فلان و فلان را بگوید، حق است اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق نهاد – تا اینکه می گوید-  تکفیر از جنس وعید است به درستی گر چه آن تکذیب فرموده رسول الله  صلی الله علیه و سلم  است اما چه بسا فرد مورد نظر تازه مسلمان شده یا در بادیه و مناطق دور افتاده نشو و نما کرده باشد که امثال این افراد بواسطه تکذیب و انکار تکفیر نمی شوند تا زمانیکه حجت بر آنها اقامه نگردد. و گاهی نفری این نصوص را نشنیده یا اینکه شنیده ولی نزد او ثابت نیست یا پیش او نصوص دیگری که با آن معارض است وجود دارد و باعث شده که آن را تأویل نماید هر چند در این کار نیز دچار خطا شده باشد.(در چنین مواردی تکفیر نمی شود.)".[[127]](#footnote-127)

* شیخ عمر عبدالرحمن نیز در خصوص عذر به جهل در شرک اکبر می گوید: «ويعرف ابن القيم الشرك الأكبر بأنه اتخاذ ند من دون الله يحبه كما يحب الله عزوجل وهو مثل شرك مشركي العرب الذين اتخذوا آلهة سووها برب العالمين مع الإقرار بأن الله تعالى هو خالق كل شيء. فمن هذا الذي ذكرنا يظهر بوضوح وجلاء أن الكفر الأكبر لا يقتصر على الشرك بل الكفر يحوي الشرك وغيره.. فكل من فعل فعلا يخرج من الملة يصير كافراً بهذا بعد انتفاء الموانع من جهل وإكراه
* وخطأ سواء أكان فعله شركاً أم لا..»

ابن قيم شرك اكبر را اينگونه تعریف می کند: اتخاذ یک همانند برای الله و آن را همانند الله دوست داشتن مانند شرک مشرکان عرب که خدایی را انتخاب و آن را با پروردگار جهانیان مساوی دانستند ولی با این وجود اقرار نمودند که الله تعالی خالق همه چیز است. از آنچه که بیان گردید به خوبی در می یابیم که کفر اکبر منحصر به شرک نیست بلکه کفر شامل شرک و غیره نیز می شود… بنابراین هرکس مرتکب فعلی شود که موجب خروج او از امت گردد به واسطه آن کافر خواهد بود پس از اینکه موانع از جمله جهل، اکراه و خطاء منتفی گردد خواه فعل او شرک باشد یا خیر.[[128]](#footnote-128)

* شیخ اسامه بن لادن در خصوص عذر به جهل در عقیده در پاسخ به سوالی درباره تکفیر می گوید: «فإننا نعتقد أن المسلمين مسلمون ولا نكفر أحدا إلا إذا ارتكب ناقضا من نواقض الإسلام المعلومة من الدين بالضرورة، إن كان عالما بأن هذا ناقض للإسلام، أو من معلوم من نواقض الدين بالضرورة. » ما معتقدیم مسلمانان مسلمانند، ما احدی را تکفیر نمی‌کنیم مگر آنکه مرتکب نواقض اسلام یا منکر ضروریات دین شود به ‌شرط آنکه بداند و عالم باشد به این که این امر ناقض ‌اسلام یا ضروری ‌دین است.[[129]](#footnote-129)
* شیخ عطیه الله لیبی در خصوص عذر به جهل در عقیده و الشركالأكبر می گوید:« المسلم الذي ثبت له عندنا عقدُ الإسلام، إذا ارتكب شيئا من الشرك الأكبر جاهلا، وصحَّ الجهلُ، أنه لا يكفر (أي لا نحكم عليه بالكفر والخروج من الملة)بمجرد ذلك، بل حتى تقام عليه الحجة فيخالفها» مسلمانی که در نزد ما عمل به اسلام او ثابت شده باشد در صورتی که مرتکب شرک اکبر گردد و این شرک از روی جهل وی بود و جهل نیز صحیح باشد، بنابر این تکفیر نمی شود یعنی نمی توان حکم تکفیر او و خروج از دایره اسلام را صادر کرد بلکه برای تکفیر باید حجت بر وی اقامه گردد و چنینی شخصی بعد از اقامه ی حجت با آن مخالفت نماید.[[130]](#footnote-130)
* شیخ رشید رضا نیز که به عنوان پرچدار سلفیت جهادی یکی دو قرن اخیر شناخته شده در مورد عذر به جهل معتقد است که :

انکار هر یک از مؤلفه‌های شرعی، مستقیم یا غیرمستقیم، اگر از روی ناآگاهی محقق شود، سبب خروج شخص از اسلام نمی‌شود. وی می‌گوید: «اگر کسی یکی از مؤلفه‌های یادشده را پس از آنکه ادله آن به‌درستی به او عرضه شد، از روی دشمنی یا بی‌توجهی یا تمسخر انکار کند، کافر محسوب می‌شود»[[131]](#footnote-131) بنابراین، انکار قبل از ابلاغ «حجت نبوی» سبب کفر نمی‌شود. به نظر وی: «اگر فرد عامی و کم‌سوادی برخی از مسائل فرعی و غیرضروری را، که غالباً افراد عامی آگاهی از آن یا توجهی به آن ندارند، انکار کند، مرتد نمی‌شود؛ اما انکار همین مسائل از جانب کسی که می‌داند این مسئله در قرآن یا سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده، یا صحابه بر اثبات آن اجماع دارند، و در این انکار متأول نیز نباشد، سبب ارتداد او می‌شود».[[132]](#footnote-132) او بر اساس همین شرط، به مصادیقی اشاره می‌کند که انکار ضروری دین سبب ارتداد نمی‌شود. مثلاً می‌گوید: «اگر تازه‌مسلمانی که هنوز فرصت یادگیری احکام اسلام را پیدا نکرده یا کسی که دور از دارالاسلام زندگی می‌کند، از سر جهل یکی از ضروریات را انکار کند، تکفیر نمی‌شود».[[133]](#footnote-133)

در حقیقت، او مطابق نظر مشهور فقهای مسلمان، جاهل قاصر را معذور می‌داند و ارتداد منکر ضروری را مقید به عالم و جاهل مقصر می‌کند. [[134]](#footnote-134)وی معتقد است با در نظر گرفتن این قید مصادیق کافر در میان مسلمین کم خواهد بود. رشید رضا به نقل از استادش، محمد عبده، می‌نویسد: «انکار حق با علم و یقین به آن بین مردم کم است».[[135]](#footnote-135) او دلیل خود بر اشتراط این شرط را این‌گونه بیان می‌کند: «انکار از سر جهل عذر محسوب می‌شود. زیرا تکلیف فرع بر علم است» [[136]](#footnote-136)

کسانی چون : دکتر عبدالله عزام، ابو انس شامی، عبدالقادر بن عبدالعزیز، ناصر علوان، ابوحمزه المهاجر مصری و… قائل به عذر به جهل در شرک اکبر بودند. این بخشی از آراء علمای بزرگوار اهل جهاد مسلمین در مورد عذر به جهل در عقیده و به اصطلاح در اصول دین است حالا چه رسد به فروع دین که مشهور است: کسی که به خاطر تازه مسلمان شدن یا اینکه در غیر بلاد اسلامی نشو و نما کرده یا اهل بادیه و دور از شهر زندگی می کند، اهل علم به سبب نشناختن واجبات آنها را تکفیر نمی کنند.[[137]](#footnote-137)

* ابن تيمية می گوید: كذلك من دعا غير الله وحج إلى غير الله هو أيضًا مشرك، والذي فعله كفر، لكن قد لا يكون عالمًا بأن هذا شرك محرم.كما أن كثيرًا من الناس دخلوا في الإسلام من التتار وغيرهم وعندهم أصنام لهم صغار من لبد وغيره وهم يتقربون إليها ويعظمونها ولا يعلمون أن ذلك محرم في دين الإسلام، ويتقربون إلى النار أيضًا ولا يعلمون أن ذلك محرم، فكثير من أنواع الشرك قد يخفى على بعض من دخل في الإسلام ولا يعلم أنه شرك ، فهذا ضال، وعمله الذي أشرك فيه باطل، لكن لا يستحق العقوبة حتى تقوم عليه الحجة، قال تعالى: (فلا تجعلوا لله أندادًا وأنتم تعلمون )"[[138]](#footnote-138)

و ابن القيم نیز می گوید: " الأحكام إنما تثبت في حق العبد بعد بلوغه هو ، وبلوغها إليه ، فكما لا يترتب في حقه قبل بلوغه هو ،كذلك لا يترتب في حقه قبل بلوغها إليه " .[[139]](#footnote-139)

در این صورت عذر به جهل برای مسلمان در تمام امور عبادی وی اعم از مسائل اعتقادی و توحید و شرک یا مسائل احکام فقهی ثابت و وارد است .

**بخشی از دلایل قرآن و سنت موجود در زمینه عذر المسلم بالجهل در مسائل العقيدة :**

1. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/165(.
2. وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ( التوبة/115)

این آیات و آیات مشابه دلالت دارند بر اینکه از مکلف تکالیف شرعی خواسته نمی شود مگر بعد از آگاهی پیدا کردن بر آن ، و زمانی که بر آن آگاهی پیدا نکرد در این صورت معذور می باشد . ابن عثيمين در مورد فوائد این آیه«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ...» می گوید : " الفائدة العظيمة الكبرى وهي العذر بالجهل ، **حتى في أصول الدين** ؛ لأن الرسل يأتون بالأصول والفروع ، فإذا كان الإنسان جاهلاً لم يأته رسول ، فله حجة على الله ، ولا يمكن أن تثبت الحجة على الله إلا إذا كان معذورا " [[140]](#footnote-140)

1. " رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا " (بقرة/ 286) و الله متعال در پاسخ فرموده است: "قَدْ فَعَلْتُ" .[[141]](#footnote-141)
وقوله تعالى : وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا( الأحزاب/5)
2. وقوله صلى الله عليه وسلم : إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنِّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ .[[142]](#footnote-142)

این نصوص بیانگر آن است که هر مسلمانی که به دلیل فراموشی یا خطاء بر خلاف آنچه به آن مکلف شده است عملی انجام داد مورد عفو قرار می گیرد؛ مخطئ شامل جاهل می گردد، چون مخطئ کسی است که بدون قصد و به صورت غیر عمدی با حق مخالفت می کند .

ابن تيمية می گوید: " وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ : («رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ( قَدْ فَعَلْت) ، وَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ الْخَطَأِ الْقَطْعِيِّ فِي مَسْأَلَةٍ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ ... فَمَنْ قَالَ : إنَّ الْمُخْطِئَ فِي مَسْأَلَةٍ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ يَأْثَمُ ، فَقَدْ خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْإِجْمَاعَ الْقَدِيمَ"[[143]](#footnote-143)

و ابن العربي هم می گوید : " فالجاهل والمخطئ من هذه الأمة ، ولو عمل من الكفر والشرك ما يكون صاحبه مشركاً أو كافراً ، فإنه يعذر بالجهل والخطأ ، حتى تتبين له الحجة ، التي يكفر تاركها ، بياناً واضحاً ما يلتبس على مثله "[[144]](#footnote-144)

الشيخ عبد الرحمن السعدي می گوید: " وهذا عام في كل ما أخطأ فيه المؤمنون من الأمور العملية والأمور الخبرية "[[145]](#footnote-145)

و ابن عثيمين نیز می گوید : " والجهل ـ بلا شك ـ من الخطأ ، فعلى هذا نقول : إذا فعل الإنسان ما يُوجب الكفر ، من قول أو فعل ، جاهلاً بأنه كفر، أي : جاهلاً بدليله الشرعي، فإنه لا يكفر"[[146]](#footnote-146)

1. ما رواه الشيخان عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنَّ رَجُلاً كَانَ قَبْلَكُمْ رَغَسَهُ – أي رزقه – اللَّهُ مَالاً فَقَالَ لِبَنِيهِ لَمَّا حُضِرَ : أَيَّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ ؟ قَالُوا : خَيْرَ أَبٍ . قَالَ : فَإِنِّي لَمْ أَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ ؛ فَإِذَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي ثُمَّ ذَرُّونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ فَفَعَلُوا فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ مَا حَمَلَكَ قَالَ مَخَافَتُكَ فَتَلَقَّاهُ بِرَحْمَتِهِ .
* و في رواية عند مسلم ، عن أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ : ( أَسْرَفَ رَجُلٌ عَلَىَ نَفْسِهِ ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَىَ بَنِيهِ فَقَالَ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ اسْحَقُونِي ، ثُمَّ اذْرُونِي فِي الرِّيحِ فِي الْبَحْرِ ، فَواللهِ لَئِنْ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي ، لَيُعَذِّبُنِي عَذَاباً مَا عَذَّبَهُ أَحَداً ، قَالَ : فَفَعَلُوا ذَلِكَ بِهِ ، فَقَالَ لِلأَرْضِ : أَدِّ مَا أَخَذْتِ ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ . فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَىَ مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : خَشْيَتُكَ يَا رَبِّ ! أَوْ قَالَ : مَخَافَتُكَ ! فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ) .[[147]](#footnote-147)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: ( كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ المَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ اطْحَنُونِي ، ثُمَّ ذَرُّونِي فِي الرِّيحِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي لَيُعَذِّبَنِّي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا.فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الأَرْضَ فَقَالَ: اجْمَعِي مَا فِيكِ مِنْهُ، فَفَعَلَتْ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ. فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟قَالَ: يَا رَبِّ خَشْيَتُكَ ، فَغَفَرَ لَهُ)

ابوهريره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روايت مي‌كند كه رسول اكرم مي‌فرمايد: مردي بود كه بسيار گناه‌كار بود و معصيت و نافرماني خداوند را بسيار كرده بود به همين دليل زماني كه در حال جان دادن بود و داشت نفس‌هاي آخر زندگيش را مي‌كشيد به فرزندانش گفت: هنگامي كه من مردم جسد مرا بسوزانيد سپس مرا به خاكستر تبديل نمائيد و بعد از آن خاكسترم را در هوا پخش كنيد تا باد آنها را از هم دور بريزد و خاكستري از من باقي نماند. چون قسم به خدا اگر پروردگارم بر من دست يابد من را عذاب سختي مي‌دهد، عذابي كه تا بحال هيچ كس را با آن عذاب نداده است، پس زمانيكه اين شخص مرد و فرزندانش در حقش چنين وصيتي را عملي كردند و سپس خداوند به زمين دستور داد كه خاكستر آن مرد را جمع كند و او دوباره به اذن خداوند زنده شد و در برابر خداوند ايستاد و بعد از اين زنده شدن و ايستادن در مقابل پروردگار، خداوند از او پرسيد چه چيزي سبب شده كه مرتكب چنين كاري شدي و چنين وصيتی كردي؟ اين مرد هم در جواب فرمود اي پروردگار ترس از تو مرا وادار به انجام چنين كاري كرد خداوند هم او را بخاطر ترس وخشیتی کی داشت بخشيد و او را عفو كرد. "

گفته ای که از این شخص صادر شده است کفر اکبری است که او را از ملت اسلام خارج می گرداند، به دلیل انکار قدرت الله بر جمع کردنش بعد از مرگ، و"صفة القدرة" از روشتن ترین و آشکار ترین صفاتی به شمار می رود که از لوازم ربوبیت و الوهیت الله متعال به شمار می رود، بلکه از صفا ویژه ی الله متعال به شمار می رود، اما کافر نگشت، چون به دلیل جهلش معذور بود .این شخص مسلمانی است که جاهلانه در قدرت الله و معاد شک کرده و در کفر افتاده است.تمام مسلمین اتفاق دارند که اگر کسی عالمانه در قدرت الله در زنده کردن انسانها شک کند و یا عقیده داشته باشد که می تواند از قدرت الله خارج گردد کافر می گردد اما جهل این شخص مسلمان برایش عذر گردید و باعث بخشش وی گردید .

و ابن تيمية نیز می گوید : " فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إعَادَتِهِ إذَا ذُرِّيَ ، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ ، وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ : فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ" [[148]](#footnote-148)

وقال أيضا : " فَهَذَا الرجل اعْتقد أَن الله لَا يقدر على جمعه إِذا فعل ذَلِك، أَو شكّ، وَأَنه لَا يَبْعَثهُ ؛ وكل من هذَيْن الاعتقادين كفر ، يكفر من قَامَت عَلَيْهِ الْحجَّة ، لكنه كَانَ يجهل ذَلِك ، وَلم يبلغهُ الْعلم بِمَا يردهُ عَن جَهله ، وَكَانَ عِنْده إِيمَان بِاللَّه وبأمره وَنَهْيه ووعده ووعيده ، فخاف من عِقَابه ، فغفر الله لَهُ بخشيته .فَمن أَخطَأ فِي بعض مسَائِل الِاعْتِقَاد من أهل الْإِيمَان بِاللَّه وبرسوله وباليوم الآخر وَالْعَمَل الصَّالح ، لم يكن أَسْوَأ حَالا من الرجل ، فَيغْفر الله خطأه ، أَو يعذبه إِن كَانَ مِنْهُ تَفْرِيط فِي اتِّبَاع الْحق على قدر دينه . وَأما تَكْفِير شخص عُلم إيمَانه بِمُجَرَّد الْغَلَط فِي ذَلِك: فعظيم" [[149]](#footnote-149)

ابن تيميه راجع به اين مرد مي‌ گويد: اين مرد گمان كرد خداوند قادر نيست كه او را بعد از اين عملش دوباره زنده كند و او را به حالت اول بازگرداند و اين در حاليست كه انكار قدرت خداوند متعال و «انكار دوباره زنده‌شدن انسان در قيامت كفر است»(ودرجایی دیگرمیگوید:به اتفاق مسلمانان کفراست) ولي اين مرد باوجود اينكه به خداوند ايمان داشت و به توانايي و امر و دستور خداوند باور داشت و ترس از خداوند در دلش جاي گرفته بود به قدرت خداوند جاهل بود و در اين زعم و گمان خود گمراه و همچنين در خطا و اشتباه بود ولي با اين همه خداوند او را بخشيد چرا كه او جاهل بودودرگمان خود به خطا رفته بود. و اين حديث به صراحت بيان مي‌دارد كه اين مرد اميدوار بود كه با انجام چنين كاري خداوند او را دوباره زنده نكند و بدتر از اين اينكه در امر معاد و زنده شدن دوباره شك كرده بود كه اين كفر است و اين كفر زماني در حق كسي صادر مي‌شود كه حجت نبوت بر آن شخص اقامه شود در اين صورت می توان دست به تكفير چنين شخصي زد.[[150]](#footnote-150)

ونظرابن قیم درمور این حدیث چنین است که میگوید:هركس از روي جهل و ناآگاهي و يا اينكه از روي تأويل خاصي مسئله‌اي را انكار نمايد بخاطر اين جهل و ناآگاه بودن و همچنين به دليل تأويل خاصي كه از اين مسئله دارد تكفير نمي‌شود و نمي‌توان او را كافر خواند. مانند حديث مردي كه قدرت خداوند را بر جمع‌آوري خاكستر خود انكار كرد و به خانواده‌اش دستور داد كه او را بسوزانند و خاكسترش را در باد پخش كنند ولي با اين وجود خداوند او را بخشيد و او را مورد مرحمت خود قرار داد چرا كه اين شخص جاهل و ناآگاه از واقعيت مسئله بود، چرا كه اين كار را از روي انكار قدرت خداوند و تكذيب قدرت او انجام نداد بلكه آن را از روي جهل و ناداني انجام داد.[[151]](#footnote-151)

وابن حزم در رابطه با حديث اين مرد كه در قدرت خداوندشک کردومنکر آن شد مي‌فرمايد: اين مرد نسبت به اينكه خداوند قادر است خاكستر او را جمع نمايد و دوباره او را زنده كند جاهل بود اين در حاليست كه خداوند او را به خاطر «عدم آگاهي»و همچنين اقرار به وجود خداوند و ترس از ذات رب‌العالمين مورد عفو و بخشش قرارداد.[[152]](#footnote-152)

ابن عبد البر می گوید : " اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْنَاهُ ، فَقَالَ مِنْهُمْ قَائِلُونَ : هَذَا رَجُلٌ جَهِلَ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ الْقُدْرَةُ ، فَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ، قَالُوا : وَمَنْ جَهِلَ صِفَةً مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآمَنَ بِسَائِرِ صِفَاتِهِ وَعَرَفَهَا ، لَمْ يَكُنْ بِجَهْلِهِ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ كَافِرًا ، قَالُوا : وَإِنَّمَا الْكَافِرُ مَنْ عاند الحق لا من جهله . وهذا قول المتقدمين مِنَ الْعُلَمَاءِ وَمَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُمْ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ[[153]](#footnote-153) " .

إمام الشافعي نیز می گوید: " للهِ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ، جَاءَ بِهَا كِتَابُهُ ، وَأَخْبَرَ بِهَا نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّتَهُ ، لاَ يَسَعُ أَحَداً قَامَتْ عَلَيْهِ الحُجَّةُ رَدُّهَا ، لأَنَّ القُرْآنَ نَزَلَ بِهَا ، وَصَحَّ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ القَوْلَ بِهَا .فَإِنْ خَالَفَ ذَلِكَ بَعْدَ ثُبُوتِ الحُجَّةِ عَلَيْهِ : فَهُوَ كَافِرٌ ، فَأَمَّا قَبْلَ ثُبُوْتِ الحُجَّةِ ، فَمَعْذُورٌ بِالجَهْلِ ، لأَنَّ عِلْمَ ذَلِكَ لاَ يُدْرَكُ بِالعَقْلِ ، وَلاَ بِالرَّوِيَّةِ وَالفِكْرِ ، وَلاَ نُكَفِّرُ بِالجَهْلِ بِهَا أَحَداً إِلاَّ بَعْدَ انتهَاءِ الخَبَرِ إِلَيْهِ بِهَا" [[154]](#footnote-154)

الحافظ در کتاب الفتح می گوید : «قال الخطابي : قد يستشكل هذا فيقال : كيف يغفر له و هو منكر للبعث و القدرة على إحياء الموتى؟ و الجواب : أنه لم ينكر البعث و إنما جهل فظن أنه إذا فعل به ذلك لا يعاد فلا يعذب ، و قد ظهر إيمانه باعترافه بأنه إنما فعل ذلك من خشية الله . قال ابن قتيبة : قد يغلط في بعض الصفات قوم من المسلمين فلا يكفرون بذلك» .

أبو محمد بن حزم نیز می گوید:«فهذا إنسان جهل إلى أن مات أن الله عز و جلّ يقدر على جمع رماده و إحيائه، و قد غفر الله له لإقراره، و خوفه، و جهله»[[155]](#footnote-155)

عده ای بر آن بوده اند که این روایت را به شیوه ای تأویل کنند که مسأله ی عذر به جهل این مسلمان در آن کم رنگ گردد. امام ابن‌حزم برچنين اشخاصي سخت مي‌تازد و آنها را مورد هجوم قرار مي‌دهد، هرچند كه نامي از آنها نمي‌برد، و در اين باره مي‌ گوید: تأويل كلمه قَدَرَ و معنا نمودن آن به ضَيق در حقيقت تحريف كردن كلام از جايگاه اصلي خودش مي‌باشد و اين تأويل، تأويل باطلي است كه به هيچ وجه ممكن نمي‌باشد چون «اگر چنين مي‌بود اين شخص دستور نمي‌داد كه خانواده‌اش او را بسوزانند و خاكسترش را در هوا پخش نمايند بلكه به همان مردن و در قبرگذاشته‌شدن اكتفا مي نمود» و شکي نيست كه امر و دستور اين مرد به فرزندانش براي انجام دادن اين وصيت در حقش اين بوده كه با اين وسيله از عذاب خداوند رهايي يابد و خداوند نتواند او را دوباره زنده نمايد و مورد بازخواست قراردهد.[[156]](#footnote-156)

عده ای نیز مي گويند كه اين مرد نسبت به قدرت بازگرداندن خداوند (معاد) شك داشته كه اين مسئله از مسائل صفات خداوند مي‌باشد و كفر در اسماء و صفات كفر اصغر است. اما علماء در كتابهاي عقيده ذكر كرده‌اند اصل در انكار و تأويل صفاتي از صفات خداوند كفر اكبر است، مگر در جايي كه زمينه تأويل آن باشد و بعضي آن را به غلط تأويل ‌كنند؛ مانند معتزله مثلاً (يد)را به قدرت و يا سمع و بصررا به علم كه در اين جا چون در لغت عربي اين الفاظ تأويل بردار مي‌باشند گفته شده اگر كسي آن را تأويل كرد نمی توان او را فورا تکفیر کرد زیرا این نوع کفرها تاویل بردار می باشند. و صفاتی مانند«ید»،«وجه» و«عین» اگرکسی در مورد آنهاباتاویل غلط به تحریف معانی آن پرداخت نمی توان اورا تکفیرکرد .مثلا تاویل (ید)دست خداوندبه قدرت ویاامثال این نوع تاویلها.ومنظورعلماء ازاین نمی توان کسی را که درمبحث اسماءوصفات که درآن به خطاءرفته است تکفیرکرداین نوع تاویلات می باشد نه شک وانکار صفتی مانند معاد که به اجماع اهل اسلام کفر اکبر است.

در این صورت انكار و شك در صفاتي همچون «خالق» ،«رازق»، «سمیع»، «علیم»، «حکیم»، «شدیدالعقاب» و... کفراکبر می باشد نه اصغر؛ و چنانچه ابن تیمیه می گوید: انکارصفتی مانندمعاد(یعنی قدرت بازگرداندن مردگان)به اتفاق مسلمانان کفراکبراست "وگفته این مرد بنی اسرائیلی هم همانطور که آشکاراست شک صفت معاد خداوندی بود.

ابن تیمیه در مورد جاهلانی که در اشخاص و قبور غلو می کنند می گوید:بعضی می گویند: "هر گاه محتاج چیزی بودید اگر فلان شیخ را فرا بخوانید، او به یاری شما خواهد آمد ، یا اگرچند گام را به سوی بارگاهش بردارید و او را به فریاد بطلبید ، حاجت شما را برآورده می سازد. این عقیده نادرست است و اقدام به آن حرام است. « یعنی کسی که چنین می کند، کار حرامی را مرتکب شده، امَا مشرک نمی شود.»[[157]](#footnote-157)

امام غزالی طوسی پس از اظهار نظر در مورد «معتزله و مشبهه» و دیگر فرقه های اهل بدعت در دین و کسانی که در تاویل به خطا رفته اند، می گوید:" آنان در مقام اجتهاد دردین قرار داشته اند. اما آنچه که ضرورت دارد مورد توجّه قرار گیرد-البته تا جایی که راهی و توجیهی برای آن وجود داشته باشد- پرهیزازتکفیر ایشان است. زیرا مباح نمودن قتل ومصادره اموال اهل نماز و قبله که به صراحت به« لا اله الا الله» اقرار می نمایند، خطاست. زیرا رسول خدا(ص) فرموده اند:« به من فرمان داده شده با مردم تا زمانی که می گویند:" لا اله الا الله و محمد رسول الله " بجنگم، اماهر گاه آن را گفتند: جان و مال ایشان –مگرمستحق آن باشند–درمصونیت قرارمی گیرند!»[[158]](#footnote-158)

1. سؤال حواريين عيسى عليه و على نبيِّنا الصلاة و السلام ، و سخنان آنها که الله متعال در قرآن ذکر کرده است: إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ (مائدة/ 112)

همانطور كه در ظاهر آيه مشاهده مي‌كنيد حواريون كه اصحاب عيسي‌عليه ‌السلام بودند به عيسي گفتند: آيا پروردگار ما مي‌تواند سفره‌اي از آسمان براي ما بفرستد و وقتي عيسي گفت: اگر ايمان داريد از خداوند بترسيد. حواريون در جواب گفتند مي‌خواهيم از آن بخوريم و اطمينان پيدا كنيم كه تو راست مي‌گويي و بعد از آن عيسي دعا كرد و از آسمان سفره‌اي آمد.

آيا در گفته‌هاي حواريون كه اين درخواست را كردند، آنها به قدرت خدا كه بتواند سفره‌اي از آسمان نازل كند شك داشتند يا نه؟ درباره اين مطلب باتوجه به اين كه كلمه (هل يستطيع ربك)[[159]](#footnote-159) امام‌طبري(مشهور به امام‌المفسرين در میان فرقه های معروف به اهل سنت) و همچنين ابن‌حزم از علماي مشهور قرن پنجم و تمام دنباله روان آنها تا کنون به اين نظريه رأي مي‌دهند كه حواريون در قدرت خداوند شك داشتند و با اين وجود كافر نشدند.

امام طبري اشاره مي‌كند كه در گفته حواريون كه در جواب عيسي گفتند: اين درخواست ما براي اين است كه دلهايمان آرامش يابد و بدانيم كه تو با ما راست گفته اي: امام طبري مي‌فرمايد: كه اين جمله حواريون: كاملاً اين مطلب را مي‌رساند كه مرض شك و ترديد در دين و شك در تصديق پيامبرشان در دلهاي آنان وجود داشته و اين سؤال حواريون براي آزمايش عيسي بوده است.

و همچنين ابن حزم این گفته ی حواریون را ناشی از جهل آنها دانسته و این جهل مانع باطل شدن ایمانشان گشته ومي‌گويد:« فهؤلاء الحواريون الذين أثنى الله عز وجل عليهم قد قالوا بالجهل لعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء؟ و لم يبطل بذلك إيمانهم ، و هذا ما لا مخلص منه ، و إنما كانوا يكفرون لو قالوا ذلك بعد قيام الحجة و تبيينهم لها»[[160]](#footnote-160) حواريون باوجود شك در قدرت خدا كه اين خود كفر مي‌باشد كافر نشدند و در واقع همانطور كه ابن‌حزم اشاره مي‌كند اين قول آنان به خاطر جهلشان بودو براي حواريون عذري حساب مي‌شود.

نظريه امام‌طبري و ابن‌حزم و کسانی که شش قرائت مشهور آیه را پذیرفته اند همین است اما کسانی هم هستند که بر اساس قرائت «هل تسطيع ربك» دیدگاه دیگری دارند. [[161]](#footnote-161)و عذر به جهل در این آیه برخلاف ادعاي کسانی كه مي‌گويند تمام علماي امت داراي يك نظريه هستند، مسئله اختلافي و فقهي است.

1. داستان بني إسرائيل با موسى .الله متعال می فر ماید : ( وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ \* إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (أعراف/138-141)

از موسی خواستند که برایشان بتی قرار دهد که به واسطه ی عبادت آن به الله نزدیک شوند و تقرب جویند همچنانکه مشرکین چنین بتهائی داشتند. ابن الجوزي می گوید: " وهذا إخبار عن عظيم جهلهم حيث توهموا جواز عبادة غير الله ، بعد ما رأوا الآيات". [[162]](#footnote-162)

الشيخ عبد الرحمن المعلمي می گوید: " يظهر من جواب موسى عليه السلام أنه وإن أنكر عليهم جهلهم : لم يجعل طلبهم ارتدادا عن الدين ، ويشهد لذلك أنهم لم يؤاخذوا هنا ، كما أوخذوا به عند اتخاذهم العجل ، فكأنهم هنا - والله أعلم - عذروا بقرب عهدهم " .[[163]](#footnote-163)

1. داستان ذات أنواط .

عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ، قَالَ: " خَرَجَنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِبَلَ حُنَيْنٍ، فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ ، فَقُلْنَا : يَا نَبِيَّ اللهِ ، اجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكُفَّارِ ذَاتُ أَنْوَاطٍ ، وَكَانَ الْكُفَّارُ يَنُوطُونَ سِلَاحَهُمْ بِسِدْرَةٍ ، وَيَعْكُفُونَ حَوْلَهَا .فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ( اللهُ أَكْبَرُ ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى : (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةً) إِنَّكُمْ تَرْكَبُونَ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ " [[164]](#footnote-164)

واقد لیثی می گوید: ما همراه رسول خدا براي غزوه حنين از شهر بيرون رفتيم اين در حالي بود كه ما تازه مسلمان شده بوديم – واقد از جمله كساني مي‌باشد كه در روز فتح مكه ايمان آورده بود – واقد مي‌گويد در كنار درختي گذر كرديم و در همين حال به رسول اكرم گفتيم براي ما يك درخت براي آويختن اسلحه‌ها و وسايلمان قرار بده (ذات انواط)همچنانكه كافران چنين درختي را دارند ما اين سخن را گفتيم چرا كه كفار درختي داشتند كه كنار آن مي‌نشستند همچون شيء ‌با بركت اسلحه‌ها و وسايلشان را بدان آويزان مي نمودند (این کار کفاربه خاطرتبرک وجلب نفعت ودفع ضرر بود) و آن درخت را ذات انواط ناميده بودند .پس واقد مي‌ گوید زماني كه ما اين درخواست را از رسول الله نموديم، رسول الله فرمود: الله اكبر؛ قسم به آنكس كه جانم در دست اوست چيزي را گفتيد كه بني‌اسرائيل آن را به موسي گفتند براي ما اله وخدای همچون اله وخدای قوم فرعون قرار بده و موسي هم در جواب آنها گفت واقعاً شما قوم جاهلي هستيد و پس رسول‌اكرم فرمودند شما در واقع با گفتن اين سخن پيرو سنتهاي اقوام قبل از خود شديد.

نکته مهم در روايت طبراني( ۱۳۵۰۴) در مورد اين درخت این است که «و كانت تعبد من دون الله» مشركين براي اين درخت عبادت مي‌كردند و در روايتي كه بيهقي در دلائل النبوه آورده اینکه «يذبحون عندها» مشركين در كنار آن درخت ذبح و قرباني مي‌كردند. و از جمع روايات معلوم مي‌شود كه مشركين اين درخت را مانند بتي عبادت مي‌كردند. در این صورت چیزی از رسول الله صلی اله علیه وسلم خواستند شرک اکبر بود و بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتار اینها را مانند گفتار قوم بنی اسرائیل در برابر موسی دانست .

محمد رشيد رضا می گوید:" إن الذين قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم ما ذُكر، كانوا حديثي عهد بالشرك، فظنوا أن ما يجعله لهم النبي من ذلك يكون مشروعا، لا ينافي الإسلام[[165]](#footnote-165) " .

و ابن تيمية نیز می گوید :"فإنا بعد معرفة ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات ، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم ، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها ، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها.كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ، ونحو ذلك ، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأن ذلك من الشرك الذي حرمه الله ورسوله.لكن لغلبة الجهل، وقلّة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين، لم يمكن تكفيرهم بذلك، حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، مما يخالفه ". [[166]](#footnote-166)

در مورد کسانی که «آگاهانه» مرتکب جرم استهزاء شده بودند الله متعال بدون قبول عذر آنها را تکفیر نموده و فرمود « لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»(توبه/66) . این تکفیر کسانی بود که «آگاهانه» تنها در حد سخن و کلام مرتکب جرم شده بودند. در صورت «آگاهی و علم» فرق ندارد شخص با دلش دچار کفر شود یا با قول و عمل؛ چون خواستن و طلب جرم و شرك مانند انجام دادن آن است. همچنانکه قاعده ی مشهوری است که « أن من نوي الكفر في المآل كَفَر في الحال » يعني هركس اراده ونيت كند که درزمان آینده کفری را انجام دهد(با وجود شروط و رفع موانع) آن شخص درزمان حال کافرمیگردد.

مانند کسی که بخواهد در آینده بر علیه مسلمین وارد یکی از احزاب سکولار و مرتد و یا ارتش کفار سکولار جهانی گردد، اگر شروط تکفیر در او وجود داشت و موانعی در تکفیر وی وجود نداشت، این شخص درهمین زمان حال کافرمیشود. صحابه هم این درخواست شرک آمیزرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمودند، اما به دلیل مانع جهل وتازه مسلمان بودنشان کافرنشدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنکه کار آنها را به شرک اکبر قوم بنی اسرائیل تشبیه نمود اما به آنان نگفت که مرتد شده اید و تکفیر شان نکرد و درخواست توبه هم از آنها ننمود .

1. روایت جمع آوری صدقه از مسلمین الليثيين

" عروة عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم بعث أبا جهم بن حذيفة مصدقا فلاجه رجل في صدقته فضربه أبو جهم فشجه فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا القود يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فرضوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم إني خاطب العشية على الناس ومخبرهم برضاكم فقالوا نعم فخطب رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم إن هؤلاء الليثيين أتوني يريدون القود فعرضت عليهم كذا وكذا فرضوا أرضيتم قالوا لا فهم المهاجرون بهم فأمرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يكفوا عنهم فكفوا ثم دعاهم فزادهم فقال أرضيتم فقالوا نعم قال إني خاطب على الناس ومخبرهم برضاكم قالوا نعم فخطب النبي صلى الله عليه وسلم فقال أرضيتم قالوا نعم .[[167]](#footnote-167)

حديث به اين شرح مي‌باشد كه رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوجهم بن‌حذيفه را براي جمع‌آوري زكات پيش قوم ليثيين (قومي بودند مسلمان كه در مدينه زندگي مي‌كردند، چون جمع ذکات مختص مسلمین است) فرستاد و وقتي داشت زكات را جمع‌آوري مي‌كرد مردي در امر زكات با او درگير شد و با هم دعوايشان شد تا اينكه ابوجهم او را زد و سرش را شكست و اين قوم كه يكي از آنها بوسيله ابوجهم سرش شکسته شده بود پيش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: اي رسول الله ما در مقابل شكسته‌شدن سر اين شخص از شما قصاص مي‌خواهيم و رسول الله هم به آنها گفت در مقابل شكسته‌شدن سر اين شخص فلان‌چيز و فلان‌چيز براي شما. و سپس فرمود آيا راضي شديد؟ گفتند نه و دوباره رسول الله فرمودند فلان‌چيز و فلان‌چيز هم براي شما، آيا راضي شديد؟ آن قوم گفتند نه، سپس دوباره رسول الله به آنها فرمودند فلان‌چيز و فلان‌چيز براي شما حالا راضي شديد؟ آنها در جواب رسول الله گفتند: بله راضي شديم؛ سپس رسول الله فرمودند: من براي مردم بعدازعصرخطبه مي‌خوانم و از رضايت شما به مردم خبرمي‌دهم.

آن قوم گفتند: اين كار را انجام بده. پس رسول الله بعدازعصر براي مردم خطه خواند و فرمودند: اي مردم اين قوم لثيين نزد من آمدند و از من طلب قصاص كردند من هم چيزهايي را به عنوان قصاص به آنها دادم و آنها هم از من راضي شدند پس رسول الله رو به آن قوم كردند و گفتند:« مگر اينطور نيست و مگر شما از من راضي نشديد؟ ولي آنها در جواب رسول الله گفتند: نه اينطور نيست و راضي نشديم.»

دراینجااین قوم پیامبرخدا را تکذیب کردند و به اونسبت دروغ دادند که این کفراست. و به دليل اينكه رسول الله را تكذيب كردند مهاجرين به آنها حمله كردند و رسول الله به مهاجرين دستور داد تا از آنها دست بردارند و مهاجرين هم از آنها دست بردار شدند پس رسول الله آن قوم را فراخواند و برای بار چهارم به مقدار پیشنهاد شده قبلی افزود پس به آنها فرمود آيا شما راضي نشديد؟ گفتند بله اي‌ رسول الله راضي شديم. و سپس رسول الله دوباره فرمودند من براي مردم خطبه مي‌خوانم و از رضايت شما به آنها خبر مي‌دهم. گفتند: اين كار را انجام دهيد. پس رسول الله خطبه خواند و فرمود آيا راضي شديد آنها اینبارگفتند بله راضي شديم.

ابن‌حزم در توضيح اين حديث مي‌ گوید :" در اين حديث اين نكته دريافت مي‌شود كه انسان جاهل معذور است واينكه انسان جاهل با «انجام كفر از روي جهل از اسلام خارج نمي‌شود» همانند كسي كه عالم بوده و اقامه حجه بر او شده كه اگر كفري از او سر زند كافر مي‌شود چرا كه اين قوم ليثيين رسول‌الله را تكذيب كردند و تكذيب رسول‌الله بدون هيچ اختلافي كفر محض مي‌باشد ولي آنها بخاطر جاهل بودنشان و بخاطر اينكه بيابان نشين بودند معذور بودند و از جانب صحابه و رسول‌ الله تكفير نشدند." [[168]](#footnote-168)

1. حدیث قومی که غیر از لا اله الا الله از اسلام چیزی نداشتند:

عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيُسْرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا .فَقَالَ لَهُ صِلَةُ: مَا تُغْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُذَيْفَةُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حُذَيْفَةُ.ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَالَ: ( يَا صِلَةُ ، تُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ) ثَلَاثًا. [[169]](#footnote-169)

حذيفه بن‌يمان مي‌گويد: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همانگونه كه بندها ونقشهای لباس كهنه مي‌شود و پاره مي‌شود و از بين مي‌رود دين اسلام هم به كهنگي مي گرايد و رو به سوي زوال و نابودي مي گيرد تا جائيكه دانسته نمي‌شود كه روزه و نماز و عبادت و صدقه چيست؟ و به چه معناست، و شبی به ناگاه كتاب خداوند (يعني قرآن عظيم) از ميان مردم برداشته مي‌شود و بر روي زمين اثري از آن باقي نمي‌ماند و آيه‌اي از آن را نمي‌توان در ميان مردم يافت اين در حاليست كه دسته‌اي از مردمان باقيمانده از جمله پيران و بزرگسالان زن و مرد مي‌گويند: ما همان كلمه لااله‌الاالله را كه پدران و مادرانمان را بر آن يافتيم و می شنیدیم كه آن کلمات را بر زبان مي‌آورند، تكرار مي‌كنيم و برزبان مي‌آوريم در حالي كه حذيفه اين حديث را روايت مي‌كند صحابي ديگر به نام صله مي‌گويد: «گفتن اين كلمه هيچ سودي به حالشان ندارد چرا كه آنها آن را فهم نكرده و به مفهوم آن كلمه و ديگر مسائل دين از جمله نماز و روزه و صدقه و غيره عمل نمي‌كنند»، پس حذيفه با شنيدن اين سخن از صله روي برمي‌گرداند و صله اين جمله را پشت‌سر هم سه بار تكرار كرد و هر سه بار هم حذيفه از او روي برگرداند تا اينكه حذيفه به او روي كرد و فرمود: اي صله گفتن همان جمله آنها را از آتش جهنم نجات مي‌دهد؛ حذيفه اين جمله را سه بار تكرار نمودند.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه این قوم هیچ چیزی غیر از «ایمان مجمل» به توحید و شهادتین نداشتند و از اسلام چیزی غیر از اقراری که از نیاکان خود به آنها رسیده است نداشتند. در واقع این دسته از «مسلمین» «عمل» را كه از اركان اسلام است كاملاً ترك كرده‌اند و ترك كلي اعمال به عقیده اهل سنت كفر اكبر مي‌باشد، اما این مسلمین به سبب جهلشان نسبت به وجوب اين اعمال تنها به دلیل حداقل ايماني كه دارند از آتش جهنم نجات مي‌يابند و اين هم آشكار است كه فقط مسلمین اهل نجات‌اند و اگر جهل براي اينان عذر نبود چگونه با داشتن چنين كفر بزرگي (يعني ترك عمل به طور كلي) اهل نجات محسوب مي‌شوند؟

ابن‌تيميه در مورد افرادی که در چنین موقعیتهائی می افتند می گوید: " وَكَثِيرٌ مِنْ النَّاسِ قَدْ يَنْشَأُ فِي الْأَمْكِنَةِ وَالْأَزْمِنَةِ الَّذِي يَنْدَرِسُ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ عُلُومِ النُّبُوَّاتِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى مَنْ يُبَلِّغُ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ، فَلَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا يَبْعَثُ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ، وَلَا يَكُونُ هُنَاكَ مَنْ يُبَلِّغُهُ ذَلِكَ ، وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ؛ وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْأَئِمَّةُ عَلَى أَنَّ مَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ ، وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ ، فَأَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ : فَإِنَّهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ" .[[170]](#footnote-170)

بسياري از مردم در مكان و زمان‌هايي نشأت مي‌گيرند و زندگي مي‌كنند كه در آن مكان و زمان علوم ديني كهنه شده و بسياري از علوم نبوت و مسائل ديني به شيوه‌اي با نابودي روبه رو شده است تا جائي كه كسي باقي نمي‌ماند كه آنچه را خدا و رسولش بدان امر نموده‌اند از روي كتاب و حكمت براي آن مردم تبيين كنند پس بسياري از اين علوم دانسته نمي‌شود و در نتيجه نمي‌توان چنين مردماني را در چنين وضعيت و حالي «تكفير نمود و به مجرد اينكه كفر و يا شركي از آنها ديده و يا شنيده شد آنها را كافر به حساب آورد» به همين دليل ائمه بزرگوار بر اين مسئله اتفاق نظر دارند كه هر كس كه در مكاني دور از اهل علم و ايمان زندگي كند و يا اينكه تازه وارد اسلام شده باشد و به همين جهت و از روي ناآگاهي دست به انكار بعضي از مسائل و احكام آشكار و متواتر اسلام بزند نمي‌توان او را تكفير نمود تا زمانی که اگاهی وعلم پیدا کند برآنچه که پیامبردراین مورد آورده است.

1. مسلمانی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند

عن عبد الله بن أبي أوفى قال: لما قدم معاذ بن جبل من الشام سجد لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "ما هذا يا معاذ؟ ". فقال : يا رسول الله  صلى الله عليه وسلم  أتيت الشام فوافيتهم يسجدون لبطارقتهم وأساقفتهم فوددت في نفسي أن أفعل ذلك لك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم:" لو كنت آمراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت الزوجة أن تسجد لزوجها والذي نفس محمد بيده لا تؤدي المرأة حق ربها حتى تؤدي حق زوجها ولو سألها نفسها وهي على قتب لم تمنعه"[[171]](#footnote-171)

امام شوکانی در کتاب نیل الأوطار در زمینه ی این حدیث می آورد:« وفي هذا الحديث دليل على أن من سجد جاهلا لغير الله لم يكفر.» در این حدیث دلیلی است مبنی بر اینکه هر کسی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند کافرنمی گردد .

1. ادعای علم غیب داشتن برای رسول الله صلى الله عليه وسلم

عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم - : «لا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». [[172]](#footnote-172)وفی روايه قام اليهن فقال سبحان الله لايعلم ما في غد الا الله

 از رُبَيَّع دختر معوذ روايت است كه مي گويد: رسول الله صلى الله عليه وسلم صبح شب عروسي ام نزد من آمد و همين طور كه تو نشسته اي، بر فرش نشست در حالي كه چند كنيز مشغول دف زدن بودند و براي پدرانشان كه در جنگ بدر كشته شده بودند، مرثيه مي خواندند. در آن اثنا، يكي از كنيزان گفت:«در ميان ما پيامبري وجود دارد كه مي داند فردا چه پيش خواهد آمد». رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «چنين نگو. بلكه همان سرود گذشته ات را بخوان». ودر روايت ديگرآمده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود:سبحانالله ازآنچه که فردا اتفاق می افتد فقط خداوند آن را می داند.

ادعای علم غیب برای غیر الله کفر اکبر می باشد، اما این مسلمان به دلیل جهل یا فراموشی یا خطاء مشمول قاعده ی عذر می گردد؛ در حالی که انحصار علم غیب برای الله از مفاهيم بسيار روشن و آشكار قرآني است و هركس غيراز خدا ادعاي غيب كند او كافر است. اما این مفهوم «در چنان جامعه ی اسلامی» و با حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن همه سابقون الاولون باز برای عده ای از مسلمین آشکار و روشن نیست و در چنان جامعه ای برای چنین اشخاصی عذر به جهل قائل می گردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم در واکنش به این کفر آشکاراقدام به تکفیر این مسلمان نمی کند بلکه با گفته ی : این رانگو و غيب را فقط خدا مي‌داند به این مسلمان اقامه ی حجت می کند.

1. مسلمانی که در زمان عمر بن خطاب از روی جهل حرامی را حلال می گرداند

قدامة بن مظعون جُمَحی در مورد تحریم خمر دیدگاهی بر خلاف عموم مسلمین داشت . عمر بن خطاب با اقامه ی حجت بر او ازاین مسلمان درخواست توبه نمود و او را از دایره ی اسلام خارج نکرد و حکم به کفرش نداد بلکه اگر این شخص بعد از اقامه ی حجت در چنان حکومت اسلامی باز بر کفرخود اصرار می نمود در این صورت از دایره ی اسلام خارج می گردید.

1. استدلال به الإجماع صحابه و موافقت عموم مسلمین .

إمام ابن حزم الظاهري در این زمینه می گوید:«برهانٌ ضروريٌ لا خلاف فيه : و هو أن الأمة مجمعة كلها بلا خلاف من أحد منهم ، و هو أن كل من بدل آية من القرآن عامداً ، و هو يدري أنها في المصاحف بخلاف ذلك ، و أسقط كلمةً عمداً كذلك ، أو زاد فيها كلمة عامداً ، فإنه كافر بإجماع الأمَّة كلِّها ، ثم إن المرء يخطئ في التلاوة ، فيزيد كلمة و ينقص أخرى ، و يبدل كلامه جاهلاً ، مقدراً أنه مصيب ، و يكابر في ذلك ، و يناظر قبل أن يتبين له الحق ، و لا يكون بذلك عند أحد من الأمة كافراً ، و لا فاسقاً و لا آثماً ، فإذا وقف على المصاحف أو أخبره بذلك من القراء من تقوم الحجة بخبره ، فإن تمادى على خطئه فهو عند الأمة كلِّها كافر بذلك لا محالة ، و هذا هو الحكم الجاري في جميع الديانة »[[173]](#footnote-173)این قول درمورد کسی صادر شده است که در چیز آشکار و روشنی چون قرآنی که در دسترس تمام انسانها و آنهمه معلم، آموزش و آگاهی در مورد آن در تمام زمانها و مکانها وجود دارد و تنها کسانی عذر به جهل ندارند که به تغییر یا کم و زیاد نمودن آگاهانه و عمدی آیات اقدام نموده اند، اما کسی که به دلیل غیر عمد و بر اثر جهل، فراموشی یا خطاء دچار این اعمال می گردد علاوه بر آنکه حکم کافر یا فاسق بودن او صادر نمی گردد بلکه چنین شخصی اصلا گنه کار هم نیست.

اگر در مورد قرآنی که اینهمه آگاهی در مورد آن وجود دارد باز عذر به جهل در مواردی قابل پذیرش است در این صورت در مورد سایر علوم شرعی در حالی که کسانی نبوده اند که این آگاهی ها را به مسلمانان بدهند و اینهمه فرق و مذاهب و تفاسیر گوناگون هم وجود دارد پذیرش عذر به جهل امری به دور از انصاف نیست. اما این پذیرش جهل به این دلیل نیست که جهل بهترازعلم است، بلکه به این دلیل است که تبلیغ و تمکینی وجود ندارد تا حجت بر مردم تکمیل گردد. امام شافعی می فرماید: «لو عُذِرَ الجاهل؛ لأجل جهله لكان الجهل خيراً من العلم إذ كان يحط عن العبد أعباء التكليف و يريح قلبه من ضروب التعنيف ؛ فلا حجة للعبد في جهله بالحكم بعد التبليغ و التمكين ؛ لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرُسل»[[174]](#footnote-174)

**کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند**

در چنین حالاتی که ذکر شد و موارد مشابه، شخص با وجود جهلش به دین اسلام، مسلمان باقی می ماند و سعی می شود اشتباهش برطرف شود هر چند که بزرگ هم باشد. اما فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب و حمد بن ناصر آل معمر و نجدیت پیرو اینها به نکته ی عجیب و تازه ای اشاره می کنند که سابقه ای در میان مسلمین نداشته است و آن اینکه: إذا كان يعمل بالكفر والشرك لجهله أو عدم من ينبهه لا نحكم بكفره حتى تقوم عليه الحجة ولكن لانحكم بأنه مسلم.. [[175]](#footnote-175)زمانی که شخص به دلیل جهلش یا عدم وجود کسی که برایش روشن گری کند دچار عملی کفرآمیز یا شرک آمیز گردد ما به کفر وی حکم نمی دهیم تا زمانی که بر وی اقامه ی حجت گردد، اما با این وجود بر مسلمان بودن وی نیز حکم نمی دهیم.!

انسان یا مسلمان است یا فتری یا کافر، پس این خط فکری خاص چه حکمی بر این مسلمین جاهل می دهند در حالی که فتری ها نیز در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند و در دنیا شخص یا مسلمان است یا جزو جامعه ی کفار؟ چنانچه الله تعالی می در جایی به صورت کلی فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ۚ (تغابن/2) ‏او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است) . گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید . و در جای دیگری نیز به صورت جزئی این آیه را تفسیر می کند و می فرماید: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (حج/17) قطعاً خداوند روز قیامت داوری خواهد کرد در میان مؤمنان و یهودیان و ستاره‌پرستان (مندائیان) و مسیحیان (نصرانی ها) و زردشتیان و سکولاریستها (مشرکان) . مسلّماً خداوند حاضر و ناظر بر هر چیزی است .

این خط فکری خاص در جاهایی با رد عذر به جهل در شرک اکبر می گویند: ... ﺍﮔﺮ ﺑﺮﺍﯼ ﻣﺮﺗﮑﺒﯿﻦ ﺷﺮﮎ ﺍﮐﺒﺮ ﺟﻬﻞ ﻭ ﯾﺎ ﺗﺄﻭﯾﻞ ﺭﺍ ﺑﻌﻨﻮﺍﻥ ﻋﺬﺭ ﻗﺮﺍﺭ ﺩﻫﯿﻢ ﻭ ﺑﻌﺪ ﺑﮕﻮﯾﯿﻢ ﮐﻪ ﺁﻧﻬﺎ ﺑﺎ ﻭﺟﻮﺩ ﺍﯾﻦ ﻣﺴﻠﻤﺎﻥ ﻣﯽﺑﺎﺷﻨﺪ، ﺩﺭ ﻭﺍﻗﻊ ﺍﯾﻦ ﺍﻣﺮ ﻣﻨﺠﺮ ﺑﻪ ﺍﺟﺘﻤﺎﻉ ﺩﻭ ﭼﯿﺰ ﺿﺪ ﻫﻤﺪﯾﮕﺮ ﯾﻌﻨﯽﺷﺮﮎ ﻭ ﺍﺳﻼﻡ ﺷﺪﻩ ﮐﻪ ﺁﻧﻬﻢ ﻣﺤﺎﻝ ﻭ ﻏﯿﺮ ﻣﻤﮑﻦ ﻣﯽﺑﺎﺷﺪ .[[176]](#footnote-176)

اما شرک در برابر ایمان قرار می گیرد نه در برابر اسلام، و ممکن است کسی مسلمان باشد اما نشانه هایی از جاهلیت و شرک هنوز در او باقی مانده باشد؛ یا مرتکب عملی شرک آمیز شود که به دلایلی از دایره ی اسلام خارج نشده و باز مسلمان محسوب گردد .

عده ای از ادامه دهندگان خط فکری محمد بن عبدالوهاب در جزیره العرب برای جاهل به «زیارت قبور»عذر به جهل قائل نیستند، چرا؟ چون در آن زمان و مکان بر اثر سالها تلاش و کوشش در امر قبور برای کسی جهل باقی نمانده است و در این«مکان و زمان مشخص» همه ی مردم نسبت به امر آگاهی های لازم و ضروری را داشتند در نتیجه طبیعی بود که برای مردمان آنجا عذر قائل نباشند .در حالی که در سایر مجتمعات مسلمان نشین آگاهی و شناخت مردم در این سطح نبود. درک مسئله ی زمان و مکان در مسأله ی عذر به جهل از ضروریات قضاوت است.

احمد فرید در این زمینه می گوید: "وإذا تقررت هذه المسألة زال التعجب إذا وجدنا الشيوخ والعلماء في الديار السعودية لايعذرون الجاهل بالتوحيد، لأن أمور التوحيد قد استفاض العلم بها، وقامت الحجة على أهلالجزيرة، بدعوة شيخ الإسلام –يقصد ابن عبد الوهاب –ومنقام بالدعوة من بعده من العلماء، وأين نحن في ديارنا من مثل ذلك، وقد لبس كثير من العلماء على الناس دينهم، وزيّنوالهم الشرك، وأتوا عليه من البراهين التي تبرر وقوعهم في الحنث العظيم".[[177]](#footnote-177)

در بسیاری از سرزمینهای مسلمان نشین مسلمین اموری را به دلیل جهل، شبهه، تأویل، خطاء و اکراه انجام می دهند که «وضع موجود» بر آنها تحمیل کرده است .

به عنوان مثال زمانی که این مسلمین جاهل مردگان را می طلبند هدفشان عبادت غیر الله نیست، اما زمانی که از مشرکین عرب در مورد عبادتشان از آنها سوال می شد می گفتند: وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر/3)، کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (می‌گویند:) ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند . بر خلاف مسلمان جاهل که اگر همان سوال را از وی بپرسید می گوید: پناه بر الله، ما آنها را عبادت نمی کنیم. این مورد دومی التزام مجملی به اسلام دارد و برائت مجملی هم از عبادت غیر الله دارد، بر خلاف بت پرستی که عبادت را بین الله و بتها تقسیم کرده است. [[178]](#footnote-178)بر اساس همین اسلام مجمل و برائت مجمل است که ما جهل کسانی چون صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسائلی چون « ذاتأنواط» و سایر موارد را عذری برایشان محسوب نموده و آنها را خارج از دایره ی اسلام نمی دانیم .

ما بسیاری از احکام و قواعد علمی خود را از کسانی چون السبكي، ابن حجر الهيتمي المكي[[179]](#footnote-179) و علمای دیگر می گیریم در حالی که چنین علمائی از اموات طلب می کردند و به آنها متوسل می شدند.[[180]](#footnote-180)

السبكي می گوید: "إعلم أنه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبي صلّى الله عليهوسلّم إلى ربه.... ولم ينكر أحد ذلك ... حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيهعلى الضعفاء"[[181]](#footnote-181).وابن حجر الهيتمي نیز می گوید: "من خرافات ابن تيمية التي لم يقلها عالم قبله، وصار بها بينأهل الإسلام مثلة: أنه أنكر الاستغاثة والتوسل به صلّى الله عليه وسلّم".[[182]](#footnote-182)

در اینجا هدف کوچک نمودن اشتباهات رایج مسلمین و مجوز دادن به انجام این اشتباهات نیست، بلکه منظور این است که گاه بعضی از مسلمین به دلایلی دچار جهل وشبهه می گردند که همین جهل و شبهه مانع از حکم بر افراد می گردد. عده ای حتی در انجام اشتباهات خود همچون خوارج به آیات و احادیثی استدلال می کنند و اهل تاویل هم هستند.

مانند حدیث مالك الدار که در آن طلب از انبیاء وجود دارد و ابن كثير وابن حجر آن را صحیح دانسته اند. یا شبهه ی زنده بودن انبیاء در قبرهایشان و آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که : "... ووفاتي خير لكم، تعرض علي أعمالكم، فما رأيت من خير حمدت الله عليه، ومارأيت من شر استغفرت الله لكم" با اینکه این روایت از لحاظ سند ضعیف است اما عده ای آن را صحیح دانسته اند . همین دسته از روایات شبهاتی را در اذهان مسلمین قرار داده است.

در نتیجه زمانی که به دلیل جهل، شبهه و تأویل برای کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی که از آنهمه علم و آگاهی برخوردار بودند عذر قائل هستیم، باید برای مسلمینی که از چنین علمی برخوردار نبوده و به نحوی دنباله روان این افراد هستند قائل به عذر به جهل در تمام امور نظری (عقیدتی) و ظاهری (عملی) باشیم . کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی شخصیتهایی هستند که تمام علمای جهان اسلام به میزان علم و آگاهی وسیع آنها برعلوم دینی گواهی داده اند و در تأئید گفته های خود به آنها استناد نموده اند.

ابن تیمیه می گوید: "نعلم بالضرورة أنه لم يشر ع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات، لا الأنبياء ولاالصالحين ولا غيرهم، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها، كما أنه لميشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ونحو ذلك، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأنذلك من الشرك الذي حرمه الله تعالى ورسوله، لكن لغلبة الجهل وقلة العلم بآثار الرسالة فيكثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلّى الله عليه وسلم مما یخالفه[[183]](#footnote-183)

در اینجا به اهمیت وجود حکومت اسلامی یا «جماعت» و شورای اولی الامر پی میبریم . رأی علماء هر کدام حجت مطلق نیست بلکه تنها اجماع شوری چنین شایستگی را دارد و چون شورای اولی الامر فقها وجود ندارد پس عذر به جهل هم در مورد چنین اشخاصی که در زمانها و مکانهائی خاص به حیات خود ادامه می دهند به قوت خود باقی می ماند. حالا عده ای قائل به عذر به جهل برای مسلمان نمی شوند، اینهم ناشی از اجتهاد آنهاست و نباید آنها را تکفیری نامید؛ و عده ای هم قائل به عذر به جهل برای مسلمان در شرایطی خاص هستند باز اینهم امری اجتهادی ست و نباید آنها را مرجئه نامید و با مشغول نمودن مسلمین به همدیگر از امر مهم جهاد فی سبیل الله و قتال با دشمن سکولار مهاجم و نوکران محلی آن و تشکیل حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی که تنها درمان بیماریهای موجود است غافل گردیم .

زمانی که اجماع مسلمین بر اثر نبود شورای اولی الامر واحد و اجماعی که از این امت حاصل می شود از میان می رود عده ای آیات، احادیث، رویدادهای تاریخی و تفاسیرعلماء از این منابع را به صورت منفرد و مستقل از سایر موارد نقل می کنند که با بسیاری از نقل قولهای سایرین از همان مطلب تفاوت فاحش دارد. در حالی که برای این حالت اضطراری که هم اکنون مسلمین با آن دست به گریبان هستند باز قاعده ی صحیح این است که دربرخورد با آراء و تفاسیر مختلف از اسلام و حتی نقل قولهائی که در مورد اندیشه های یک فرد یا رویداد تاریخی یا اتفاقی مربوط به روز صورت می گیرد باید قدر مشترک، روح مطلب و حقیقت ماجرا را از مجموع گفته های شخص و روایات و نقل قولهای مختلف موجود در مورد آن رویداد به دست آورد و بر این اساس به امر ارزیابی اقدام نمود.

**جایگاه عذر به جهل در آثار علماء**

مسلمین در مورد اهل قبله ی جاهلی که مرتکب جرمی بزرگ در زمینه ی عقیده یا سایر احکام ظاهری و عملی مرتکب شده و برایش عذر قائل هستند اختلافی ندارند اما به دلیل نبود شورای واحد مسلمین اختلافات بیشتر بر سر این است که :

* در فلان زمان و مکان مشخص چه چیزی برای اهل قبله ظاهر و آشکار است تا برای شخصی که آگاهانه مرتکب جرم می شود عذر قائل نباشند و چه چیزی پوشیده و خفیه مانده است تا برای مرتکب جرم عذر و بهانه بیاورند.
* عده ای با تقسیم اسلام به اصول و فروع بر این باورند که در اصول نمی توان برای شخص عذر آورد مگر کسی که در مکانی متروک یا دارالکفر زندگی کند یا تازه مسلمان باشد.
* عده ای نیز بر این باورند که اسلام اصل و فرع ندارد و عذر به جهل برای هر کسی که شایسته ی عذر باشد آورده می شود چه در بیابان باشد یا شهر یا هر مکان دیگری.
* عده ای بر این باورند در مواردی که کفار عذر به جهل ندارند مسلمین نیز از آن محروم می گردند و به این شکل حکمی که مختص کفار است را بر مسلمین تطبیق می دهند.
* عده ای دیگر بر این باورند که عذر به جهل امتیازی است که به مسلمان داده شده است و با کفار بسیار متمایزند ...
* و....

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»[[184]](#footnote-184) جز شخص مسلمان کسی داخل بهشت نمی گردد. و باز در جای دیگری می فرماید:« يا ابْنَ الخَطَّابِ، اذْهَبْ فَنادِ في النَّاسِ، أنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا المُؤْمِنُونَ، قالَ: فَخَرَجْتُ فَنادَيْتُ: ألا إنَّه لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إلَّا المُؤْمِنُونَ.»[[185]](#footnote-185)" . وفی روایة عند أبی داود:" یا ابن عوف ! اركب فرسك، ثم نادِ: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن "؛ أی إلا لمؤحد».ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ كن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل بهشت نمی گردند.و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف ! بر اسبت سوار شو،‌ باز با صدای بلند اعلان كن: كه - ورد به - بهشت بغیر از مؤمن-یعنی مؤحد- بر -كسی دیگری- حلال نیست.

ایمان شامل تصدیق قلبی و اقرار به زبان و عمل می باشد اما کسانی هستند که در موقعیتهائی نادر قرار می گیرند که تنها نشانه ی ایمان آنها شهادتین است .به همین ترتیب احادیث زیادی دلالت به این امر دارد كه هر گاه در قلب شخص مسلمان به اندازه - یك ذره - ایمان وجود داشته باشد، داخل بهشت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری كه این احادیث صحیح نزد بخاری و غیره ثابت می باشد، در این صورت لازم است كه این حكم را بر هر آن كه، درقلبش ذره ای از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش را بجز این چیزی نجات نمی دهد.

در روایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: « یَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِیمَانٍ....»[[186]](#footnote-186) الله تعالی می فرماید، هر كسی كه در قلبش به اندازه یك ذره ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد.....؛ ابن حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه اسپند اینجا تمام اعمالی شخص است كه مازاد بر اصل توحید انجام داده است.رسول الله صلی الله علیه وسلم درقول دیگری می فرماید: « أَخرِجُوا مَن قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّه وَ عَمِلَ مِنَ الخَیرِ مَا یَزَنُ ذَرَّهً »، - كسی كه لا إله إلا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد كه وزن آن به اندازه یك ذره باشد –ازآتشجهنم- خارجش می کنند.[[187]](#footnote-187)

مسلمان در نزد الله دارای چنین جایگاهی است و الله متعال دوست دارد که برای بندگانش عذر آورده شود . حالا اگر یکی از اهل قبله از روی جهل معتبر مرتکب کفری گشت بدون آوردن عذر و اقامه ی «حجت نبوی » فورا او را از دایره ی اسلام خارج نمی کنیم؛ این عدم تکفیر به معنی جمع نمودن کفر و ایمان در یک شخص نیست و اصلا چنین شخصی کافر نگشته است تا در صورت عدم تکفیر وی ما نیز کافر گردیم. چون هنگامی که گفته می شود جهل معتبرمانع از تكفير است، اين جهل او مانع رسيدن كفر به ايمان او شده و او در اين حالت كافر نيست .

زمانی که ما با چنین مسلمان ناآگاهی که به دلیل عدم اقامه ی «حجت نبوی» دچار مصیبتی شده دلسوزانه و برادرانه برخورد می کنیم، مشرک کافری را برادر خود نکرده ایم؛ بلکه ما این خواهر یا برادر مریض خود را مشمول قاعده ی عذر به جهل دانسته و اصلاً كافر نمي‌دانیم.

قبلا در مورد عدم عذر به جهل انسانی که وارد دين اسلام نشده و اصطلاحاً اهل قبله نمي‌باشد، صحبت شد؛ اين قواعد كه علماء آن را در مبحث عذر به جهل ذكر كرده‌اند شامل آنها نمي‌شود، يعني «4فیلتر اصلی» و مسئله ظوابط و شرايط و موانع تكفير ربطي به اين گروه ندارد؛ دوباره تأکید می گردد که همه اقوالی که ازعلماء درموردعذربه جهل نقل می شود منظورآنان کسی است که داخل اسلام شده واصطاحا اهل قبله می باشد ومنظور 1- الَّذِينَ هَادُوا 2- وَالصَّابِئِينَ 3- وَالنَّصَارَىٰ 4- وَالْمَجُوسَ 5- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا نیست وهمچنین مریضی که دارو «حجت نبوی» ازقرآن وسنت به اورسیده اما باز از قبول درمان اعراض ورویگردانی می کند.

در زیر به نقل قولهایی می پردازیم که در زماني گفته شده اند كه اکثر مناطق مسكوني زمین در تحت امپراتوري مسلمانان بوده و دنياي اسلام آن روز مملوء از دانشگاه‌ها و مدارس ديني بوده و هركجا كه مسجدي بود جماعتي از اهل علم و محدثين و داعيان دين وجود داشته و بسیاری از امور ضروری زندگی برای مردم همچون خورشید در آسمانِ صاف، آشکار و معلوم گشته بود، اما علماي آن روزگار با اين وجود هم قائل به عذر به جهل بوده‌اند :

* ابن تیمیه حنبلی مذهب می گوید:
* "اهل سنت و جماعت در این مورد اتفاق نظر دارند که گناهان صغیره یا کبیره در ذات خود باعث کفر و ارتداد مسلمان نمی شود، زمانی مسلمانی کافر و مرتد می شود که،عقیده و یا حکم شرعی ثابت و مورد اجماع و اتفاقی را«عالماً و عامداً» انکار کند. این موضوعی است که حتی دو عالم درمورد آن اختلاف نظر ندارند."[[188]](#footnote-188)
* ابن عربي مالکی مذهب مي گوید:

همانطور كه اطاعت از دستورات خداوند ايمان ناميده مي‌شود نافرماني و عصيان در برابر خداوند نيز كفر ناميده مي‌شود، ولي هركاري كه بر آن كفر اطلاق مي‌شود و هروقت نام كفر برده مي‌شود مراد كفري نيست كه انسان را از دايره اسلام خارج مي‌كند، بلكه انسان جاهل و انسان خطاكار در مسائل دين و در دايره اسلام «هرچند مرتكب اعمال كفري و شركي شود نمي‌توان انجام دهنده چنين كفر و شركي را كافر و مشرک خواند » و او را تكفير نمود چرا كه او بخاطر «جاهل بودن و خطايش» در چنين مسئله‌اي معذور مي‌باشد و اين تكفير تا زماني كه دلايل و حجت‌ها بصورت واضح و روشن براي انسان جاهل و خطاكار روشن نشود صورت نمي‌گيرد و در صورت روشن‌شدن دلايل و حجت‌ها براي شخص جاهل و خطاكار اگر بازهم بر كفر و شرك خود اصرار ورزد در اين صورت است كه تكفير مي‌شود و اين روشن شدن بايد به شيوه‌اي باشد كه هيچ گونه التباس و شك و شبهه‌اي در آن باقي نماند و اين قضيه‌اي است (يعني معذور بودن جاهل) كه «هيچ كس جز اهل بدعت »در آن داراي اختلاف نيستند و اهل سنت برآن اتفاق نظر و اجماع قطعي دارند"[[189]](#footnote-189)

* ابن‌حزم ظاهری مذهب در كتاب الفصل می گوید:

" و همچنين هركس كه بگويد خداوند جسم است و براي خداوند جسم قائل شده باشد چنين شخصي اگر« جاهل» باشد و يا نزد خود تأويلي داشته باشد در واقع او «معذور» است و بر او هيچ ملامتي نيست و تعليم دادن اين مسائل بر او بر مسلمين «واجب» است ولي اگر بر او بوسيله كتاب و سنت اقامه حجت شد و از روي عناد و ستيز با آن دو منبع و با آن حجت مخالفت نمود در واقع او كافر است و حكم مرتد را دارد.

و هركس كه بگويد كه خداوند مثلاً فلان شخص است يا مثلاً بگويد خداوند در جسمي از اجسام خلق كرده خود حلول مي‌كند يا اينكه معتقد باشد كه بعد از محمد پيامبري بجز عيسي‌بن مريم ظهور مي‌كند مرتكب اقوال و اعتقادهايي شده است كه هيچ دونفري در تكفير او اختلاف نظر ندارند زیرادراین موارد برهمگان اقامه حجه شده است واگر امکان این باشد که کسی این اعتقادات بالا را داشته باشد واصلا خلاف این مطلب به وی نرسیده باشد حکم تکفیر اوداده نمی شودتا اینکه براو اقامه حجت شود»

* امام شوکانی دریکی ازفتاوی خویش می گوید:

 "و أما شأن المتقدمین علی هذه الدعوة النجدية، فکما قال تعالی« تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (بقره/134( و لم نکلف معرفة اعتقادهم ، فما وجدنا فی کلامهم من الشرک فهو شرک ، قال به مَن قال به ، و لا نقول فی قائله إنه مشرک ، بل نحسن به الظن "[[190]](#footnote-190) واما درمورد حال کسانی که زمان آنهاقبل از زمان دعوت علمای نجد بوده همانطور که خداوند می فرماید: ايشان قومي بودند كه مردند و رفتند . آنچه به دست آوردند متعلّق به خودشان است، و آنچه شما به دست آورده‌ايد، از آن شما است، و درباره آنچه آنها انجام داده اند از شما پرسيده نمي‌شودو هيچ كس مسؤول اعمال ديگري نيست و كسي را به گناه ديگري نمي‌گيرند .

 درادامه امام شوکانی می گوید: ما درمورد این افراد که پیش ازما بوده اند برماتکلیف نشده است که تحقیق کنیم که اعتقادشان چه بوده وهرچه درکلامشان یافتیم که شرک بوده است ماهم می گویم شرک است وگوینده این شرک هرکس که بوده باشد مهم نیست (یعنی مهم نیست عالمی بوده یا عوامی) «وما به گوینده این شرک نمی گویم که او مشرک است» وبه او حسن ظن داریم.

* اقوالی دیگر ازابن تیمیه:

ابن تیمیه درکتاب الایمان می گوید: " و هولاء يعني من معهم ايمان مجمل «يثابون علي اسلامهم» و اقرار بالرسول مجملا وقد لا «يعرفون انه جاء بكتاب »وقد لايعرفون انه جاء ملك ولا انه اخبر بكذا واذا لم يبلغه ان الرسول صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك لم يكن عليهم الاقرار المفصل به ولكن لابد من الاقرار بانه رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه صادق في كل ما يخبر به عن الله " [[191]](#footnote-191)

كساني كه ايمان مجمل و وابتدائی دارند و به پيامبري رسول‌ الله صلی الله علیه وسلم هم اقرار مي‌كنند «آنهامسلمان محسوب می شوند» هرچند كه ندانند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم قرآن را آورده است و ندانند كه جبرئيل نزد او آمده است و به او از وقايع خبر داده است و هرچند ندانند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از اين چيزها خبر داده است و آنها هرچند اقرار مفصل و كاملي از مسائل و عقايد نداشته باشند و تنها براين باور باشند كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، رسول خدا است و هرآنچه را بگويد حق است و او صادق است و راستگو و در چنين حداقلي از ايمان مختصر و غيرمتكامل نيز قرارگرفته باشند بازهم مأجور بوده و مسلمان محسوب شده و براين عقايد خود ثواب مي‌برند و كافر نيستند. "

ابن حزم و ابن تیمیه فرض محالهایی را تصور نموده اند كه حتي، در كنارهم، نزديك است چنين اشخاصي وجود نداشته باشند «يعني كسي وجود نداشته باشد كه از اين مسائل بي‌خبر باشد» اما بازهم بخاطر اين اقرار مجمل به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، و ايمان مختصر، ابن‌تيميه صراحتاً مي‌گويد او به خاطر جهلش مسلمان است .

* همچنين ابن‌تيميه در كتاب الايمان مي‌ گوید :

همانا هفتاد و دو فرقه ديگري كه غير از فرقه برحق وجود دارند؛ هركس از آنهادرظاهر واقعاً مغرض و منافق باشد همانا اودرباطن كافر محسوب مي‌شود و اما كسي كه منافق نبوده بلكه به خدا و رسولش در باطن خويشتن ايمان داشته باشد او كافر محسوب نمي‌شود وهرچند كه به نوعي به خطا و اشتباه افتاده باشد و براي خودش تأويل خاصي داشته باشدوهرچندکه خطاء و اشتباه اوهم بزرگ باشد .....تااینکه ابن تیمیه ادامه می دهدومی گوید:در حاليكه(یعنی به این شرط که) چنين شخصي در قلبش به طورمحکم وجازمانه بر اين باور است كه هر آنچه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر مي‌دهد راست است و هرآنچه كه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به آن امر مي‌نمايد حق است حال اگر چنين شخصي كه دوستدار رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و دين اوست آيه‌اي را بشنود و يا حديثي به او برسد و در اين آيه و حديث تدبر و تعقل نمايد ویا تفسير آن آیه براي او روشن شود و يا خلاصه به شيوه‌اي براي او معنا و مفهوم مسئله‌اي روشن گردد پس اگر در اين صورت اين شخص آنچه را كه قبلاً دروغ مي‌شمرد راست پندارد و نسبت بدانچه جاهل بوده علم پيدا كند و آن را تصديق نمايد«اين تصديق او تصديقی جديد است كه ايمان جديدی در پي دارد كه ايمان قبلي را كه در باطن خويش داشته است با آن افزايش مي‌دهد چرا كه او از قبل كافر نبوده است بلكه به اين مسئله جاهل و ناآگاه بوده است» "[[192]](#footnote-192)

 ابن‌تيميه چنين شخصي را باوجود اينكه كفر و شرك داشته به خاطر نرسيدن دليل به او تكفير نمي‌ کند و مي‌گويد كه اين ايمان جديد بر ايمان قديم این مسلمان افزوده مي‌شود پس معلوم است كه این مسلمان آفت زده را کافر نمي‌داند و باز در جای دیگری می گوید:  " تكفير معين در مورد آن جاهلان از آن جهت كه بر آنان حكم شود كه كافر هستند، اقدام به چنين عملي جائز نيست (يعني تكفير فردي و معين آن) مگر بعد از ارائه دلايل و اقامه حجت كه پس از اين اقامه حجت روشن مي‌شود كه آنان و مخالفان رسالت پيامبران مي‌باشند و «هرچند اين گفته كه آنان گفته‌اند هيچ شكي در آن نباشد كه آن گفته كفر است»، او در مورد همه تكفيرهاي معين به اين شكل عمل مي‌شود.[[193]](#footnote-193)

* ابن تیمیه نسبت به جهمی ها وحلولی ها که اقوااشان کاملا کفرآمیز می باشد می گوید:

" و همچنين من خطاب به جهميه‌هایی که حلولي میباشند و كساني كه قرارگرفتن خداوند بر عرش را انكار مي‌كنند مي‌گويم اگر من در اين عقايد با شما همراهي كنم كافر محسوب مي‌شوم چرا كه من مي دانم آنچه كه شما برآنيد و بدان عقيده داريد كفر است ولي شما نزد من كافر نيستيد و شما را تكفير نمي‌كنم چرا كه شما جاهل هستيد و جهل شما مانع از تكفير شماست."[[194]](#footnote-194)

* ابن تیمیه درجایی دیگر ازفتاوی می گوید :

" وليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة , ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك , بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة" [[195]](#footnote-195)براي هيچ كس جايز نيست كه دست به تكفير انسان مسلماني بزند (كه از روي خطا و اشتباه دچار كفر و يا شركي شده است)و تا بر چنين شخصي اقامه حجت نشده و دلايل از كتاب و سنت براي او تبيين نگردد همچنان معذور است و هركس صفت اسلام و مسلمان بودن به يقين براي او ثابت شده باشد از روي شك و گمان نمي‌شود او را تكفير نمود بلكه تنها زماني مي‌توان صفت مسلمان بودن را از او زدود كه بر او «اقامه حجت شده و شك و شبهه‌هايش» برطرف شده و از بين برود.

امام ذهبی گفته است:

“فلا یاثم احدا لا بعد العلم و بعد القیام الحجة و قد کان سادة الصحابة بالحبشه ینزل الواجب والتحریم علی النبی (صلی الله علیه وسلم) فلا یبلغهم الا بعد اشهر فهم فی تلک الامور معذورون بالجهل حتی یبلغهم النص”[[196]](#footnote-196)هیچ کس گناهکارنمی شود مگربعدازکسب علم واقامت حجت وارائه دلایل.درحالی که بزرگان صحابه درحبشه بودندوبه آن جاهجرت کرده بودند ودراین زمان که صحابه درآنجا بودندحلال وحرام برپیامبرنازل می شد واین درحالی بود که حکم این حلال وحرامها بعدازچندین ماه خبرآن به صحابه میرسیدوبه این دلیل «این صحابه ها نسبت به این احکام معذوربه جهل بودندتا زمانی که حکم به آنان میرسید»

* ابن‌قدامه مقدسي در مورد كسي كه نماز را ترك مي‌كند مي‌ گوید:

 " اگر كسي از روي جحد و انكار نماز را ترك كند در حاليكه نسبت به واجب بودن آن ناآگاه باشد و نسبت به اينكه خداوند آن را برانسان واجب نموده است جاهل باشد و« به خاطر اين جهل و ناآگاهي وجوب آن را انكار نمايد چنين شخصي به اتفاق امت كافر محسوب نمي‌شود » چرا كه شايد اين شخص تازه مسلمان شده باشد و يا اينكه كسي باشد كه تاكنون در «دارالاسلام زندگي نكرده » است يا در مكاني دور از اهل علم قرارگرفته است و به سبب چنين عواملي هنوز حقيقت مسئله براي او روشن نشده است. و اگر اين شخص بعد از مسلمان شدن بر وجوب نماز اطلاع پیداکرد و آن را شناخت و دلائل واجب بودن نماز براي او ثابت شد و او با اين وجود بازهم آن را انكار كرد در اين صورت است كه او كافر مي‌شود و «حكم دادن در تمام ديگر اصول و مبانی اسلام بدين شيوه است» "[[197]](#footnote-197)

 در اینجا ابن قدامه مقدسي عواملي چون نبود در ميان اهل علم و يا نبود در دارالاسلام را مانع تكفير كردن ذكر مي‌كند و آن را براي عذر به جهل دليل مي‌گيرد و در آخر مي‌گويد « و كذلك الحكم في مباني الاسلام كلها » و حكم دادن در تمام اصول و مباني اسلام بدين شيوه است.

* ابن‌قيم با توضیحی در مورد كفر جحود مساله ی عذر به جهل را اینگونه توضیح می دهد:

" كفر جحود دو نوع است: 1- كفر مطلق عام 2- كفر مقيد خاص

كفر مطلق عام: به معناي انكارتمامی آنچه كه از طرف خدا و رسولش است مي‌باشد.«چنین شخصی کافراست وبرایش عذری نیست»

كفر مقيد خاص: بدين معنا كه كسي فرضي از فرائض اسلام را انكار نمايد و يا اينكه حرامي را حلال كند و يا صفتي از صفات خداوند را انكار كند و يا اينكه اخباري از خداوند را از روي عمد انكار كند، چنين شخصي اگر از روي جهل و يا تأويل دست به چنين افعال و كارهايي زد در آن معذور است و نمي‌توان او را تكفير كرد؛ همچون مردي كه به خانواده‌اش وصيت كرد كه او را بسوزانند و... كه چنين شخصي قدرت خداوند را نادانسته انكار نمود و با اين وجود خداوند بخاطر جهلش او را بخشيد و مورد لطف قرارداد چرا كه او از روي عناد و تكذيب دست به انكار قدرت خداوند نزده بود بلكه نسبت به آن جاهل بود "

 ابن قيم وقتي كه درباره اصنافي چون فرقه معتزله و خوارج و جهميه و غلاه شیعه صحبت مي‌كند مي گويد: گروهي از آنان كساني مي‌باشند كه جاهل و مقلداند كه اهل تحقيق نمي‌باشند پس چنين اشخاصي تكفير نمي‌شوند و به آنان نسبت فسق هم داده نمي‌شود و شهادت‌شان هم رد نمي‌شود و حكم اينان حكم مردان و زنان ضعيفي مي‌باشد كه قادر به انجام كاري نمي‌باشند. [[198]](#footnote-198)

**عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است**

اعمالی که انسان انجام می دهد از دوحالت خارج نیست : یا از روی عمد و اختیار است یا غیرعمدی و عدم اختیار است. که فراموشی و خطاء و از روی شادی،ترس،خشم و... بیش از اندازه و مرتکب عملی شدن، در این دسته ی اخیر جا یی گرفته که ناشی از جهل می باشد و شخص به صورت غیر عمدی از حق دور می گردد. اکراهنیزغیر اختیاری است .

الله متعال در مورد اموری که مسلمین از روی اشتباه و خطاء مرتکب آن می شوند می فرماید:

* \*لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا….(بقره/۲۸۶)
* لَيْسَ عَلَيْکُمْ جُناحٌ فيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لکِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً (احزاب /۵)

پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در تبیین این آیات و آیات مشابه می فرماید:

* إِذَا حَكَمَ الحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ. [[199]](#footnote-199)
* إنَّ اللهَ تعالى وضع عن أُمَّتي الخطأَ ، و النسيانَ ، و ما اسْتُكرِهوا عليه.[[200]](#footnote-200)

حدیث اخیر شکلی از مظاهر رفع پاره ای مسئولیتها از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که بسیاری از احکام شرعی را در ابواب مختلف علم در بر می گیرد، تا جائی که امام نووی می گوید: " وهذا الحديث اشتمل على فوائد وأمور مهمة، لو جُمعت لبلغت مصنفا ". این حدیث فوائد و امور مهمی را در بر می گیرد که چنانچه جمع شود در حد یک کتاب خواهد شد .

بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم با اقرار به اینکه ممکن است خودش هم در خطاء ، جهل و... بیافتد از الله متعال طلب غفران نموده و می فرماید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَئي، وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي" .[[201]](#footnote-201) بار الها اشتباهات و ندانم کاری هايم و زياده روی ام در کارها و آنچه را تو بهتر از من می دانی، بيامرز؛ بار الها گناهانی را که به جدّی، شوخی و به عمد و خطا انجام داده ام، ببخشای؛ و خود معترفم که همه ی اين گناهان در من وجود دارد.

خطاء یعنی شخص می خواهد کاری انجام دهد اما نتیجه ی کارش چیزی می شود غیر از آنچه مورد نظرش بود . مثل:

1. در غزوه ی خیبر صحابی گرانقدر عامر بن اکوع قصد کشتن سرباز دشمن را داشت اما ضربه اش به خودش برگشت و خودش به قتل رسید. یکی از اصحاب گفت: عامر خودکشی کرد و این باعث باطل شدن اعمالش گردید. سلمه برادر اکوع با چشمانی گریان خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: «مالک؟» و افزود : گفتند که عامر اعمالش باطل شدند؛ پیامبر فرمود: کی این سخن را گفته؟ جواب داد: یکی از یارانت. پیامبر فرمود : كذب أولئك،ب ل له الأجرمرتين. آنها دروغ گفتند، بلکه برای او دوبرابر پاداش وجود دارد.[[202]](#footnote-202)

در این حدیث صحابی گرانقدر رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کشتن خودش را نداشت و رسول الله صلی الله علیه وسلم روشن نمود که چون عملش از روی اشتباه وخطاء بوده مورد عفو قرار می گیرد .

البته برداشتن گناه و سخت گیری بر شخص خطاکار یا فراموش کار به معنی عدم اجرای احکام بر وی نیست. مخصوصا اگر به حق بندگان الله ربط داشته باشد. مانند قتل غیر عمد که در برابر باید دیه و کفاره اشتباهش را بدهد. (نساء/ 92) یا مانند کسی که وضو گرفتن را فراموش می کند و بدون وضوء نماز می خواند اما پس از نماز یادش می آید در این صورت باید نمازش را دوباره بخواند، یا کسی که وقت یک فرض تمام می شود و فراموش می کند نماز بخواند، پس از آنکه یادش می آید دوباره آن را می خواند.

در حالت اکراه نیز شخص کاری را از روی اجبارانجام می دهد و چنانچه این جبر برداشته شود چنین عملی را مرتکب نمی گردد. مانند زمانی که سکولاریستهای قریش عماربن ياسر را مجبور به گفتارهائی کردند که از دل به آن اعتقادی نداشت و الله متعال در مورد وی و افرادی که شبیه وی در دام چنین مصیبتی قرار می گیرند می فرماید: مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ (نحل/106)

اين آيه دلالت دارد بر اين كه كسي كه كلمه كفر را بر زبان راند در حالي كه بر آن مجبور و بدان معتقد نباشد و تنها براي نجات از اجبار و اكراه آن را بر زبان آورد، چنين فردي معذور است؛ چنان كه در سرگذشتِ عمار بن ياسر آمده است؛ آنگاه كه مشركين او رامجبورمي نمايند به رسول خدا دشنام دهد و او را آزار دهد پس از شکنجه او خودداري كردند و آن را مشروط به سب و دشنام دادن به رسول خدا صلي الله عليه وسلم كردند. لذا او چيزي را كه بدان معتقد نبود بر زبان آورد، پيش رسول خدا آمد و رسول خدا صلي الله عليه وسلم نيز از او پرسيد دلت را چگونه مي يابي؟ جواب داد: ايمان به خدا و رسولش را در دلم مي يابم، آن وقت اين آيات نازل شد.

بنابراين اگر مسلماني در شرایطی بیافتد که مجبور به انجام عمل یا گفتاری کفر آمیز گردد و تنها قصدش با انجام آن کارکفری یا گفتن آن كلمه كفري نجات از آن اجبار و اكراه باشد و قلبش با زبانش موافق نباشد، اين امر را پروردگار متعال براي نجات از اكراه و اجبار «رخصت» قرار داده است و اين مسئله تنها اختصاص به اكراه و اجبار دارد و باز الله متعال در این زمینه می فرماید: إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ(آلعمران/28). يعني؛ مگر آنکه از كافران در حالت اكراه به نوعي تقيه کند ، و خود را در امان دارد، خداوند شما را از خودش برحذر مي دارد كه سرانجام شما بازگشت به سوي اوست. اما در غير اكراه و اجبار نبايد با كافران موافقت كرد و به درخواست آن ها، اعم از كلام يا عمل كفري انجام داد. علمای اسلام مواردی چون قتل و زنا را از این قاعده مثتثنی کرده اند و بر این باورند در هر صورتی مسلمان نمی تواند آن را انجام دهد حتی اگر به قیمت جانش تمام شود .

در مورد این آیه که مختص رسول الله صلی الله و علیه وسلم است و الله متعال می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (حجرات /2) باید آن را همچون بسیاری از مختصات رسول الله صلی الله علیه وسلم بازمختص یاران ایشان دانست . یعنی چنانچه بعد از این آگاهی موجود در آیه اگر کسی پیدا شود و به قیمت از میان رفتن تمام اعمالش دوباره دچار چنان ریسک و جرمی گردد باید نتیجه ی عملش را نیز بپذیرد اما ندانسته و از روی جهل تمام اعمال یک مسلمان برباد نمی رود.[[203]](#footnote-203) تصور کنید خطای به آن بزرگی خوارج باز آنها را از دایره ی اسلام خارج نمی کند و مستحق «أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ َ» نمی گردند.

در این زمینه باز مسلمین «آگاهانه» کلماتی بر خلاف شریعت الله بر زبان می آورند که با آنکه از میزان مجازات آن با خبر نیستند اما صدمات زیادی را برایشان در بر دارد. در این زمینه به گفته ای از ام المومنین عایشه استناد می کنیم که به خواهرش صفیه گفت: «قصيرة» فقط همین کلمه نه بیشتر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « لقدْ قلتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بماءِ البحْرِ لَمَزَجَتْهُ»[[204]](#footnote-204). در اینجاست که باید مواظب کلماتی باشیم که در مورد مسلمین بر زبان می رانیم .

حالا کسانی هستند که همچون علمای سوء و الرویبضه «آگاهانه» کلماتی چون مرتد، اهل بدعت، خوارج، رافضی، فاسق، مشرک و...را در مورد مسلمین و درخدمت طاغوتهای محلی و کفار سکولار جهانی بر زبان می رانند و بر اثر آن خون هزاران مسلمان بی گناه ریخته شده و ... اینها مشمول خطاء و نسیان نمی گردند بلکه مشمول حدیث زیر می گردند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ» [[205]](#footnote-205)

هر چند که چنین اشخاصی آگاهند که از روی هوا و هوس حکمی را صادر نموده اند و می دانند که چنین کاری «جرم »است اما به سنگینی «مجازات» آن در قیامت آگاه نیستند. این عدم آگاهی به میزان مجازات درصورت آگاهی برجرم باعث تبرئه شدن آنها و عذر برایشان نمی گردد . باز رسول الله صلی الله علیه وسلم در میزات مجازات این مجرمین می گوید: « إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ»[[206]](#footnote-206)

حافظ ابن حجر می گوید: در مورد « لا يلقي لها بالا» یعنی : در میزان خطر آن تأمل نمی کند و به عاقبت آن نمی اندیشد و گمان نمی کند که تأثیری داشته باشد؛ و این در راستای قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که «وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم » که در حدیث بلال بن حارث مزنی آمده که مالک و اصحاب سنن آن را تخریج نموده و ترمذی و ابن حبان و حاکم آن را با لفظ «إن أحدكم ليتكلم بالكلمة من رضوان الله ما يظن أن تبلغ ما بلغت يكتب الله له بها رضوانه إلى يوم القيامة» صحیح دانسته اند که در خشم و نارضایتی از چنان چیزی گفت.[[207]](#footnote-207)

و اکثر اهل علم مخاطب این حدیث را کسانی دانسته اند که در نزد حکمرانان ظالم کلماتی را بر زبان می رانند که مستحق چنین پیامدی می گردند . ابن عبد البر می گوید:

" خبر ندارم که خلافی در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث« إن الرجل ليتكلم بالكلمة » میان علماء وجود داشته باشد که مراد از آن گفتن کلماتی نزد حاکم ستمگر ظالمی است که به واسطه ی آن حاکم را از خود راضی گرداند در حالی که ما یه خشم الله متعال می گردد و با این کلمات امور باطلی چون ریختن خون مسلمین یا ظلم به مسلمین و مواردی اینچنینی را برای حاکم زینت می دهد و با اینکار دردام هوای خود گرفتار شده و از الله متعال دور گشته و مورد خشم الله قرار می گیرد؛ همچنین کلمه ای که الله متعال به آن راضی است عبارت است از کلمه ای که در نزد حاکم گفته شود وطبق این کلمه حاکم را از هوای نفس و گناه باز دارد و به واسطه ی این کار الله متعال با رضایت خود چنان پاداشی به وی می دهد که انتظارش را نداشت . و ابن عیینه و دیگران چنین تفسیرش کرده اند.[[208]](#footnote-208)

در مراقبت از حفظ زبان و مراقبت از اعمال صالحه (چون نماز، جهاد، روزه، حج ، زکات و…) مومن ناچار است نکاتی را از رسول الله صلی الله علیه وسلم متذکر شود که فرمود: أَتَدْرُونَ ما المُفْلِسُ؟ قالوا: المُفْلِسُ فِينا مَن لا دِرْهَمَ له ولا مَتاعَ، فقالَ: إنَّ المُفْلِسَ مِن أُمَّتي يَأْتي يَومَ القِيامَةِ بصَلاةٍ، وصِيامٍ، وزَكاةٍ، ويَأْتي قدْ شَتَمَ هذا، وقَذَفَ هذا، وأَكَلَ مالَ هذا، وسَفَكَ دَمَ هذا، وضَرَبَ هذا، فيُعْطَى هذا مِن حَسَناتِهِ، وهذا مِن حَسَناتِهِ، فإنْ فَنِيَتْ حَسَناتُهُ قَبْلَ أنْ يُقْضَى ما عليه أُخِذَ مِن خَطاياهُمْ فَطُرِحَتْ عليه، ثُمَّ طُرِحَ في النَّارِ.[[209]](#footnote-209)

آيا مي‌دانيد مفلس کيست؟ صحابه گفتند: مفلس نزد ما کسي است که پول و دارايي نداشته باشد. فرمود: به راستي مفلس کسي است که در روز قيامت با نماز و روزه و زکات مي‌آيد در حالي که به يکي توهين کرده و به يکي تهمت زده و مال ديگري را خورده و خون شخصي را ريخته و ديگري را زده، تمام اينها از حسناتش گرفته مي‌شود ؛ اگر حسناتش تمام شود قبل از اينکه خطاهايش قضا شود، از خطاهاي آنها گرفته مي‌شود و به او منتقل مي‌شود و در آتش افکنده مي‌شود.

در تمامی این موارد شخص «نمی داند» که میزان سنگینی کلامش چقدر است اما «می داند و آگاه »است که کلامش غیر شرعی و جرم است . در این صورت در مورد ناپسند بودن گفتار و عمل آگاهی وجود دارد، اما در مورد میزان پاداش یا عقاب اخروی آن آگاهی وجود ندارد. و این عدم آگاهی باعث رفع جزاء در قیامت نمی گردد. در دنیا آگاهی وجود دارد که فلان کلام خوب یا جرم است. همین آگاهی برای دنیا کافی است. در این زمینه می توان از میزان خیلی از پاداشها مثل پاداش روزه و غیره نیز بی خبر بود و به همین دلیل از میزان عذاب بسیاری از جرمها . اما....

یا مانند همان رخدادی که برای یاران تازه مسلمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ذات أنواط اتفاق افتاد گفتند: يَا رَسُولَ اللهِ, اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ؛ [[210]](#footnote-210) شوكاني می گوید قصد آنها این نبود که آن درخت را بپرستند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها خبر داد که این مانند شرک آشکار و مانند درخواست از اله ای غیر از الله متعال می باشد.[[211]](#footnote-211)

اینها درشرک صریح و آشکار و در پایه های توحید و عقیده و به اصطلاح در اصول دین جهل داشتند و این جهل برایشان عذر شد، چون در عقیده و توحید باید به صورت تدریجی و آگاهانه و بدون تقلید از جهل به آگاهی رسید و این مسیر ممکن است طول بکشد تا خالص گردد و شخص با آزمایش و خطاء و تصحیح آن توسط دلسوز مشفق به تکامل برسد. در نتیجه چنین خطای بزرگی در حد یک تذکر روشنگرانه خاتمه یافت؛ اما زمانی که آگاه شدند و با وجود چنین آگاهی دچار همان جرم می گشتند در این صورت عذری نداشتند .

همین مورد همچنانکه در مورد بنی اسرائیل رخ داده بود،[[212]](#footnote-212) در مورد شک حواریون در قدرت الله متعال و صدق نبوت پیامبرش علیه السلام نیز رخ داد.[[213]](#footnote-213) باز چنین موردی را در قضیه ی یونس علیه السلام می بینیم که بدون اجازه ی پروردگار کار دعوت را رها می کند و فرار می کند [[214]](#footnote-214) یونس به این شکل دچار خطا شد و کار بدانجا کشیده شد که خود را جزو ظالمین نام می برد؛[[215]](#footnote-215) اما حکم ظالمین خیلی خطرناک است و الله متعال با تأکید بر مومن بودن وی می فرماید: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ ۚ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء/88)

علاوه بر این دقت شود که صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود و در جنگهای بدر و احد و خندق و سایر غزوات وسریه ها شرکت کرده بودند و مال و جان خود را در راه الله فداء نموده و آنچنانکه مستحق جهاد بود جهاد کردند و تبدیل به نخبه های بشریت گشتند که در زمان حیاتشان الله متعال از آنها راضی گشت، با این وجود کلمه ای را بر زبان راندند که بسیار سنگین بود .

گفتند: تعداد ما زیاد است و به دلیل کمی نفر شکست نمی خوریم . الله متعال در این زمینه می فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (توبه/25)

زمانی که الله متعال از این اشتباه و گفتار صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود درگذشت و زمانی که چنین الگوها و بزرگوارانی از مسلمین دچارچنان اشتباهات فاحش و خطرناکی می گردند و این روش قرآنی در اصلاح خطاهای فاحش عقیدتی و راهبردی بهترین مخلوقات پرودگار بوده؛ این معنی را می رساند که: توقع اشتباه آنهم در چنان حدی برای دیگران، امر غیر طبیعی و غیر منتظره نیست؛ و روش برخورد با آن نیز باید تابع همان روش قرآنی و تبعیت از سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد .

جای دیگری که امکان خطاء و اشتباه در آن بسیار وجود دارد اجتهاد افراد است که در زیر به ذکر نمونه هائی پرداخته می شود:

1. عمروبن عاص گفته  است‌:  به جنگ «‌‌ذات  السلاسل‌» فرستاده  شده  بودم‌،  شبی ‌که هوا خیلی سرد بود محتلم شدم‌،  ازترس اینکه مبادا تلف  شوم‌، غسل  نکردم‌، بلکه تیمم نمودم و نمازصبح را با یاران خود، گزاردم (‌ در نماز صبح  به امامت یاران خود ایستادم و نماز صبح را خواندیم‌)‌،  وقتی‌که به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدیم‌، آنرا  برای وی  بازگو کردند، فرمود:” «یا عمرو صلیت بأصحابک وأنت جنب؟» ای عمرو درحالیکه جنب بودی به  امامت  نماز یاران خود ایستادی‌؟‌ “‌‌، عمرو در جواب ایشان ‌می گوید: ‌به  یاد  سخن  خداوند  افتادم  که  فرماید:” «وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِیْماً» (نسا/۲۹) خود را به هلاکت نیندازید بیگمان خداوند نسبت به شما مهربان است‌.”، لذا  تیمم‌ کردم سپس نماز گزاردم‌،  پیامبرصلی الله علیه و سلم، خندید و چیزی نفرمود..[[216]](#footnote-216) سکوت پیامبر نشانه ی رضایت اجتهاد یکی از اصحابش در برابر اجتهاد غلط سایر اصحابش که با عمرو بودند می باشد . نکته ی زیبای این روایت روش برخورد سربازان عمرو با وی و حفظ وحدت است، با آنکه با وی مخالف بودند، تا اینکه به مقام برطرف کننده ی اجتهاد غلط رسیدند؛ که رسول الله صلی الله علیه بود و در زمان ما رهبر «الجماعة» تابع شورا ست .
2. جابر گفته  است‌: ‌‌به  سفر رفته  بودیم‌،  به یکی از ما  سنگی اصابت ‌کرد  و سر او را  زخمی  ساخت‌، سپس محتلم شده  بود از یاران خود  پرسید:  آیا  رخصت تیمم دارم‌؟‌ گفتند: به  رای  ما،  تو  رخصت  تیمم ‌کردن  نداری‌،  زیرا  به  آب  دسترسی  داری‌،  آن  شخص  غسل‌ کرد  و  مرد.  هنگامی ‌که  بر  پیامبر صلی الله علیه و سلم  وارد  شدیم‌،  از  آن  اطلاع  پیدا  کرد  و  فرمود:” « قَتَلوه قَتَلَهمُ اللهُ، ألَا سألوا إذْ لم يَعلَموا؛ فإنَّما شِفاءُ العِيِّ السُّؤالُ، إنَّما كان يَكفيه أنْ يَتيَمَّمَ ويَعصِرَ أو يَعصِبَ -شَكَّ موسى- على جُرحِه خِرقةً، ثم يَمسَحَ عليها ويَغسِلَ سائِرَ جَسَدِه. »[[217]](#footnote-217).‌او  راکشتند،  خدا  آنان  را  بکشد،  چرا  سوال  نکردند  وقتی  که نمی‌دانستند؟  تنها  چاره  و  علاج  نادانی‌،  پرسش  است‌،  فقط ‌کافی  بود که  او  تیمم ‌کند و  با کهنه‌ای‌،  یا  پارچه‌ای‌،  زخم  خود  را  ببندد  و  روی  آن  مسح‌ کند  و  بقیه  اندامش  را  بشوید."‌‌ [[218]](#footnote-218) در اینجا به صورت واضح می بینیم که اجتهاد غلط باعث مرگ یک مسلمان گردید اما باز به دلیل خطاء و جهل مجازات نگردیدند.
3. از عمّار روایت نشده  است‌ که ‌گفته  است‌:  “‌‌جنب  شدم  و آبی  نیافتم‌،  لذا  خود  را  در خاک  غلطاندم  و  نماز گزاردم‌،  سپس  آنرا  برای  پیامبر صلی الله علیه و سلم ،  بازگو کردم‌،  فرمود:” «إِنَّمَا کَانَ یَکْفِیکَ هَکَذَا»[اینگونه  تیمم‌ کنید که  برای  تو کفایت  می‌کند]‌‌”،‌که  پیامبر صلی الله علیه و سلم ،  هر دو  کف  دست  خود  را  برزمین  زد  و بر آنها  دمید،  سپس  با  آنها،  صورت  و  هر دو دست  را  مسح  کرد [[219]](#footnote-219)در  روایت  دیگری  آمده ‌که‌:”إنما کان یکفیک أن تضرب بکفیک فی التراب، ثم تنفخ فیهما، ثم تمسح بهما وجهک وکفیک إلی الرسغین”  ‌تنها کافی  است‌ که‌ کف  هر  دو  دست  خود  را  به  خاک  بمالید،  سپس  در آنها  بدمید  و  بعد  از آن‌،  چهره  و هر دو دست  تا  مچ  را،  بدانها،  مسح  بکنید"‌‌.[[220]](#footnote-220)
4. اجتهاد خود رسول الله صلی الله علیه وسلم در فاجعه ی «رجیع» [[221]](#footnote-221)و «بئر معونه»[[222]](#footnote-222) که باعث کشته شدن آن همه صحابی گردید .
5. اجتهاد رسول الله صلی الله علیه وسلم که باعث از میان رفتن ثمره ی درختان خرما گردید.[[223]](#footnote-223)
6. اجتهاد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعیین مکان استقرار لشکر در جنگ بدر و عوض کردن رای خود به نفع رای[[224]](#footnote-224) حُباب بن مُنذر .
7. و اجتهادات صدها امام و بزرگوار در این چند قرن که در مسیر خطاء و اشتباه افتاده اند .

هم اکنون نیز در مبارزه «الجماعة» با کفار سکولار خارجی به رهبری امریکا و مرتدین محلی اجتهادات مختلفی در عین کفر به طاغوت و ولاء برای مومنین و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) وجود دارد و شایسته است اسلامی با آن برخورد شود.

ابن تیمیه در ممنوعیت حکم کفر و ارتداد مسلمان خطاکار و مجتهدی که دچار اشتباه فاحش و سنگینی شده است می گوید:«حکم کفر و ارتداد مسلمانی که گناهی را مرتکب شده و یا دچار خطا و اشتباهی (اجتهادی) در مورد مسایل مورد نزاع و اختلاف میان اهل قبله گردیده، جایز نیست.»[[225]](#footnote-225)

مورد دیگری که در آن عذر مسلمان در ارتکاب گناه مورد پذیرش است زمانی است که شادی، ترس،غم، خشم و... چنان بر مسلمان غلبه پیدا می کند که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام‌دادن آن گناه فراموش می کند . چنین حالتهائی باعث انسداد تفکر و از میان رفتن اختیار می گردد به نحوی  که نمی داند چه می گوید و دچار خطاء می گردد. این حالت به خاطر شدت خوشحالی و یا نارحتی و خشم و ترس و امثال اینها روی می دهد.

الله متعال  می فرماید:\*وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَکِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیمً ( احزاب/ ۵) در آنچه که خطا کردید گناهی بر شما نیست بلکه گناه آن است که دلهای شما آن را قصد کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

همچنین انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرمود: لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِینَ یَتُوبُ إِلَیْهِ مِنْ أَحَدِکُمْ کَانَ عَلَی رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ وَعَلَیْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَیِسَ مِنْهَا فَأَتَی شَجَرَةً فَاضْطَجَعَ فِی ظِلِّهَا قَدْ أَیِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَیْنَا هُوَ کَذَلِکَ إِذَا هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ فَأَخَذَ بِخِطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِی وَأَنَا رَبُّکَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ ” .. [[226]](#footnote-226) خداوند نسبت به توبه بنده اش هنگامی که به سوی او برمی گردد شادتر از هر کدام از شماست. هنگامی که در یک بیابان دور از آبادی وسیله سواری اش را که حامل طعام و خوراکش نیز بوده گم می کند و آنگاه که از یافتنش مأیوس می شود زیر سایه درختی دراز می کشد تا بیاساید در همان حال پریشانی ناگاه آن را بر بالین خود می یابد آنگاه افسارش را گرفته و از شدت خوشحالی گوید: پروردگارا تو بنده و من پروردگار تو هستم. به خاطر نهایت خوشحالی دچار خطا و اشتباه گردید.

هيچ شكي وجود ندارد كه خداوند را بعنوان بنده مورد خطاب قرار دادن كفری آشکار است و چنانچه آگاهانه و عمدی باشد باعث خروج از دایره ی اسلام می گردد اما هنگامی که بدين شيوه شخص از روي خطاء و اشتباه سخن گفت به خاطر خطايش معذور می گردد.

 به اعتقاد اهل فقه مذاهب معروف به اهل سنت و جماعت، اگر ارتکاب گناه بدین سبب باشد که شهوت یا غضب به طوری بر شخص غلبه کرده، که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام‌ دادن آن گناه فراموش کند، اما با فروکش‌کردن این حالت، توبه کند، این رفتار منافاتی با ایمان ندارد و شخص کافر نمی‌شود.[[227]](#footnote-227)

**در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود**

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند :« حدٌّ يُعْمَلُ في الأرضِ ؛ خيرٌ لأهلِ الأرضِ من أن يُمْطَرُوا أربعينَ صباحًا»[[228]](#footnote-228) در این صورت و بدون شک، حکم بر بیمار بودن بیماران مسری که بیماری آنها سلامت خود و مردم را مورد تهدید قرار می دهد و مجازات کردن مجرمین، هرگاه عادلانه و از روي قطع و يقين باشد، در إحياي جامعه، همانندِ بارشِ 40 شب باران رحمت باعثِ طراوت و سرسبزي و بارور شدن جامعه خواهد بود؛ اما این دلیل نمی شود تا اجراي حدّ از روي شك و ترديد و ظن و گمان، به همراه ظلم و بيداد صورت پذيرد و توجیه شود.

تحقق عدالت اسلامی بیش از آنکه مرهون اعمال عقوبت باشد وامدار و وابسته به دادرسی و رسیدگی عادلانه به حقوق افراد جامعه است . پاسداری از حقوق شخصی که متهم به جرمی شده بیش از هر چیز دیگری مهم و مشکل می باشد. نظامهای حقوقی غیر مسلمین کوشیده اند با عناوینی چون «تفسیر شک به نفع متهم» این وظیفه را در حق شهروندان خود به انجام برسانند.

الله متعال جهت جلوگیری از اینکه خون، آبرو، عزت و مال مسلمان بی گناهی پایمال شود و مسلمانی به ناحق مورد ستم قرار بگیرد راهنمائی هایی را جهت پرهیز از شبهه و حکم مشکوک در امر فتوا و قضاوت از طریق پیامبرش صلی الله علیه وسلم ارائه داده است .

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایت: «ادْرَءُوا الْحُدُودَ عَنْ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.»[[229]](#footnote-229) اصرار دارد ، تا سرحدِّ امكان از مسلمانان حدود را بر داريد و مجازاتها را متوقف كنيد و اگر راهي براي خلاصيِ آنان وجود دارد، رهايشان كنيد؛ زيرا اگر امامِ مسلمين در عفو و بخشش، راه خطا و اشتباه پيمايد، بهتر است از اينكه در مجازات و عقوبت اشتباه كند.

در این صورت می توان دریافت که در قانون شریعت الله نفس مجازات چندان مطلوب نیست، بلکه تأکید بر رعایت حقوق متهم با آسان گیری در قضاوت و صیانت از حقوق مسلمین تا زمان یقین و ثبوت جرم است؛ و صدور حکم و مجازات تنها در صورت ناچاری و آخرین مرحله و به عنوان یک ضرورت به آن پرداخته می شود .

اين قاعده در فقه اسلامي و قوانين جزايي، خصوصاً در حقوق كيفري اسلام، كاربرد چشم گیری داشته است در این مجال روشنگری در مورد تمام جوانب این قاعده کار گسترده و مشکلی است که نیاز به زمان و تحقیق وسیعتری دارد بر این اساس نوشته ی حاضر نیز ظرفیت و تحمّل بحث از تمام جوانب آن را ندارد؛ امید است در زمان و مکان مناسبی بار دیگر چنین مفاهیمی همچون فقه ماآل و مقاصد شریعت و.... وارد ادبیات مجاهدین مبارز فرقه ی ناجیه گردد.

**شبهه در لغت و اصطلاح شرعی:**واژه ی «شبهه» (شبهات)، در لغت به معناي التباس و اشتباه درست با نادرست و حق با ناحق و يا واقع با موهوم و در هم آمیختگی و پوشیدن حقیقت است؛ به طوری که آدمی نتواند آن را دریابد. به معناي شك و گمان نيز به كار رفته است. [[230]](#footnote-230)در حالی که ظن و گمان دروغترین سخن است، « ِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ »

کلمه شبهه در معنای عام بکار رفته و شامل هر شبهه ای می شود. پس به لحاظ عام بودن، هم شبهات عارض بر متهم را در برمی گیرد و هم شبهات عارض بر قاضی را، و حکم وجوب دفع مجازات بر نفس طبیعت شبهه بار شده است و نظر به صنف خاص (متهم یا قاضی) ندارد. بنابراین خواه برای متهم شبهه عارض شود و خواه برای قاضی، مجازات ساقط می شود.[[231]](#footnote-231)

**معنی حدود و** «درء»**:**

حد در لغت به معناى منع است و در شريعت، مجازاتى با اندازه معيّن است [[232]](#footnote-232)... لفظ «الحدود» در «الحدود تدرء بالشبهات» به معنای مطلق مجازات است. و هیچ شاهد قرآنی و روایی وجود ندارد که ثابت کند لفظ حد در معنای مجازات معین حقیقت است و در دیگر معانی مجازی است. بدلیل معیّن و محدود بودن تمام جوانب اوامر و دستورات الهی، به آنها حدود گفته می شود.

واژة «درء»، در لغت، به معناي دور كردن، ردّ كردن، دفع كردن، ممانعت و جلوگيري، آمده است. نخستین واژه ای که در «ادرءوا الحدود بالشبهات» به کار رفته، «درء» است. «درء» در لغت به معنای «دفع» است. همه نویسندگان کتب مشهور لغت عرب، «دفع» را اولین معنای «درء» ذکر کرده اند.[[233]](#footnote-233)

در قرآن كريم نيز، واژة «درء» و مشتقات آن به معناي دفع عذاب و سقوط مجازات آمده است، از جمله آیات قرآن:

* وَ الَّذينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَي الدَّارِ (رعد/۲۲)
* الَّذينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقينَ ( آل عمران/۱۶۸)

**در مورد قاعده ی «ادرؤوا الحدود بالشبهات» احادیث زیر روایت شده است :**

* سفيان الثوري عن عاصم عن أبي وائل عن عبد اللّه بن مسعود قال‏:‏ ‏‏ادرؤوا الحدود بالشبهات ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم؛‏‏ [[234]](#footnote-234)حدود را به شبهه دفع كنيد و تا مى توانيد حكم قتل را از مسلمانان دفع كنيد.
* ورواه ابن أبي شيبة من طريق إبراهيم النخعي عن عمر بلفظ‏:‏ ‏( ادرؤوا الحدود بالشبهات‏)‏ ‏لأن أخطئ في الحدود بالشبهات أحب إليّ من أن أقيمها بالشبهات‏**.**
* في مسند أبي حنيفة للحارثي حديث رواه عبد الله ابن عباس عن الرسول صلى الله عليه وسلم ‏:‏‏ادرؤوا الحدود بالشبهات‏‏
* ادرؤوا الحدود بالشبهات[[235]](#footnote-235)
* ادرؤوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم[[236]](#footnote-236)
* جلال الدین سیوطی از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین نقل می کند:« ادرئوا الحدود بالشبهات.» یا « ادرئو الحدود و القتل عن عبادالله ما استطعتم».
* در نیل الاوطار شوکانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است:الزهری عن عروة عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : «ادْرَءُوا الْحُدُودَ عَنْ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.» [[237]](#footnote-237) حد را تا جايي كه مي‌توانيد از مسلمين برداريد؛ پس اگر براي متهم، راهي براي دفع هست، آن راه را بر وي بگشاييد؛ زيرا امام اگر در عفو، خطا كند بهتر است از اينكه در مجازات و عقوبت اشتباه نمايد.
* دع ما يريبك إلى ما لا يريبك .[[238]](#footnote-238)

معنی « يدرأ بالشبهة » اینکه هنگامی شبهه ای محتمل برای حاکم و قاضی وجود داشته باشد که بر اساس آن عدم ثبوت حد در وضع کسی که متهم به جرمی شده است ، در این صورت به این شبهه محتمل عمل می کند و بر متهم حد را جاری نمی سازد. اگر حاکم و قاضی در عفو متهم اشتباه کند بهتر از آن است که در جریمه کردن و اجرای حد دچار اشتباه شود همچنانکه در حدیث ترمذی آمده است .

معمولا تحقق «الإجماع» بسیار سخت است اما می بینیم که ابن المنذر «الإجماع» امت اسلامی و صحابه را در مورد قاعده ی «دفع الحدود بالشبهات» آورده است و بسیاری از محدثین چون الترمذي والبيهقي والهيثمي وابن ماجة وابن أبي شيبة و دیگران بابی در این زمینه ایجاد کرده اند و کسی از سلف دیده نشده است که خلاف این «الإجماع» گفته ای بر زبان رانده باشد .

وحدت مضمون مدارک منقول و هماهنگی مفاد آنها با مقاصد شریعت اسلام سبب استقبال واستعمال عامة فقها از قاعده ی «ادرؤو االحدود بالشبهات» شده است. در این قاعده مشروعیت درء حدود با شبهات احتمالی ثابت می گردد نه مطلق شبهه .

در نیل الاوطار شوکانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است:
عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : ادرؤوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلوا سبیله فان الامام ان یخطیء فى العفو خیر من ان یخطىء فى العقوبة.[[239]](#footnote-239) عایشه مى گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: حد را از مسلمانان تامى توانید دفع کنید. اگر راهى براى دفع حد وجود دارد، او[متهم] را رها کنید، چرا که اگر امام در عفو کسى اشتباه کند، بهتر است که در عقوبت کسى اشتباه کند.

در كتاب الفقه على المذاهب الاربعه آمده است: برخى از فقها گفته اند: اين حديث متفق عليه است و تمامى امت آن را پذيرفته است... ." عن معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبة بن عامر، قالوا: اذا اشتبه عليك الحد فادراه" . از معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبة بن عامر روايت شده است كه: هرگاه حد بر تو مشتبه شد، آن رادفع كن. ائمه اربعه اتفاق نظر دارند كه حدود به شبهه دفع مى شود، ولى موارد اين شبهات با هم اختلاف دارد.[[240]](#footnote-240)

البته این قاعده مخالفینی نیز داشته است . ظاهر كلام ابن حزم در كتاب محلى عدم وثوق وى را می رساندوی می گوید: آيا حدود به شبهات دفع مى شود؟ برخى قائلند كه حدود به شبهه دفع مى شود. ابو حنيفه و اصحاب او از سرسخت ترين طرفداران اين نظريه هستند و بيش از همه اين قاعده را به كار برده اند.پس از ابوحنيفه و طرفدارانش مالكى ها و سپس شافعى ها طرفدار اين قاعده اند. اما اصحاب ما [حنبلى ها] قائلند به اين كه حدود به شبهه دفع نمى شود و به شبهه نيز اقامه نمى شود.[[241]](#footnote-241)

در مورد این قاعده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

* در شبهات ظاهری مانند تاريكى هوا، نداند كه مايع در ليوان، شراب است و به گمان اينكه آب است بنوشد.
* در شبهات حكمي به این معنی كه مکلف درشرايطى است كه به هيچ وجه نمى‌تواند به قانون شریعت دسترسى و آگاهى پيدا كند ویا با امکان دسترسی، تفحص و تحقيق مى‌كند؛ اما در عين حال به دلیل وجود موارد متعددی چون تفاسیر علمای سوء و الرویبضه و جنگ روانی وسیع منافقین از مفاد واقعی قانون شریعت الله اطلاع حاصل نمى‌كند؛ در این صورت چنین شخصی مشمول این قاعده می گردد .
* علماى فرقه های معروف به اهل سنت و الجماعة اتفاق دارند كه قصاص با حصول شبهه، همانند حدود، ساقط مى‌شود

جلال الدين سيوطى صريحا مى‌گويد: « ويسقط القصاص أيضا بالشبهة فلو قد ملفوفا وزعم موته صدق الولي ولكن تجب الدية دون القصاص للشبهة»   قصاص نيز با شبهه ساقط مى‌شود، ولى ديه واجب مى‌شود؛ مثلا هرگاه مريضى را در پارچه‌اى پيچيده باشند و شخصى به گمان اينكه او مرده است، ضربه‌اى بر او وارد سازد و بعد معلوم شود كه به خاطر ضربه او، كشته شده است، چون قاتل قصد كشتن او را نداشته و حد اقل در اين مورد شبهه حاصل شده است، از اين رو قصاص بر داشته مى‌شود؛ اما ديه او بايد پرداخت شود.»

* «وَكَذَلِكَ وَطْءُ امْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ شُهُودٍ أو بِغَيْرِ وَلِيٍّ عِنْدَ من لَا يُجِيزُهُ لَا يُوجِبُ الْحَدَّ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ اخْتَلَفُوا منهم من قال يَجُوزُ النِّكَاحُ بِدُونِ الشَّهَادَةِ وَالْوِلَايَةِ فَاخْتِلَافُهُمْ يُورِثُ شُبْهَةً.»[[242]](#footnote-242)
* بیهقی و عبدالرزاق آورده اند که عمر بن خطاب عذر کسی را در شام پذیرفت که ادعا داشت به اینکه نسبت به تحریم زنا جهل داشته به همین ترتیب از وی و از عثمان روایت شده است که عذر جاریه ای عجمی را پذیرفت که مرتکب زنا شده بود و ادعاء می کرد که حکم تحریم زنا را نمی دانست [[243]](#footnote-243)

سبحان الله ، اگر در عصر صحابه با وجود چنان سابقون الاولون و حکومت اسلامی چنین کسانی وجود داشته اند که به چنین احکام آشکاری جهل داشته اند و عذر به جهل آنها پذیرفته شده است در عصر ما که اینهمه جهل به واسطه ی نبود حکومت اسلامی و شورای علماء رایج شده است در امور مشابه باید چه میزان جاهل وجود داشته باشد ؟

امام إبن حزم اندلسي می گوید:حدود شرعي بر كسي لازم مي شود كه بداند حدّي براي آن عمل وجوددارد يا نه. در اين مورد اختلاف نظري وجود ندارد. اما كسي كه نداند آنچه را كه انجام داده حرام است،درآن چيز بر او حدي نيست. بدليل قول خداوند كه مي فرمايد: «واين قرآن به سوي من وحي شده تا به وسيله ي آن شما را بترسانم وهركس ديگر كه قرآن به ابلاغ مي شود.» پس خداوند اتمام حجت را تنها در رسيدن إنذار به مردم قرار داده است." [[244]](#footnote-244) کسی که به تحریم یک امر شرعی جاهل باشد در این صورت حدی بر او اجراء نمی گردد . اما اگر کسی عالم باشد به حرام بودن امری اما به عقوبت و میزان جزای آن جاهل باشد باز حد بر وی اجراء می گردد .

* در مسأله‌ی عام المجاعة عمر حد سرقت را متوقف ساخته، در حقیقت حدی واجب نگشته تا ساقط گردد، یعنی اساساً حد شرعی وجود نداشته، چرا؟ زیرا حدود شرعی واجب نمی‌شود مگر اینکه همه‌ی شبهه‌ها برطرف گردد، پس هرگاه شبهه‌ای وجود داشته‌باشد، حدی در کار نیست. «ادرؤوا الحدود بالشبهات»، در اینجا عمر می‌پندارند که گرسنگی یک نیاز عمومی گردیده و کسی که به سرقت اقدام می‌کند از روی نیازو جهت حفظ جان است نه افساد فی الارض. حفظ جان بالاتر از حفظ مال است. پس این نیاز عمومی و به خطر افتادن جان به مثابه‌ی شبهه‌ای عمومی است و حدود را از عمل بازمی‌دارد.
* ابن‌تیمیه با استناد به این روایت فتوا می‌دهد که هر گاه در خصوص گناه شخصی شبهه‌ای وجود داشته باشد، نباید مجازات شود؛ و در توضیح آن می‌گوید: «حقیقت امر از دو حال خارج نیست: یا آن شخص واقعاً گنهکار است یا بی‌گناه. اگر عقاب شود، ممکن است بی‌گناه باشد و عقاب خطا باشد، و اگر بخشوده شود، ممکن است گنهکار باشد و بخشش خطا باشد. بین این دو خطا، خطای در بخشش بهتر از خطای در عقاب است، به‌خصوص در جایی که مجازات، باعث تفرقه بین اهل سنت و جماعت شود. در این صورت فساد ناشی از این تفرقه به‌مراتب بدتر است از خطای احتمالی در خصوص فردی در مسئله‌ای فرعی .[[245]](#footnote-245)
* در كتاب تاريخ بغداد نقل شده است كه: اشعارى از صالح بن عبدالقدوس به مهدى عباسى عرضه شد كه در آن به پيامبر صلی الله علیه وسلم توهين شده بود. مهدى عباسى او را حاضر كرد و به او گفت: اين اشعار را تو سروده‏اى؟ گفت: نه، سپس صالح بن عبدالقدوس به مهدى عباسى مى‏گويد: خون مرا به شبهه مريز چرا كه پيامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ادروؤا الحدود بالشبهات».[[246]](#footnote-246)

در حاشية الروض المربع آمده است : " تنها حد بر کسی اجراء می گردد که به تحریم آن آگاه و عالم باشد . و کسی که به حکم تحریم زنا و...جاهل باشد به دلیل خبر«ادرؤوا الحدود بالشبهات ما استطعتم» حد بر وی اجراء نمی گردد . همچنین به دلیل قول عمر وعثمان وعلي که :حدی نیست مگر بر کسی که به تحریم آن آگاه است. و کسی از صحابه دیده نشده است با آنها مخالف باشد، و الموفق می گوید: این قول تمام اهل علم است ."

رشید رضا نیز می گوید: «در صورت وجود شبهه و تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود»[[247]](#footnote-247) او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است»[[248]](#footnote-248)

1. زحیلی ج۴ ص۴۶۰-۴۵۷ [↑](#footnote-ref-1)
2. الموسوعه الفقهیه ج۱۶ص۱۶۹-۱۷۰ [↑](#footnote-ref-2)
3. السلسلة الصحیحة: ۱۰۵۰٫ [↑](#footnote-ref-3)
4. مفــردات ألفــاظ القــرآن للراغــب الأصــفها في ص 209 . الجهــل بمســائل الاعتقــاد لمعــا ص ، ۱۹عــارض الجهل للراشد ص۲۳٫ [↑](#footnote-ref-4)
5. مجموع الفتاوى .۲۳/۳۴۶ [↑](#footnote-ref-5)
6. وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهيمَ عَلي‏ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکيمٌ عَليمٌ (انعام/۸۳)

– قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعينَ (انعام/۱۴۹) [↑](#footnote-ref-6)
7. احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المُتفَقّه، ج۱، ص۹۵ـ ۹۶، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/ ۱۹۸۰. نیز: احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المُتفَقّه، ج۱، ص۱۶۹، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/ ۱۹۸۰. نیز: وهبه مصطفی زحیلی، اصول الفقه‌الاسلامی، ج۱، ص۴۳۱، دمشق ۱۴۲۴/ ۲۰۰۴.و ج۱، ص۴۴۹، ۴۵۵ـ۴۵۷، ص۵۹۱،نیز: ابن‌حزم، مسائل من‌الاصول، ج۱، ص۸۲ـ۸۳، مجموعة الرسائل المنیریة، قاهره، ادارةالطباعة المنیریة، ۱۴۰۴/۱۹۸۴ [↑](#footnote-ref-7)
8. مجموع الفتاوی: ج (۸/۱۳، ۱۴۵،۱۴۱،۱۳۶،۱۳۵،۶۸،۶۳،۶۲،۶۰،۵۸،۲۹) ج (۱۶/۲۵۱، ۴۷۱،۲۷۳ ،۲۷۲، ۲۵۲). [↑](#footnote-ref-8)
9. ترمذی ۱۳۲۷ [↑](#footnote-ref-9)
10. مسلم وبخاری [↑](#footnote-ref-10)
11. اذا صح الحديث فهو مذهبی» /رد المحتار للشامی ج٢ ص ٦٣ط مکتبه سبحانيه کويته/ نیز: مجموعة الرسائل ج ١ ص ١٢٧/ نیز: رد المحتار للشامی ج١ ص ١٥٩ / نیز: فتاوی ديوبند ج ١ ص ٦٥/ [↑](#footnote-ref-11)
12. احیاء علوم الدین [↑](#footnote-ref-12)
13. رواه أبوداود وابن ماجه (۱۲)والترمذی وقد صححه الألبانی فی المشکاة:ج: ۱/ ص: ۵۸/ ۱۶۴ [↑](#footnote-ref-13)
14. موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۱/۸۹) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۱/۲۷) موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۱/۸۹) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۱/۲۷) وقال محققه: أخرجه الدار قطنی فی الأفراد وقال تفرد به أشعث ابن براز وهو شدید الضعف. وأورده العقیلی فی الضعفاء, والحدیث منکر وقال: لیس له إسناد یصح ووردت فی هذا المعنى ألفاظ کثیرة کلها موضوع أو بالغ فی الضعف وقال فی تذکرة الحفاظ عن الخطابی أنه قال: وضعه الزنادقة انتهى کذا فی تخریج مفتاح الجنة لأبی معاذ محمود بن إمام بن منصور) [↑](#footnote-ref-14)
15. قال الزركشي في البحر: وَأَمَّا الْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ مِنْ طَرِيقِ ثَوْبَانَ فِي الْأَمْرِ بِعَرْضِ الْأَحَادِيثِ عَلَى الْقُرْآنِ، فَقَالَ الشَّافِعِيُّ فِي ” الرِّسَالَةِ “: مَا رَوَاهُ أَحَدٌ ثَبَتَ حَدِيثُهُ فِي شَيْءٍ صَغِيرٍ وَلَا كَبِيرٍ، وَقَدْ حَكَمَ إمَامُ الْحَدِيثِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِأَنَّهُ مَوْضُوعٌ، وَضَعَتْهُ الزَّنَادِقَةُ.

قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ جَامِعِ بَيَانِ الْعِلْمِ “: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: الزَّنَادِقَةُ وَالْخَوَارِجُ وَضَعُوا حَدِيثَ: «مَا أَتَاكُمْ عَنِيفًا عَرِّضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْته، وَإِنْ خَالَفَ فَلَمْ أَقُلْهُ» [↑](#footnote-ref-15)
16. حالا مهم نیست که این رای واحد متعلق به تمام اعضای شوری است یا اکثریت شوری . در این زمینه مذهب ابن جرير الطبري، وابن المنذر، وابن عبد البر، وأبو بكر الرازي الحنفي، والسرخسي الحنفي، وابن حمدان الحنبلي، وبعضی از المالكية، والغزالي والجويني والآمدي از الشافعية بر این است که با وجود اقلیت اجماع با اکثریت حاصل می گردد . [↑](#footnote-ref-16)
17. توهم حالتی از تغییر هشیاری است که در آن فرد موضوعاتی را احساس و ادراک می‌کند که واقعیت خارجی ندارند ولی فرد مبتلا به توهم آنها را واقعی می‌پندارد و بر واقعی بودن آنها اصرار دارد. [↑](#footnote-ref-17)
18. رواه ابن ماجه، والطبراني، وغيره. وحسنه بعض العلماء المعاصرين بمجموع طرقه. [↑](#footnote-ref-18)
19. مجمل أصول أهل السنه والجماعه فی العقیده: ص ۸٫ [↑](#footnote-ref-19)
20. منظور از امت، مجتهدین صاحب فتوا و متخصصین در علوم دینی است و اتفاق همه مردم و یا علمای سایر رشته‌های علمی که در این رشته، تخصصی ندارند، لازم نیست و آرایشان نمی‌تواند در تحقق اجماع، مؤثر باشد.( ابوحامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ ه‍.ق) المستصفی من علم الاصول، ج۱: ۱۷۳ ـ ۱۸۱) [↑](#footnote-ref-20)
21. ایقاظ الهمم اثر الفلانی ص۵٠ [↑](#footnote-ref-21)
22. الاعتصـام امـام شـاطبی ص ۴٢٠ [↑](#footnote-ref-22)
23. تـوالی التاسـیس ابـن حجـر عسـقلانی . ص ۶۲ [↑](#footnote-ref-23)
24. الطبقـات الکبـری.ج۱ ص ۳۹ [↑](#footnote-ref-24)
25. ابن حزم ،اصـول الاحکام ج ۶ص ١۴ [↑](#footnote-ref-25)
26. محمد غزالی، المستصفی، ص 168 [↑](#footnote-ref-26)
27. الرسالة / ۵۳۴ [↑](#footnote-ref-27)
28. شرح الإلمام تحقيق: د. عبد العزيز السعيد ۱/۲۲۴ [↑](#footnote-ref-28)
29. مجوع الفتاوی/ مسأله ۱۰۴۰/۱۶ [↑](#footnote-ref-29)
30. ابن قیم، اعلام الموقعینف ج۱ص۸۴ / نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه ج۷ص۳۹۴ / نیز: احمد بن یحی بلاذری در انساب الاشراف ص ۱۰۰ [↑](#footnote-ref-30)
31. بخشی از نامه امام علی در «العقد الفرید» اثر ابن عبد ربه ج۲ص۲۳۳ و «اخبارالطوال» نوشته ی ابوحنیفه دینوری ص ۱۵۷ و «الفتوح» تألیف احمد بن اعثم کوفی ج۲ص۳۷ و شریف رضی هم ان را در نهج البلاغه ذکر کرده و به مکتوب شماره ۶ شناخته شده است . [↑](#footnote-ref-31)
32. امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۰، ص ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶ [↑](#footnote-ref-32)
33. حافظ ابن کثیر در تفسیرش(ج١ص ۵١٨ ) در شرح مدلول آیه ی مذکور می گوید: و هذا امر مـن اللـه – جـل جلالـه – بـان کـل شـیء تنـازع الناس فیه من اصـول الـدین و فروعـه أن یـرد التنـازع فـی ذلـک الکتـاب و السـنة ” و این دستور خدا – جل جلاله – است کـه هـر چیـزی کـه مـردم ازاصول و فروع دین در آن اختلاف نظر میکنند آن را به قـرآن و سـنت ارجـاع دهند. یعنی پدید امدن آختلاف در عقیده و سایر امور نیز به دور از انتظار نیست . [↑](#footnote-ref-33)
34. از ابوهريره در صحيح مسلم ، از ابوهريره در سنن ابن ماجه، از عبدالله مسعود در سنن ترمذي ، مسند شهاب قضاعي و.. [↑](#footnote-ref-34)
35. البدایة و النهایه،مکتبةالمعارف، ج۳، ص۲۱۹و ج۸، ص۱۳۵؛ موارد الظمآن، هیثمی، چاپ حلبی، ح۱۵۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج۶، ص۸۵؛ فتح الباری، ابن حجر، دارالفکر، ج۸، ص۷۷و ج۱۲، ص۲۸۷ و ج۱۳، ص۲۱۲؛ مشکل الآثار، ج۴، ص۳۱۳؛ تفسیر قرطبی، دارالکتب المصریه، ج۱۲، ص۲۹۷و۲۹۸ [↑](#footnote-ref-35)
36. اجوبه الحسبه ص ۲۴۸ [↑](#footnote-ref-36)
37. شرح السنة بغوی ۱/۲۱۴،۲۱۵ [↑](#footnote-ref-37)
38. الموافقات ۴/۱۳۰ [↑](#footnote-ref-38)
39. مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷ [↑](#footnote-ref-39)
40. حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۰ [↑](#footnote-ref-40)
41. مجموعة الفتاوی ۵/۴۱۳، اعلام الموقعین ۴/۱۲۰ [↑](#footnote-ref-41)
42. مقاصد الشریعة ص ۵۹۷ [↑](#footnote-ref-42)
43. حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۱ [↑](#footnote-ref-43)
44. الاحکام آمدی ۴/۱۳۰، حجیة قول الصحابی ص ۴۰ [↑](#footnote-ref-44)
45. حجیة قول الصحابی ص ۴۰ [↑](#footnote-ref-45)
46. اعلام الموقعین ۴/۱۲۰ [↑](#footnote-ref-46)
47. الامام شافعی ۷/۲۶۵ [↑](#footnote-ref-47)
48. مناقب الشافعی ص ۳۶۷ [↑](#footnote-ref-48)
49. مسائل الامام احمد، ابی داود ص ۲۷۶ [↑](#footnote-ref-49)
50. اعلام الموقعین ۴/۱۲۳ و ترتیب المدارک ۱/۹۴ [↑](#footnote-ref-50)
51. مجموع الفتاوی ۱/۲۸۳ [↑](#footnote-ref-51)
52. التفسیروالمفسرون دکترحسین ذهبی ج ١ [↑](#footnote-ref-52)
53. المستصـفی ص ١۶٨ [↑](#footnote-ref-53)
54. در جای دیگری می گوید: وَأَمَّا أَقْوَالُ الصَّحَابَةِ ؛ فَإِنْ انْتَشَرَتْ وَلَمْ تُنْكَرْ فِي زَمَانِهِمْ فَهِيَ حُجَّةٌ عِنْدَ جَمَاهِيرِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ تَنَازَعُوا رُدَّ مَا تَنَازَعُوا فِيهِ إلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ . وَلَمْ يَكُنْ قَوْلُ بَعْضِهِمْ حُجَّةً مَعَ مُخَالَفَةِ بَعْضِهِمْ لَهُ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُمْ قَوْلًا وَلَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ بِخِلَافِهِ وَلَمْ يَنْتَشِرْ ؛ فَهَذَا فِيهِ نِزَاعٌ وَجُمْهُورُ الْعُلَمَاءِ يَحْتَجُّونَ بِهِ كَأَبِي حَنِيفَةَ . وَمَالِكٍ ؛ وَأَحْمَد فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ ؛ وَالشَّافِعِيِّ فِي أَحَدِ قَوْلَيْهِ وَفِي كُتُبِهِ الْجَدِيدَةِ الِاحْتِجَاجُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَلَكِنْ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ : هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الْقَدِيمُ [↑](#footnote-ref-54)
55. الفتاوى ابن تیمیه: ۱۳/۲۳-۲۷٫ [↑](#footnote-ref-55)
56. البخاري در الأنبياء ( ۳۴۷۸ ) ومسلم در التوبة ( ۲۷۵۷/۲۷ ) هر دو از أبي سعيد الخدري روایت کرده اند [↑](#footnote-ref-56)
57. اقامه ی حجت با فهم حجت تفاوت دارد . فهم حجت دست مبلغ نیست، وظیفه مبلغ رساندن پیام به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم و از کانل شرعی آن است؛ و فهم حجت به گیرندگی و اسبابی بستگی دارد که خود شخص جهت فهم پیام مبلغ فراهم نموده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. مجموع الفتاوى: ۳۵/۱۶۵-۱۶۶ [↑](#footnote-ref-58)
59. كفر اعراض كه عده ای آن را مساوی تولی در کفر و ایمان گرفته اند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (السجدة/۲۲) [↑](#footnote-ref-59)
60. کفر حجود و انکار که عبارت است از انکار با علم و زبان و قلب:قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (الأنعام:۳۳) [↑](#footnote-ref-60)
61. طريق الهجرتين” ص۴۱۴ [↑](#footnote-ref-61)
62. مفتاح دار السعادة”تحت فصل :(المعرضون عن الذكر) تحقيق الشيخ علي حسن الحلبي الأثري .۱/۲۰ [↑](#footnote-ref-62)
63. طريق الهجرتين ص۴۱۲-۴۱۳ [↑](#footnote-ref-63)
64. مجموع الفتاوي :ج۲۰/۵۹-۶۰ [↑](#footnote-ref-64)
65. الفتاوی الکبری۱/۱۲۸ [↑](#footnote-ref-65)
66. طريق الهجرتين وباب السعادتين۱/۴۱۱-الناشر: دار السلفية، القاهرة، مصر). [↑](#footnote-ref-66)
67. [۶۸]همان. نیز (2/896). [↑](#footnote-ref-67)
68. انظــر في هــذا: الجهــل بمســائل الاعتقــاد وحكمــه لمعــاش ص 216، حقيقــة البدعــة وأحكامهــا للغامــدي ۲/ ۲۴۲ ،موقـف أهـل السـنة مـن أهـل البـدع للرحيلـي 1/ 216، التبيـان لعلاقـة العمـل بمسـمى الإيمـان لعلـي سـوف ص۲۷۵ ، نواقض الإيمان القولية والعملية لعبد العزيز آل عبد اللطيف ص ۷۳٫ [↑](#footnote-ref-68)
69. تفسير الطبري . 7/163 [↑](#footnote-ref-69)
70. موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۱ / ۲۰۵ [↑](#footnote-ref-70)
71. رواه ابــن قدامــة في إثبــات صــفة العلـــو ص ۱۲۴ ، وابــن أبي حـــاتم في مناقــب الشـــافعي كمــا ذكــر الحــاف في الفـــتح 12/417 ، وأورده ابـن القــيم مسـندا في اجتمــاع الجيـو الإســلامية ص 94وقـال الألبــانی في تصـر العلــو ص۹۴ :رجاله ثقات. [↑](#footnote-ref-71)
72. نقله القاسمي في محاسن التأويل ۵ /۱۳۰۷ [↑](#footnote-ref-72)
73. مجموع الفتاوى 12/ 23-24 وله كلام كثير يأتي عرض بعضه أثناء هذه المسألة. [↑](#footnote-ref-73)
74. برادر عبد اللطيف صاحب کتاب مصباح الظلام [↑](#footnote-ref-74)
75. حكم تكفير المعين ص ۱۳/ أن الحجة قامت بالقرآن على كل من بلغه وسمعه ولو لم يفهمه . [↑](#footnote-ref-75)
76. الـــدرر الســـنية ،۱۰ / 315وانظـــر تفصــيلاً في قـــول الشـــيخ أبــو بطـــين: نــواقض الإيمــــان للـــوهيبي ۱/۲۵۳، وأيضا۱/ ۲۸۲ [↑](#footnote-ref-76)
77. حمد بن ناصر بن عثمان بن معمـر، مـن فقهـاء الحنابلـة ، ودعـاة التوحيـد في نجـد، لــه مؤلفـات ورسـائل منهـا: الفواكـه العذاب في الرد على من لم يحكم السنة والكتاب، والنبذة الشرفة . توفي ۱۲۵۵ ترجمته في: الدرر السنية . ۱۶ / ۳۸۲ [↑](#footnote-ref-77)
78. النبذة الشريفة لابن معمر (ضمن مجموعة الرسائل والمسائل ۵ / ۶۳۸) وانظر: موقف أهل السنة للرحيلي ۱/۲۱۹ [↑](#footnote-ref-78)
79. محمد رشيد رضا، بغدادي الأصل، وولد في مصر، مفسر وأديب، وسياسي ومؤرخ، تتلمـذ علـى يـد محمـد عبـده، ولـه مشاركات علمية من أبرزها مجلته: المنار، وتفسيره: المنار. وله نصرة للدعوة السلفية. توفي۱۳۵۴ه . ترجمته في: الأعلام للزركلي . 6/126 [↑](#footnote-ref-79)
80. مجموعة الرسائل والمسائل 5/638 [↑](#footnote-ref-80)
81. منهاج التأسيس والتقديس في كشف شبهات داود بن جرجيس ص۲۵۱ [↑](#footnote-ref-81)
82. عبد الله بن سليمان بن سعود المعروف بابن بليهد. كان من العلماء المعروفين في نجد، وله اطلاع على علوم الشريعةوالعصر، توفي: ۱۳۵۹ه .ترجمته في: علماء نجد . 3 /542 [↑](#footnote-ref-82)
83. مجموعة الرسائل 5/514 حاشية (۱ ) ، 5/ 515 حاشية ( ۲) [↑](#footnote-ref-83)
84. موقف أهل السنة للرحيلي 1/219 [↑](#footnote-ref-84)
85. منهــاج أهــل الحــق والاتبــاع ص ۶۸،وانظــر: مصــباح الظــلام ص ۱۲۳-۱۲۴ ط. الهدايــة، نــواقض الإيمـــان للــوهيبي۱/ ۲۴۳، شبهات التكفير لعمر قريشي ص ۳۶۶،الجهل لمعاش ص۲۷۰ ، سعة رحمة رب العالمين ص۷۳٫ [↑](#footnote-ref-85)
86. الإحكام في أصول الأحكام 1/ 71 [↑](#footnote-ref-86)
87. البخاري (69)، ومسلم (1734) [↑](#footnote-ref-87)
88. تفسير الطبري . 7/163 [↑](#footnote-ref-88)
89. اخیرا دادگاه های فرانسه با شرایطی ادعای جهل را می پذیرند و غالب نویسندگان فرانسوی از این رویه طرفداری کرده اند. [↑](#footnote-ref-89)
90. ويليام بلكستون ( ۱۴فورية ۱۷۸۰م/. ۱۰جولاي . ۱۸۲۳م ) بازماندة پارچه فروشي در شهر لندن اسـت كه در آكسفورد درس خوانده و در سال ۱۷۴۳دسـتيار آموزشـي و در سـال ۱۷۴۶بـه عنـوان وكيـل به عضويت كانون وكلا در آمد و بعد از سالها كـار اجرايـي و وكالـت در سـال ،۱۷۵۸هنگـامي كـه حقوقدان ديگري به نام چارلز ونيز كرسي داوطلبانة سخنراني در موضوع حقوق را در دانشگـاه به راه انداخته بود به آکسفورد برگشت.سخنرانیهای بلکستون به عنوان تفسیر حقوق انگلستان در آنجا ایراد شده و آن کرسی همچنان باقی است. [↑](#footnote-ref-90)
91. الإمام الشافعي – رحمة الله تعالى – بعبارة موجزة فقال :

– إِنَّمَا الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الدِّينِ، وَعِلْمُ الدُّنْيَا، فَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدِّينِ هُوَ: الْفِقْهُ، وَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدُّنْيَا هُوَ: الطِّبُّ.وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الشِّعْرِ وَنَحْوِهِ، فَهُوَ عَنَاءٌ أَوْ عَيْبٌ

– لا تَسْكُنَنَّ بَلَدًا لا يَكُونُ فِيهِ عَالِمٌ يُفْتِيكَ عَنْ دِينِكَ، وَلا طَبِيبٌ يُنْبِئُكَ عَنْ أَمْرِ بَدَنِكَ

– لا أعلم بعد الحلال والحرام أنبل من الطب ، إلاَّ أنّ أهل الكتاب قد غلبونا عليه .

– وفي رواية عنه أنه كان يتلهف على ما ضيع المسلمون من الطب ويقول : ضيعوا ثلث العلم ووكلوا إلى اليهود والنصارى( آداب الشافعي ومناقبه للرازی) .

إمام رحمة الله چنین دیدگاه شاملی داشت که انسان مسلمان به دو نوع علم نیاز دارد : علومی که دینش را برایش روش نماید و علوم دیگری که در امر فنی دنیا به او یاری رساند که پش قراول آن علم پزشکی است . [↑](#footnote-ref-91)
92. شافعي، بيتا [↑](#footnote-ref-92)
93. فتاوى ومسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع)۱/۱۲ [↑](#footnote-ref-93)
94. ﻣﺠﻤﻮﻉ ﺍﻟﻔﺘﺎﻭﻯ : ۲۰ / ۳۷ ﻭ ۳۸ . [↑](#footnote-ref-94)
95. پذیرش اسلام، پرداخت جزیه ، شروع جنگ برای اهل کتاب و پذیرش اسلام، شروع جنگ برای مشرکین یا سکولاریستهای کنونی [↑](#footnote-ref-95)
96. الأصول والفروع ، ص ۱۳۱ [↑](#footnote-ref-96)
97. متفق علیه [↑](#footnote-ref-97)
98. رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-98)
99. تفسير روح المعاني آلوسي۴/۲۰ [↑](#footnote-ref-99)
100. جامع البيان:۴/۳۶-۳۸ [↑](#footnote-ref-100)
101. الرساله،مكتب دارالتراث:ص۱۱-۱۲ [↑](#footnote-ref-101)
102. تفسير ابن كثير:۱/۳۷۹ [↑](#footnote-ref-102)
103. سلسله احاديث صحيحه، رقم 158 [↑](#footnote-ref-103)
104. السلسلة الصحيحة:۱/۲۴۷ [↑](#footnote-ref-104)
105. شرح مسلم:ج ۷/۴۵ [↑](#footnote-ref-105)
106. أضواء البيان: ۲/۳۳۸ [↑](#footnote-ref-106)
107. ابن تيمية : درء التعارض 8/401وغيره / وابن القيم : طريق الهجرتين ص . ۳۹۶ / وابن كثير : تفسير ابن كثير ، ۳/۲۸ که اقوال مختلفی را در مورد انها به تفصیل بیان نموده است . همچنین جهت شناخت قولهای دیگر از اهل علم به این دو منبع مراجعه شود: التمهيد 18/ 127ونواقض الإيمان اثر وهيبي ۱/ ۲۹۴ [↑](#footnote-ref-107)
108. طريق الهجرتين: ۴۱۱- ۴۱۲ [↑](#footnote-ref-108)
109. الأصول والفروع: ص ۱۳۱و ۱۳۲ [↑](#footnote-ref-109)
110. احمد (۱/۳۳۰) دارمي (۷۵۲) ابوداود(۳۳۷،۳۳۶) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱/۱۷۸) (۶۳۱،۶۳۰) . وحسنه الألباني في صحيح ابي داود(۳۲۶،۳۲۵). وقتي که نمی دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسيدن است. [↑](#footnote-ref-110)
111. جامع البيان: ۸/ ۹۵ [↑](#footnote-ref-111)
112. جامع البيان: ۱۶\ ۳۴ – ۳۵ [↑](#footnote-ref-112)
113. أضواء البيان:۲/ ۲۹۸ [↑](#footnote-ref-113)
114. تفسير ابن كثير: ۲/۴۲۲ [↑](#footnote-ref-114)
115. تفسير قرطبي۱۴/۸۵ . [↑](#footnote-ref-115)
116. طريق الهجرتين: ص ۴۱۲ [↑](#footnote-ref-116)
117. مجموع الفتاوى۲۳/۳۴۶ . و فتاوي ج۱۰ ص۳۷۲ [↑](#footnote-ref-117)
118. الفتاوى ۲۳/۳۴۶ [↑](#footnote-ref-118)
119. الدرة فيما يجب اعتقاده / ۴۱۳ [↑](#footnote-ref-119)
120. بیانیه رسمی دفتر مرکزی دیوان شرعی دولت اسلامی با شماره ۱۵۵ مورخ ۲۰۱۶/۵/۲۹ درباره تکفیر ،”تکفیر متوقف در تکفیر مشرکین”. ترکی بن مبارک البنعلی در مقاله «رد الردود الشنيعة, عن شيخنا المقدسي في حكم الشيعة» با ذکر نقل قول های مختلفی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابو محمد المقدسی و غیره عوام غلات شیعه را نیز صاحب عذر دانسته و منتسب به اسلام می داند امری که با بیانیه ی دیوان شرعی دولت اسلامی مغایرت هائی دارد. [↑](#footnote-ref-120)
121. التمهيد : ۱۸/۴۲ [↑](#footnote-ref-121)
122. الفصل: ۴/۳۵٫ [↑](#footnote-ref-122)
123. مختصراً من : الاستغاثة الكبرى : ۱/۶۲۹ و ما بعدها [↑](#footnote-ref-123)
124. فتاوي جلد /ص۱۰۱ [↑](#footnote-ref-124)
125. الاستغاثة الكبرى : ۱ / ۲۹۸ [↑](#footnote-ref-125)
126. أبو محمد مقدسی در جواب گزارشگر الجزيره كه از او مي پرسد حكمتان در باره شيعه چيست؟ جواب مي دهد كه در اين مسئله برمذهب شيخ الإسلام ابن تيمية است كه عوام شيعه را نمي توان تكفير كرد. در این صورت مقدسی هم مثل ابن تیمیه آنان را همچون عوام اهل سنت در شرک اکبر و… معذور مي داند. [↑](#footnote-ref-126)
127. جلد سوم فتاوی ص ۲۲۹ [↑](#footnote-ref-127)
128. انظر: كلمة حق مرافعة الشيخ عمر عبد الرحمن في قضية الجهاد [↑](#footnote-ref-128)
129. مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۴ شعبان ۱۴۲۲ مصادف با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱/ مقاله شبهات وتساؤلات حول الجهاد في جزيرة العرب لشيخ اسامه بن لاىن [↑](#footnote-ref-129)
130. مقاله: جواب سؤال في جهاد الدفع شیخ عطیه الله اللیبی [↑](#footnote-ref-130)
131. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب. ۱/۱۱۸ [↑](#footnote-ref-131)
132. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۱۹/۲۷۶ [↑](#footnote-ref-132)
133. همان: ۱۹/۲۷۶ و ۲۲/۱۱۹ [↑](#footnote-ref-133)
134. همان: ۱۴/۶۲۰ [↑](#footnote-ref-134)
135. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰).. ۱/۱۱۸ [↑](#footnote-ref-135)
136. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). ۲۲/۱۱۹ [↑](#footnote-ref-136)
137. المغنی : ج ۸ ص ۱۳۱ [↑](#footnote-ref-137)
138. الرد على الإخنائي” تحقيق العنزي ص ۲۰۶ [↑](#footnote-ref-138)
139. بدائع الفوائد” (۴/۱۶۸) . [↑](#footnote-ref-139)
140. تفسير سورة النساء” (۲/۴۸۵) [↑](#footnote-ref-140)
141. همچنین در “صحيح مسلم” (۱۲۶) [↑](#footnote-ref-141)
142. رواه ابن ماجه (۲۰۴۳) وحسنه الألباني . [↑](#footnote-ref-142)
143. [۱۵۲] مجموع الفتاوى” (۱۹/۲۱۰) [↑](#footnote-ref-143)
144. همچنانکه القاسمي در”محاسن التأويل” از وی نقل کرده است۳/۱۶۱ [↑](#footnote-ref-144)
145. الإرشاد إلى معرفة الاحكام: ص ۲۰۸٫ [↑](#footnote-ref-145)
146. الشرح الممتع” ۱۴/۴۴ [↑](#footnote-ref-146)
147. متفق عليه . [↑](#footnote-ref-147)
148. مجموع الفتاوى” (۳/۲۳۱ [↑](#footnote-ref-148)
149. الاستقامة” (۱/۱۶۴( [↑](#footnote-ref-149)
150. فتاوی ج۱۱ص۴۰۹ [↑](#footnote-ref-150)
151. مدارج السالکین ص ۳۳۹ [↑](#footnote-ref-151)
152. کتاب: الفصل فی الملل والاهواء والنحل ج۳ص۱۴۱/ ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ص۲۵۸چاب المکتب الاسلامی وامام ابن الوزیر یمانی درکتاب ایثارالحق علی الخلق ص۴۳۶ چاب دارلکتب العلمیه ، درمورد این حدیث با ابن تیمیه وابن قییم وابن حزم هم نظر میباشند [↑](#footnote-ref-152)
153. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد” (۱۸/۴۲) [↑](#footnote-ref-153)
154. سير أعلام النبلاء” (۱۰/۷۹) [↑](#footnote-ref-154)
155. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۱ [↑](#footnote-ref-155)
156. الفصل جلد۳ ص۱۴۱ [↑](#footnote-ref-156)
157. مجموع الفتاوی :ج ۱۱ ص ۱۸ [↑](#footnote-ref-157)
158. الاقتصاد فی الاعتقاد: ص۲۲۳-۲۲۴ چاپ دارالکتب بیروت [↑](#footnote-ref-158)
159. آيه به يك قرائت ديگر هم خوانده شده “هل تسطيع ربك” «با تاء نه با ياء» قراءة علي و عائشة و ابن عباس و مجاهد . مفسرين در تفسير آيه اختلاف كرده‌اند.قرائت مشهور همان «هل يسطيع ربك »مي‌باشد که درشش قرائت از هفت قرائت ذکرشده وقرائت دومی فقط دریک قرائت آمده است. [↑](#footnote-ref-159)
160. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲ [↑](#footnote-ref-160)
161. تفسير القرطبي : ۶/۳۶۵ و الطبري : ۷/۱۲۹ و ابن كثير : ۲/۱۱۷ و فتح القدير : ۲/۹۳ [↑](#footnote-ref-161)
162. “زاد المسير” (۲/۱۵۰) [↑](#footnote-ref-162)
163. مجموع رسائل المعلمي” (۱/۱۴۲) [↑](#footnote-ref-163)
164. رواه الترمذي (۲۱۸۰) وصححه ، ورواه الإمام أحمد (۲۱۹۰۰) واللفظ له ، وصححه الألباني. [↑](#footnote-ref-164)
165. تعليقه على “مجموع الرسائل والمسائل النجدية”(۴/۳۹) . [↑](#footnote-ref-165)
166. “الرد على البكري” (۲/ ۷۳۱). [↑](#footnote-ref-166)
167. حدیث صحیح وعبدالرزاق وابوداد وابن ماجه وبیهقی واحمد بن حنبل آن را روایت کرده وصححه آلبانی فی ابوداود. كتاب السنن الكبرى- النفقات/ سنن أبي داود – الديات/ سنن النسائي – القسامة/ مسند الإمام أحمد – باقي مسند الأنصار/ مصنف عبد الرزاق – العقول [↑](#footnote-ref-167)
168. المحلّي : ۱۰/۴۱۰-۴۱۱ [↑](#footnote-ref-168)
169. رواه ابن ماجه (۴۰۴۹) وصححه البوصيري في “مصباح الزجاجة” (۲/ ۲۹۱) ، وصححه الألباني في “سلسلة الأحاديث الصحيحة” ۱/۱۷۱ [↑](#footnote-ref-169)
170. مجموع فتاواي ؛۱۱/۴۰۷ و 21/161 و ۲۲/۴۱ و 22/121 [↑](#footnote-ref-170)
171. رواه ابن ماجة وابن حبان وأحمد والبستي في صحيحه وقال في الزوائد رجاله رجال الصحيح [↑](#footnote-ref-171)
172. بخارى/۴۰۰۱ [↑](#footnote-ref-172)
173. الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲ [↑](#footnote-ref-173)
174. المنثور في القواعد ، للزركشي : ۲ / ۱۷ [↑](#footnote-ref-174)
175. الدرر السنیه: ص ۱۰ [↑](#footnote-ref-175)
176. [۱۸۹] ﻓﺘﺎﻭﺍﯼ ﺍﺋﻤﻪ ﯼ ﻧﺠﺪﯾﻪ : ۳/۱۹۵ – ۶۹۱ [↑](#footnote-ref-176)
177. العذر بالجهل لأحمد فريد ص۱۸ [↑](#footnote-ref-177)
178. الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص۴۲ ، شبهات التكفير لعمر قريشي ص۸۷ [↑](#footnote-ref-178)
179. أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي الشافعي، كان واسع المعرفة في العلوم، كثير التصنيف، ومن أشهرمؤلفاته: الزواجر عن اقتراف الكبائر، الصواعق المحرقة. توفي: .۹۷۳ ترجمته في: شذرات الذهب لابن العماد . ۸/۳۷۰ [↑](#footnote-ref-179)
180. انظر مثلاً ما ذكره صاحب عـارض الجهـل وفقـه الله عـن ابـن حجـر الهيتمـي أنـه “لا يعـذر أحـد في الكفـر بالجهالـة إلا من قرب عهده بالإسلام، أو بعد عن العلماء”. انظر: عارض الجهل ص۲۹۵ ، وانظر ص۲۱۶٫ [↑](#footnote-ref-180)
181. شفاء السقام للسبكي ص 171ط. [↑](#footnote-ref-181)
182. الجوهر المنظم ص۶۱ [↑](#footnote-ref-182)
183. الرد على البكري 2/ 731 [↑](#footnote-ref-183)
184. أخرجه البخاري (4203)، ومسلم (111) [↑](#footnote-ref-184)
185. مسلم114 [↑](#footnote-ref-185)
186. بخاری22 [↑](#footnote-ref-186)
187. الفتح ، ۱/۷۳ [↑](#footnote-ref-187)
188. مجموع الفتاوی ابن التیمیه ج ۷ ص ۵۰۱ [↑](#footnote-ref-188)
189. تفسير جمال‌الدين قاسمي [↑](#footnote-ref-189)
190. فتح الربانی من فتاوی الامام الشوکانی جلد۱ص۱۴۷ [↑](#footnote-ref-190)
191. كتاب الايمان/ فتاوی ج ۷ص۲۷۰ [↑](#footnote-ref-191)
192. فتاوي ج۷ ص۲۳۷ [↑](#footnote-ref-192)
193. مجموعه فتاوي ج۱۲ ص۵۰۰ [↑](#footnote-ref-193)
194. کتاب ردعلی البکری ج ۲ص۴۹۴ [↑](#footnote-ref-194)
195. الفتاوى ۱۲/ ۴۶۶ [↑](#footnote-ref-195)
196. سیرت نبوی صلابی ج ۱ ص۲۹۴ / تاریخ هجرت صحابه به حبشه سال ۵ پنجم بعثت بودوتقریبا گروهی ازآنان بعداز۱۵پانزده سال هنگام فتح خیبربرگشتند .وقطعا تمام امورعقیده ودین درمدت این ۵سالی که صحابه درمکه بودن نازل نشده بودوبه علت دوری راه صحابه گرامی نسبت به بخشهای زیادی از قر آن بی خبر بودندکه بیشترآن بخشها هم که صحابه از آن بی خبر بودند مسائل مهم عقیده وارکانهای دین بوده ودر گفته های امام ذهبی وامام ابن حزم مشاهده کردیدکه می گوینداین دسته ازصحابه به علت ندانستن معذور به جهل بوده اند. [↑](#footnote-ref-196)
197. ‌المغني در بخش (كتاب المرتد) [↑](#footnote-ref-197)
198. ابن‌قيم در كتاب الطرق الحكميه ج۱ ص۵۶ و اطلاع بيشتر تفسير قاسمي در تفسير آيه ۴۸ سوره نساء / خود ابن‌قيم در جاهاي ديگر مثلاً در مورد جهميه مي گويد كه جهمي‌ها به عموم كافر هستند و اين هم از امام احمد و ديگر ائمه مشهور است در حالي كه مي‌بينيد ابن‌قيم در دسته‌بندي اين اشخاص از گروهي نام مي‌برد كه براي آنان جهل قائل مي‌شود و تكفيرشان هم نمي‌كند. [↑](#footnote-ref-198)
199. بخاری7352(۱۹۹) مسلم:( ۱۷۱۶) أبو داود في سننه أبي داود:( ۳۵۷۴) [↑](#footnote-ref-199)
200. أخرجه ابن ماجه (2045) واللفظ له، والطبراني في ((المعجم الأوسط)) (8273)، والبيهقي (11787) [↑](#footnote-ref-200)
201. متفق عليه: البخاري، كتاب الدعوات، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم ((اللهمّ اغفر لي ما قدّمت وما أخّرت))، برقم ۶۳۹۸، ومسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب التعوذ من شر ما عمل، وشر ما لم يعمل، برقم ۲۷۱۹٫ [↑](#footnote-ref-201)
202. متفق علیه [↑](#footnote-ref-202)
203. جاء ثابت بن قيس بن الشماس إلى رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم وهو محزون, فقال: يا ثابت ما الذي أرى بك ؟ فقال: آية قرأتها الليلة, فأخشى أن يكون قد حَبِط عملي ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ) وكان في أُذنه صمم, فقال: يا نبيّ الله أخشى أن أكون قد رفعت صوتي, وجهرت لك بالقول, وأن أكون قد حبط عملي, وأنا لا أشعر: فقال النبيّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم: ” امْشِ على الأرْضِ نَشِيطا فإنَّكَ مِنْ أهْلِ الجَنَّةِ “. [↑](#footnote-ref-203)
204. أبو داود (4875) واللفظ له، والترمذي (2502) [↑](#footnote-ref-204)
205. رواه البخاري (۶۴۸۷) أخرجه البخاري ومسلم في الصحيح,ومالك في الموطأ و أحمد (۱۵۴۲۵) والترمذي (۲۳۱۹) وابن ماجه (۳۹۶۹) [↑](#footnote-ref-205)
206. رواه البخاري (۶۴۷۷) ومسلم (۲۹۸۸) . [↑](#footnote-ref-206)
207. الفتح (۱۱/ 311) [↑](#footnote-ref-207)
208. التمهيد” (۱۳/ 51) [↑](#footnote-ref-208)
209. أخرجه مسلم (2581) صحيح مسلم ۴/۱۹۹۷ [↑](#footnote-ref-209)
210. أخرجه الترمذى (۲۱۸۰) وقال حسن صحيح وأحمد (۵/۲۱۸) مرتين والنسائى في الكبرى كما في تحفة الأشراف (۱۱/۱۱۲)والشافعي (۲۳:بدائع المنن )وعبد الرزاق في المصنف (۲۰۷۶۳)والحميدى في مسنده 848) والطيالسى (۱۳۴۶) بسند صحيح رجاله رجال الشيخين والبيهقى في المعرفة (۱/۱۰۸) والبغوى , < (2/280, 281) وابن هشام في السيرة (۴/۸۴ ـ ۸۵) واللالكائي(۲۰۵)وابن أبي عاصم (۷۶) وحسنه الأستاذ الألباني وابن جرير (۹/۳۱ـ ۳۲) وابن حبان (۱۸۳۵) والمروزى في السنة (۱۱,۱۲). [↑](#footnote-ref-210)
211. الدر النضيد للشوكاني ص ۹ [↑](#footnote-ref-211)
212. اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (الأعراف/ ۱۳۸) [↑](#footnote-ref-212)
213. وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ \* إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ \* قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مائده/ ۱۱۱-۱۱۳) [↑](#footnote-ref-213)
214. وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ \*فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ»(صافات/۱۳۹-۱۴۲) أصل الإيباق: برای فرار از سرور و رئیس گفته می شود . زمانی گه گفته می شود: عبدٌ أبَقَ يعني از رئیسش فرار کرده ، و چون يونس -صلى الله عليه وسلم- بدون اجازه ی پروردگار بیرون رفت چنین کلمه ای در موردش بکار رفته است: أبق «إِذْ أَبَقَ » [↑](#footnote-ref-214)
215. وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء/۸۷) [↑](#footnote-ref-215)
216. احمد و ابوداود و حاکم و دارقطنی و ابن حبان و بخاری آنرا روایت‌ کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-216)
217. أخرجه أبو داود (336) واللفظ له، والدارقطني (1/189)، والبيهقي (1115). [↑](#footnote-ref-217)
218. ابوداود و ابن ماجه و دارقطنی آنرا روایت کرده‌اند. و ابن السکین آنرا صحیح دانسته است‌. [↑](#footnote-ref-218)
219. متفق علیه [↑](#footnote-ref-219)
220. دارقطنی آنرا روایت کرده است‌ [↑](#footnote-ref-220)
221. رجیع فاجعه‌ای بود که گروهی از عضل و قاره نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که کسانی را پیش آنان بفرستد تا دین اسلام را به آنان یاد دهند. پیامبر به روایتی شش تن و به روایت دیگر ده تن از یاران بزرگوارش را همراه آنان فرستاد… همین‌که به منطقه‌ی رجیع رسیدند، پرده از توطئه‌ی خود برداشتند، کسانی را که در کمین نشسته بودند به فریاد خواندند، معلمان هدایت به محاصره‌ی یکصد نفر از جنگجویان هذیل و بنی‌لحیان در آمدند… همه‌ی یاران بجز زید و خبیب شهید شدند. زید و خبیب را تسلیم مشرکان قریش کردند که آنان را زیر شکنجه کشتند… [↑](#footnote-ref-221)
222. فاجعه‌ی بئرمعونه به مراتب تکان دهنده‌تر از رجیع بود. پیامبر در مقابل درخواست پدر براء بن مالک، هفتاد یا چهل تن از بهترین یاران و قاریان قرآن را به نجد فرستاد تا مردم نجد را به اسلام دعوت کنند. پدر براء پیمان داد که از آنان حمایت کند، اما چون به بئر معونه رسیدند و نامه‌ی پیامبر را تسلیم عامر بن طفیل کردند، عامر بدون این‌که نامه را بگشاید حامل آن را به قتل رساند و بنی‌عامر را به کشتار دیگر یاران پیامبر فرا خواند. بنی‌عامر از پیمانی که ابوبراء داده بود اطلاع داشتند و پناهندگی او را محترم شمرده و از جنگ با افراد تحت حمایت او خودداری کردند. عامر که از کمک بنی‌عامر ناامید شد قبایل عصیه و رعل و زکوان را به کشتار مسلمانان فرا خواند، آنان نیز بی‌رحمانه یاران پیامبر را محاصره کردند و تمام آنان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند. [↑](#footnote-ref-222)
223. پیامبر روزی نزد اصحابش تشریف آوردند و آنها را در حالت تلقیح درختان خرما دیدند از آنها پرسیدند شما چکار می کنید؟ صحابه در پاسخ عرض کردند ما گرد افشانی و عمل تلقیح را انجام می دهیم.پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر خدا بخواهد به شما خرما بدهد بدون عمل تلقیح خرما می دهد، لذا نیازی به این عمل نیست.صحابه نیز این عمل را ترک کردند، از قضا درختان خرما در آن سال بی بار و ثمر شدند پس از مدتی آنحضرت نزد اصحاب تشریف آوردند؛ صحابه فرمودند: یا رسول الله شما گفتید این عمل را ترک کنید ما آنرا ترک کردیم ولی درختان ثمری ندادند.در اینجا بود که پیامبرفرموند: «آیا عمل تلقیح فایده هم دارد؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. پیامبر دستور به عمل تلقیح دادند و فرمودند: «انتم اعلم بامور دنیاکم منی» (صحیح مسلم باب الفضائل: ۱۴۱، کنز العمال: ۳۲۱۸۲، الشفا للقاضی عیاض: ۲/۴۱۷، الاسرار المرفوعة لعلی القاری: ص ۴۵۵) [↑](#footnote-ref-223)
224. رسول خدا -صلى الله علیه وسلم- لشکرشان را حرکت دادند تا بیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست بیازند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: ای رسول‌خدا -صلى الله علیه وسلم- اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: «بلْ هو الرأی والحربُ والمیکده» نه، اندیشه است و جنگ است و نیرنگ!

گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل- قریش- برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول خدا -صلى الله علیه وسلم- فرمودند: «لقد اَشرَتَ بِالرأی» اندیشهٔ درست را تو ارائه کرده‌ای! [↑](#footnote-ref-224)
225. مجموع الفتاوی: ج ۵ ص ۱۹۹- ۲۰۱ [↑](#footnote-ref-225)
226. صحیح مسلم حدیث ۲۱۰۴ – ۲۷۴۴ [↑](#footnote-ref-226)
227. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا) ۳۳/۲۲۴ [↑](#footnote-ref-227)
228. أخرجه النسائي (4904)، وابن ماجه (2538) واللفظ له، وأحمد (9215) [↑](#footnote-ref-228)
229. الترمذي، محمد بن عيسى بن سَوْرة بن موسى بن الضحاك ، أبو عيسى، سنن الترمذي، موقع الإسلام ، ح ۱۳۴۴، ج۵ ، ص۳۲۲٫ [↑](#footnote-ref-229)
230. • الشّبهة لغةً: من أشبه الشيء الشيء؛ أي: ماثله في صفاته، والشبهة: المأخذ الملبس، والأمور المشتبهة؛ أي المشكلة لشبه بعضها ببعض.( (لسان العرب ۱۳/ ۵۰۳، وتاج العروس/ ۸۲۲۴(

• قال الزركشي: “قال ابن سريج فى الودائع: أما الشبهة فهي الشيء المجهول تحليله على الحقيقة، وتحريمه على الحقيقة (المنثور في القواعد ۲/ ۲۲۸٫)

• وقال الحافظ ابن حجر: “المشتبه ما ليس بواضح الحل أو الحرمة، مما تنازعته الأدلة، وتجاذبته المعاني والأسباب، فبعضها يعضده دليل الحرام، وبعضها يعضده دليل الحلال (عن القاموس الفقهي/ ۱۹۰٫)

• وفي التعريفات: والشبهة ما لم يتيقن كونه حرامًا أو حلالاً، وفي الصحاح: الشبهة الالتباس، والمشبهات من الأمور المشكلات، والمتشابهات المتماثلات (أنيس الفقهاء / ۲۸۱٫)

• وقال إمام الحرمين الجويني: “والشبهات إنما تنشأ من فرض أمر يقدر للجاني عذرًا على قرب أو على بعد؛ وهو منشأ الشبهات (البرهان في أصول الفقه ۲/ ۷۹۰٫)

• وقد اعتبر الشافعية انتفاء الشبهة من شروط إقامة الحد، قال الرملي في تعدادها: “وهي تكليف، وعلم تحريم، وعدم شبهة، وإذن، والتزام أحكام، واختيار”، (تحفة المحتاج ۷/ ۴۴۸٫) واعتبار الشبهة دارئة للحد “لخبر ادرءوا الحدود بالشبهات، وفي رواية صحيحة: “عن المسلمين ما استطعتم”؛ أي وذكرهم ليس بقيد كما مرت نظائره (نهاية المحتاج للرملي ۷/ ۴۴۴٫)

• قال السيوطي: “اعلم أن قاعدة الفقه: أن النسيان والجهل مسقط للإثم مطلقًا، وأما الحكم فإن وقعا في ترك مأمورٍ لم يسقط، بل يجب تداركه، ولا يحصل الثواب لمترتب عليه لعدم الائتمار، أو فعل منهي ليس من باب الإتلاف فلا شيء فيه، أو فيه إتلاف لم يسقط للضمان، فإن كان يوجب عقوبة كان شبهة في إسقاطها، وخرج عن ذلك صور نادرة (الأشباه والنظائر للسيوطي ۱/ ۱۸۸٫) [↑](#footnote-ref-230)
231. در این صورت آیا طاغوتها وعلمای سوء و الرویبضه که تمام رسانه ها و منابر مساجد و کتب درسی و… را در اختیار گرفته اند قاضی در مورد باورها و عقاید مسلمین سرگردان مصیبت زده ی ذلیل می دانید ؟! ما لکم کیف تحکمون ؟) اصلاح گردد [↑](#footnote-ref-231)
232. المصادر الفقهيه، ج۳۸، ص۱۵۷٫ [↑](#footnote-ref-232)
233. ابن منظور، بی تا، ج۱، ص۷۱؛ علایلی، ۱۹۷۴م، ج۱، ص۳۹۳؛ زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج۱، ص۶۳ [↑](#footnote-ref-233)
234. وروي عن عقبة بن عامر ومعاذ أيضًا موقوفًا وروي منقطعًا وموقوفًا على عمر‏.‏ ورواه ابن حزم في كتاب الاتصال عن عمر موقوفًا عليه‏.‏ قال الحافظ‏:‏ وإسناده صحيح [↑](#footnote-ref-234)
235. أخرجه الهندي في كنز العمال برقم ۱۲۹۵۷، ۱۲۹۷۲، وفي كشف الخفاء برقم ۱۶۶٫

أخرجه الترمذي في كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود، برقم ۱۳۴۴، والبيهقي في السنن الكبرى كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود بالشبهات ۸/۲۳۸٫ [↑](#footnote-ref-235)
236. [↑](#footnote-ref-236)
237. [۲۶۴] ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق، تعلیق، شاکر، أحمد محمد، عبد الباقی، محمد فؤاد، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۴۲۴، مصر، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق؛ الدار قطنی، علی بن عمر بن احمد، سنن الدار القطنی، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۳۱۴۱، مصر، وزاره الاوقاف المصریه، بی‌تا؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق، عطا، مصطفی عبد القادر، ح ۸۲۷۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق. [↑](#footnote-ref-237)
238. أخرجه النسائي في سننه في كتاب الأشربة، باب الحث على ترك الشبهات، برقم ۵۶۱۵، والترمذي في سننه في كتاب صفة القيامة والرقائق والورع، باب منه برقم ۲۴۸۸٫/ (۲۵۱۸), والنسائي في “المجتبى”(۵۷۱۱),و”الكبرى”(۵۲۲۰), وأحمد (۱۷۲۳) و(۱۷۲۷),وابن حبان(۷۲۲),وابن خزيمة(۲۳۴۸), والدارمي(۲۵۳۲) ,والبزار (۱۱۹۴), والطيالسي(۱۱۷۸), وعبدالرزاق (۴۹۸۴), وأبو يعلى(۶۷۶۲), والطبراني في “الكبير”(۲۷۰۸)و(۲۷۱۱), وابن أبي عاصم في”الآحاد والمثاني”(۴۱۶). كلهم من طريق بُريد بن أبي مريم عن أبي الحوراء السعدي عن الحسن بن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم.وصححه: الإمام الترمذي. الألباني . ابن حبان. الحاكم -ابن خزيمة. الذهبي. [↑](#footnote-ref-238)
239. رواه الترمذى [↑](#footnote-ref-239)
240. الفقه على المذاهب الأرعه، ج۵٫ [↑](#footnote-ref-240)
241. المحلّى، ج۱۱، ص ۱۵۳٫ [↑](#footnote-ref-241)
242. [۲۶۹] علاء الدين الكاساني، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دار الكتاب العربي، ۱۹۸۲، بيروت، ج ۷ ،ص۳۵٫ [↑](#footnote-ref-242)
243. وراجع للمزيد في تخريج الأحاديث التلخيص لابن حجر ونيل الأوطار للشوكاني، وراجع في بحث كلام أهل العلم في المسألة المغني لابن قدامة، والمحلى لابن حزم، والمجموع للنووي [↑](#footnote-ref-243)
244. الأحكام:۵/ ۱۱۱و ۱۱۴،۱/۶۰ [↑](#footnote-ref-244)
245. [۲۷۲] ابن تیمیه حرانی، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶). مجموع الفتاوی، مدینه: مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف./ سقاف، علوی بن عبد القادر (۱۴۱۹). المنتخب من کتب شیخ الاسلام ابن تیمیة، ریاض: دار الهدی للنشر والتوزیع، الطبعة الاولی./ ۱۴۱۶: ۶/۵۰۵ و ۱۵/۳۰۸؛ سقاف، ۱۴۱۹: ۱۸۳ [↑](#footnote-ref-245)
246. الجامع الصغير، باب الألف. [↑](#footnote-ref-246)
247. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا)./ 32/545 [↑](#footnote-ref-247)
248. رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبة الشاملة). ۲۲/۱۰۹ [↑](#footnote-ref-248)